

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلّه ما کان عندک حقّ حبّ علی قلوبنا و کاسه شراب مُحبّینک علی سایر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زماني و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابریین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعیدات و النّار و النار و سلطان و ذاب الار و اس یجهد و اس عقاب الی ملجن مردودین
 مُتکررین مُرتدّین زانیّه زانیّه

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنه و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هابیان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهرتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابّهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابّهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اقامت توحید و انوار اهل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امثالین مستحق را نامحق پسندانند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناجات را بت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل، زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عداوت میان به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهوره های نامحق پسندند و پیران خارج مشهور به اقامت و توحید سنت و اهل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام نسا مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام نسا مسلمانان گوشت مگ و خر و پتک و غیره حرام بخورد و قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است
و آنما دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همی دشمن مسلمانان نبوده اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیبک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیبک حاجی جب خان مزاج و صفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قالد سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیاید
سر بر بند نشود بخاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.

آن شخصیک حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.



والمعرفت

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ اَزْرُو كَسِي بِيْزَانِ اَمَلَنْ قَتِيْكَ
 بِرَا كَيْفِيَّةِ شُوْنِدِ وَنَمُ كَشْنِدِهٖ مَرُومِ وَقَتِيْكَ بِيَايَنْدِ
 بِدِرْكَاهِ خَدَايْتِيْجَا وَنَمُ خَلْبِيَّةِ خَوَايَنْدِهٖ اِيْشَانِ قَتِيْكَ
 خَا مَوْشِ شُوْنِدِ وَنَمُ كَه تَلْبِ كَرْدِهٖ شُوْدِ اَز مَنِ مَجْتَنَبِ
 وَقَتِيْكَ جَبَسِ كَرْدِهٖ شُوْنِدِ وَنَمُ بَشَارَتِ دِهْنِدِ اِيْشَانِ
 رَا وَقَتِيْكَ نُوْمِيْدِ شُوْنِدِ بَزْرِكِيْ وَادَوْنِ كَلْبِيْ اَكْرُو
 بِدَسْتِ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَنَاوْ حَقِ لَقَا دَر اَنْ
 بِدَسْتِ مَنِ سَتِ وَنَمُ كَرَامِيْ تَرِيْنِ فَرْزَنْدَانِ
 اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْرِ دِكَارِ خُوْدِ كَرْدُوْنِ كَرْدِهٖ نَبَزْرُ خَدَايْتِيْجَا
 كُوِيَا اَنَا نِ بِيْضِيْهَكِ مَكْنُوْنِ اَنْدِ وَچُوْنِ بَا شَدِ
 رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِ اَمَامِ جِبْرِيْلِ وَخَلِيْبِ اِيْشَانِ
 وَخَدَاوَنْدِ شَفَاعَتِ مِيَا نِ اِيْشَانِ بِيْغِيْرِ فُخْرِ وَ
 اَكْرَمِيْ بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِ بِدَسْتِيْ نِيَا فَرِيْخْدِيْ كِه پَا كِ
 خَلْقِ رَا دِهْ اِيْنِدِ ظَاهِرِ نَسَا خْتِيْ بَرُوْبِيْتِ خُوْدِ رَا دُوْجُوْدِ
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خِيَا مَرِيْبِ رَحْمَا لِيْكَ اَدَمِ مِيَا نِ اَبُوْ كَلْبِ

وَاَنَا اَوَّلُ النَّاسِ خُرُوْجًا اِذَا
 بُعِثُوْا وَاَنَا قَائِدُهُمْ اِذَا وَقَدُوْا
 وَاَنَا خَطِيْبُهُمْ اِذَا اَنْصَتُوْا وَ
 اَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ اِذَا حُجِبُوْا
 وَاَنَا مُبَشِّرُهُمْ اِذَا يَبْسُتُوْا
 اَلْكَرَامَةَ وَاَلْمَفَا سِيْمَةَ
 يَوْمَئِيْذٍ بِيَدِيْ وَرِوَآءِ الْحَمْدِ
 يَوْمَئِيْذٍ بِيَدِيْ وَاَنَا اَكْرَمُ وُلْدِي
 اَدَمَ عَلٰى رِجْلِيْ يَطُوْفُ عَلٰى اَلْفِ
 خَادِيْمٍ كَا تَهْمُ مَبِيْنٌ مَكْنُوْنٌ وَاِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ اِمَامَ النَّبِيِّيْنَ
 وَخَطِيْبَهُمْ وَصَاحِبَ نَحْوِ عَيْنِهِمْ
 غَيْرِ فُخْرٍ لَوْ كَا هٗ لَمَا خَلَقَ اللهُ سُبْحٰنَهُ
 اَخْلَقَ وَاَمْ اَظْهَرَ الرَّبُّوْبِيَّةَ وَكَانَ
 نَسِيًا وَاَدَمُ بَيْنَ الْمَسَاءِ وَالطَّلِيْبِ -

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میثروہ پس ناچار تصدقاً ان پچیسین
 پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند گنم خیر امتہ آخر حجت نعت سید
 وقت ایشان ست و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترابہ
 کشد کفر او فنا کا نشان حال ایشان ست تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ اَزْرُو كَسِي بِيْزَانِ اَمَلَنْ قَتِيْكَ
 بِرَا كَيْفِيَّةِ شُوْنِدِ وَنَمُ كَشْنِدِهٖ مَرُومِ وَقَتِيْكَ بِيَايَنْدِ
 بِدِرْكَاهِ خَدَايْتِيْجَا وَنَمُ خَلْبِيَّةِ خَوَايَنْدِهٖ اِيْشَانِ قَتِيْكَ
 خَا مَوْشِ شُوْنِدِ وَنَمُ كَه تَلْبِ كَرْدِهٖ شُوْدِ اَز مَنِ مَجْتَنَبِ
 وَقَتِيْكَ جَبَسِ كَرْدِهٖ شُوْنِدِ وَنَمُ بَشَارَتِ دِهْنِدِ اِيْشَانِ
 رَا وَقَتِيْكَ نُوْمِيْدِ شُوْنِدِ بَزْرِكِيْ وَادَوْنِ كَلْبِيْ اَكْرُو
 بِدَسْتِ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَنَاوْ حَقِ لَقَا دَر اَنْ
 بِدَسْتِ مَنِ سَتِ وَنَمُ كَرَامِيْ تَرِيْنِ فَرْزَنْدَانِ
 اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْرِ دِكَارِ خُوْدِ كَرْدُوْنِ كَرْدِهٖ نَبَزْرُ خَدَايْتِيْجَا
 كُوِيَا اَنَا نِ بِيْضِيْهَكِ مَكْنُوْنِ اَنْدِ وَچُوْنِ بَا شَدِ
 رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِ اَمَامِ جِبْرِيْلِ وَخَلِيْبِ اِيْشَانِ
 وَخَدَاوَنْدِ شَفَاعَتِ مِيَا نِ اِيْشَانِ بِيْغِيْرِ فُخْرِ وَ
 اَكْرَمِيْ بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِ بِدَسْتِيْ نِيَا فَرِيْخْدِيْ كِه پَا كِ
 خَلْقِ رَا دِهْ اِيْنِدِ ظَاهِرِ نَسَا خْتِيْ بَرُوْبِيْتِ خُوْدِ رَا دُوْجُوْدِ
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خِيَا مَرِيْبِ رَحْمَا لِيْكَ اَدَمِ مِيَا نِ اَبُوْ كَلْبِ

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ اَزْرُو كَسِي بِيْزَانِ اَمَلَنْ قَتِيْكَ
 بِرَا كَيْفِيَّةِ شُوْنِدِ وَنَمُ كَشْنِدِهٖ مَرُومِ وَقَتِيْكَ بِيَايَنْدِ
 بِدِرْكَاهِ خَدَايْتِيْجَا وَنَمُ خَلْبِيَّةِ خَوَايَنْدِهٖ اِيْشَانِ قَتِيْكَ
 خَا مَوْشِ شُوْنِدِ وَنَمُ كَه تَلْبِ كَرْدِهٖ شُوْدِ اَز مَنِ مَجْتَنَبِ
 وَقَتِيْكَ جَبَسِ كَرْدِهٖ شُوْنِدِ وَنَمُ بَشَارَتِ دِهْنِدِ اِيْشَانِ
 رَا وَقَتِيْكَ نُوْمِيْدِ شُوْنِدِ بَزْرِكِيْ وَادَوْنِ كَلْبِيْ اَكْرُو
 بِدَسْتِ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَنَاوْ حَقِ لَقَا دَر اَنْ
 بِدَسْتِ مَنِ سَتِ وَنَمُ كَرَامِيْ تَرِيْنِ فَرْزَنْدَانِ
 اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْرِ دِكَارِ خُوْدِ كَرْدُوْنِ كَرْدِهٖ نَبَزْرُ خَدَايْتِيْجَا
 كُوِيَا اَنَا نِ بِيْضِيْهَكِ مَكْنُوْنِ اَنْدِ وَچُوْنِ بَا شَدِ
 رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِ اَمَامِ جِبْرِيْلِ وَخَلِيْبِ اِيْشَانِ
 وَخَدَاوَنْدِ شَفَاعَتِ مِيَا نِ اِيْشَانِ بِيْغِيْرِ فُخْرِ وَ
 اَكْرَمِيْ بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِ بِدَسْتِيْ نِيَا فَرِيْخْدِيْ كِه پَا كِ
 خَلْقِ رَا دِهْ اِيْنِدِ ظَاهِرِ نَسَا خْتِيْ بَرُوْبِيْتِ خُوْدِ رَا دُوْجُوْدِ
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خِيَا مَرِيْبِ رَحْمَا لِيْكَ اَدَمِ مِيَا نِ اَبُوْ كَلْبِ

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ اَزْرُو كَسِي بِيْزَانِ اَمَلَنْ قَتِيْكَ
 بِرَا كَيْفِيَّةِ شُوْنِدِ وَنَمُ كَشْنِدِهٖ مَرُومِ وَقَتِيْكَ بِيَايَنْدِ
 بِدِرْكَاهِ خَدَايْتِيْجَا وَنَمُ خَلْبِيَّةِ خَوَايَنْدِهٖ اِيْشَانِ قَتِيْكَ
 خَا مَوْشِ شُوْنِدِ وَنَمُ كَه تَلْبِ كَرْدِهٖ شُوْدِ اَز مَنِ مَجْتَنَبِ
 وَقَتِيْكَ جَبَسِ كَرْدِهٖ شُوْنِدِ وَنَمُ بَشَارَتِ دِهْنِدِ اِيْشَانِ
 رَا وَقَتِيْكَ نُوْمِيْدِ شُوْنِدِ بَزْرِكِيْ وَادَوْنِ كَلْبِيْ اَكْرُو
 بِدَسْتِ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَنَاوْ حَقِ لَقَا دَر اَنْ
 بِدَسْتِ مَنِ سَتِ وَنَمُ كَرَامِيْ تَرِيْنِ فَرْزَنْدَانِ
 اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْرِ دِكَارِ خُوْدِ كَرْدُوْنِ كَرْدِهٖ نَبَزْرُ خَدَايْتِيْجَا
 كُوِيَا اَنَا نِ بِيْضِيْهَكِ مَكْنُوْنِ اَنْدِ وَچُوْنِ بَا شَدِ
 رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِ اَمَامِ جِبْرِيْلِ وَخَلِيْبِ اِيْشَانِ
 وَخَدَاوَنْدِ شَفَاعَتِ مِيَا نِ اِيْشَانِ بِيْغِيْرِ فُخْرِ وَ
 اَكْرَمِيْ بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِ بِدَسْتِيْ نِيَا فَرِيْخْدِيْ كِه پَا كِ
 خَلْقِ رَا دِهْ اِيْنِدِ ظَاهِرِ نَسَا خْتِيْ بَرُوْبِيْتِ خُوْدِ رَا دُوْجُوْدِ
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خِيَا مَرِيْبِ رَحْمَا لِيْكَ اَدَمِ مِيَا نِ اَبُوْ كَلْبِ

مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل صل است. مکتوب
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود خزوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قوت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
تعبیر آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سید
طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مر که این
بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت سید لازم کردن و از به امتیاز نیک که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بار بار الله که کسین خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این مفسران، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تخیلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
، صوفیه، غایب و محبت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انحصار صورت کیه و تعارف در هر بزرگان نسبت همین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
حضور تشبیه است این حضور را حضور بی مب یکنند غیر حضور هیچ نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه با تاملک جذب و تجلیات به عورات سیده و مراد از آن همین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
پیشتر طریقت پست کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث در
لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث یکسره فوق دیگر نیامات اشاره به مکتوب (168-66-)

313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او یا امامه جذب و جدور قس علقه داکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام راوردان است برای مومنین و مسلمان که در خیرت عقیده اند که خیرت ستر است جذب و جدور قس آن به تمام اطلاق دارد و پند و توبه است با او یا امامه بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قس علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است. امام (ع)!

99 اسم مشهور در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، محمود الله، و در پیشان از امام طلب خویش را بناموید راجع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیراز دلی را که از جیب پوست بز سینه میگویند که عمل شیطانی است و خدا در آن و خدا در آن زمان به صدای آن جذب و جدور قس می نماند آن را عمل شیطانی میگویند و در حقیقت از خیرت عقیده سکر است و اهل پاک داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امام خیر ندارد مثال مثل دیگر مومنی و دشمنی که بر یکدیگر مشق و محبت دارد و عاقل و تروپه بلایع این مشق محبت را در که در دنیا نماند و هر عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بلایع است و مثال مثل دیگر که یک عالم را چند عالم گذاشته برای خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نماند و میگوید صحیح است - و در عالم دیگر که به از داکرین پی برده و در خیرت مثل نیست و در خیرت دارد و بنام نظر نشان باطل و باطل است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عداوت است غیر شریعت عداوت اهل و نذرت است.

خداوند آن که عالم که تمام زنده بود و خودشان هم مرده میباشند عاقلان بی عمل از خارج جانت بینند سین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس مگر مگر قتل و قتل بنامه در عمل 40 سال - میلیون دشمن را شنید نمونده و ناموس می شد او کاست آید که امام مکتوب فروش رسانید چه شده بود جلد و بنامه حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - پیوسته نماند است پیوسته نماند است اسلام داشته و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و قتل غیر حق را به حق شرب دیدن و نذرت و آن شخص میگوید که در آن حد توبه توفیق از آن سلب شده از آن عالم و نامبری توبه اش قبول میبود آن تفرقه از اول غلت است مرکز در مشقت - غلت مع نشد تفرقه نداشت است و عداوت بر تر از تفرقه نیست تفرقه حدی حقیتی و عاقلان عملی همین است - آینه هر یک نظر قتل و قتل به هم اصلاح نیست - نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی - ذمه بهری باسوس انگلیس از بین برده آن که در کوه کوه خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنامه کشتن کشت کشت با صبر دارد و نماند و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه میگویند از آن خبر باشد - مثل خود توفیقی سواد قوم نه مکتوبی است نام نهاد اسلام مکتوب که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود هم ولی نبوت - شریعت تعلق دارد و در خیرت دینی و ایلات تعلق دارد که در بدو آن عالم نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و این اشخاص ولایت دارد مکتوب (48.33.53) این امام را ائمت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امام عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقلان در حقیقت جاهل و جاهلی دعوی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و نماند دارد قانون اساسی، قانون و مکتوبی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای و دشمن صلح کردم هر دو بی وفا بودند.

ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو مع فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بجایی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمان شل و مره ل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شدی که در هر دو ضدین در یک جامع نیفتند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست لئی ارج آن کتاب است که هر گروه بنیاد او را به قول باشد این کتابت های است سلسله قوتبال اشخاص جامع حکومت مثل اسل است. کتابت های (163-276-289) یید ماکر یک کتابت به اساس کتابت فریان صادر نیکه که دست اسلام باشد زیرا که کفر خور و اهل شان و اصل حقیقت سعادت در جهان خلاق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن اسلام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بیکه در اسم انیاء و او ایاء الله قابل و عینه دارد و از جوست سلبه صاحب سید یید نکره کتابت عام بهائی اهل ثانی خود را ستایید بیکه که کتابت های (163-274-259-186) اولات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند هر نوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین و حق تعالی که کتابتند در تمام فواید انوار علم شریعت اسلام دست است و دوم حقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار و دقتا در اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندانند که در راه راست گمراه شوند و دست بی راه شوند و اکثر خلق را میر این نمون و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین یافته و خیال اهل هم طالب است و بهر قول است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی سی فدا و شیک یک زن که تهاذ و شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا نمودند اما بیک صحیح کرم آن یک فادار و آدشت نمودند و در است حاله فوق سعادت یکید.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یید را در شریعت را بر پیش کیر و تارتی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یید کوروی و ترس نباشد مانند افسوس و زنگین پادشاه حاضر در زمان و امیران قوم و وقت حاضر حقوق یید که در دهه 1300 و 1310 هجری قمری در سب نظر نمیدهند. بر دین و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالمین از شر انسانی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفت و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند بدهد مسولیت و نیاء آخرت بر گردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یید یک آواز بکشد که خارجی نماز مالک پاک خارج شوند مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیخوانند صلح یید بدهد بمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زود که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که هر نوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن هستند که سیوننا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

عنه تربطت قبول اندر سره درون نماز نشود اینها ایشان است ۱۲

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر ذن حقا پس در سخن فیه دعوی اتباع آن سرور
 نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
 اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بگویند آنهم علی شری
 الا انهم هم الکا ذنبن مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب
 آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم
 اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعمان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاشمیت و الخواجه و غیره خود بهیبت محاربت دارند و اول
 بن عطایس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که باثبات و شسطه میان ایمان
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا عمل هذا القبا یس سائر الذری الخ
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله
 من کفر بربنا اصحابه با چه بیست اینها منجر بیست صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه
 و تعالی این حدیث اعتقاد و الشوری و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلعون باشند نقل ایشان نیز مطلعون خواهد بود
 و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل همهم فی تعدله و الصدیق و التبیان
 سواد پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که
 بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعمان بگویند که اهم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی استایم و انغیلا فی
 مذاکره جم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در حدیث صحیح الفرائض و الفرائض اجماع علی ان یقتضی الهمه ۱۲

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر ذن حقا پس در سخن فیه دعوی اتباع آن سرور نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بگویند آنهم علی شری الا انهم هم الکا ذنبن مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعمان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات خود از اتباع ایشان محروم اند کاشمیت و الخواجه و غیره خود بهیبت محاربت دارند و اول بن عطایس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که باثبات و شسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا عمل هذا القبا یس سائر الذری الخ و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله من کفر بربنا اصحابه با چه بیست اینها منجر بیست صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه و تعالی این حدیث اعتقاد و الشوری و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلعون باشند نقل ایشان نیز مطلعون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل همهم فی تعدله و الصدیق و التبیان سواد پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعمان بگویند که اهم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی استایم و انغیلا فی مذاکره جم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مثنیٰ توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء نیز ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکارنی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از آنانی که اهل اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوی و چه نوع خدای
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الناس کفار ینکفون
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمنی با ینست و الا غلظت و شرعبت او پیدای شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصون بود و از زوال محفوظ بپرسد اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اوصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر
 امکان در آن
 من متابعت نبی شد
 کبریت

تکلیف
 در متابعت

تکلیف
 در متابعت
 در متابعت
 در متابعت

والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْثَلِ أَمْرِ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّطْفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبِيبُ وَالرَّبِيبَاتُ

لفظه طمئنت به فقلوبهم
 اي طمئنت فبالرغم من حال
 عند حال حاله من الصلوات
 والاشغال بالعلم والهدى
 اعني من ردهم في الهدى

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا بر آید، او باید صدقال باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و طلیح مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته، به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی ران پاکیزه است (از کتاب کفر) ضریح راجع مترب چون ندین یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول نشود.
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافراست.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب بید گفت که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زمره کم است و آیین زیاد است ماطلکم. و عاذه زیاد است ما ساجد کم. عام سخنان زیاد است اما خاص اخاص
 انیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آغوشان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته با معانی هم 600000 یا سرانی سر و سنان کرده و همین مردان از خیر هم بر ترستند عذاب الهی و جرم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آغوشان آورده.
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است سلیمن مرکن است به کسانیکه پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج و اعلی نبات یاند. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

لیکد از یک پنجم بر کار کند از نام پنجم بران اکلر کردن است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اکلر کردن از نام اولیا، اکلر است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیوان شده، نروود فرعون است.

السا که من اتمی سلطان الاخرسون، سلطان الان اشد من ابلطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام و سبکی کت (32) بی بی کلا تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیا، الله ارج ۱۹، مورد
 الفتور و دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت اگر به نصیحت ماعل کند.
 بازان نیک که وقت از وقت بگذرد بازان وقت افسوس ارزش ندارد.
 لیکد این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است ملام بر آینه.

اصح میفرماید تمام احوال صحت است ایستاده شدن و برای نشستن گزیده است بجز تمام احوال گفته قلوبا گفت بیخ قیوم آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیت و آن فاضل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیت به قلب گفت هستی آن را در حالت حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیت به زبان گفت هستی و در حالت حرکت بی ایمان میسود پنجم گروه سکوت اختیار کرده و علامه اش از دست که با مردم گروهی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. منافق در اقرار کفر میکند و دین شیرین و به قلب تغنی میباشد اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میداند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طاب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و احوال سنگین پریشان بود که شکر و منافقین و کفایین احوال با صفتی از احوال با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام احوال با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا را برای نشان دادن و او و صیوت آخرت را هم که گدایش را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عارده شیطان در اشیاء داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه احوال با سنگین شام شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود امیس قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز امیس بر اوستی را قبول دار شد (4) از امیس شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز امیس ترک سلامت را قبول دار شد 70 آواز امیس ترک حاجت قبول دار شد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار شد (9) آواز امیس و خلعت قبول دار شد (10) آواز امیس و خود پندار قبول دار شد (11) آواز شیطان قبول دار شد (12) آواز امیس از حرص دنیا قبول دار شد (13) احمد و یاکاری قبول دار شد (14) آواز شیطان کبر و نعت قبول دار شد (15) آواز امیس خلق در میان مسلمانا قبول دار شد (16) آواز امیس نیست کردن مسلمان قبول دار شد (17) آواز شیطان شرک و به عت قبول دار شد (18) آواز امیس کفر صلیه قبول دار شد (19) آواز امیس حق اهل قبول دار شد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار شد (21) آواز امیس افعال با گروه قبول دار شد (22) آواز امیس صلیه اهل قبول دار شد (23) آواز شیطان و به نظری قبول دار شد (24) آواز شیطان و به دینی قبول دار شد (25) آواز امیس منع شیطان قبول دار شد (26) آواز امیس برادر متبول و دشمن دار شد این دنیا استخوان است بجزک خاتم و مطلقان است کتاب التوحید، مطلقان العارفين و بریلان الوصلين حضرت مطلقان با جود الله علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی میکند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میداند حرکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآء وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و نسبت محبت دارد و آء علایم محبت است.

و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را کند و اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که نسبت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و الله تعالی در قسم مخلوقات پیدا کرده اول پاکیزه

به آن مثل داده اگر از شوست پیک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از مثل حلالی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان مثل و شوست مرده داده و کدام انسان که شوست آن شخص به طب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان مثل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیخان، جنسی و غیره 33 فرقه است. فرقه ای از کلمه محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گفتن است که بود و تعداد به اندازه گفتن نیستند سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) یا پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تارین از جهت ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه ای گفتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنفیر صحران کلمه به خاطر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبه شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین مقدس اسلام یا حلیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست های احناف این است که مناظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند نیست یکیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقابل 72 فرقه کرده خواجه روافض، شیخان و غیره یک مناظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرقین بین فرق و کلمه ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہبیت گذشته توبه کنید و را و منافقین را رد کنید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوسند است که در میان دو گوسند شیر دارد از آن مرده طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن شوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اول از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر یکی حکم میکند و از بدی منی میکند و در این اصلاح بخوبی منافق در جای خود باخترت و نماید میکند مخلوق از یکی به طرف دیگری حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فرقی از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاد به سنت است منافق بخاطر اینکه منافق میکوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترجمه میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا سید باطل به تک باله و ظلم با حقان کرده و حق را با حق گفته مرده اند به دلایل باطل، با حق را با حق گویند و با حق را با حق ثبت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عباد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیممات و دیگر برای مسلمان جایز است و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او و خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر زنده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز و دست مرو زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر حرمه انداره کرده مرتضی‌المطین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند میست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و سه بار و اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین - مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و غلظت سر روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب مردان جایز و تمسین کردن آن بدعت شلالت و کفرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه - تیممات بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا اوله میثقه خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کتاج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره التوحه بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سبب عمل در لغتین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است غیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلی کتبه دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گفتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقش‌بندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقش‌بندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

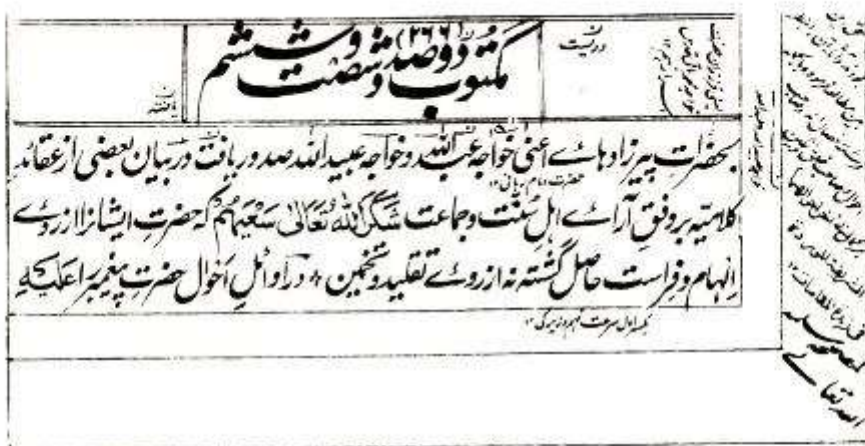
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُجُوبٍ ویدیه بودند که میفرمایند تو از جهت دان علم کلامی و این واقعه را
 بحضرت خوانده نمودی که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز
 عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر
 و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی
 از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت
 سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب
 سرت پسته و زکات و غیره و بعد از آنکه صلوات و تبلیغ الدعوات بجنب مخدوف و او را
 کرامت مینماید که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدنزر گوارشماست و درین طریق سبب الف
 بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهما
 فی البدایت ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان
 یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این
 اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا
 و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم
 دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و عاقل و مبرین که برین فقیر بخشاوند و او را
 آن اطلاع ندانند شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقداست و سبب این معارف
 است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن
 و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است
 بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر
 رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد
 از تقصیرات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

در این روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب سرت پسته و زکات و غیره و بعد از آنکه صلوات و تبلیغ الدعوات بجنب مخدوف و او را کرامت مینماید که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدنزر گوارشماست و درین طریق سبب الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهما فی البدایت ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و عاقل و مبرین که برین فقیر بخشاوند و او را آن اطلاع ندانند شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقداست و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تقصیرات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

در این روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب سرت پسته و زکات و غیره و بعد از آنکه صلوات و تبلیغ الدعوات بجنب مخدوف و او را کرامت مینماید که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدنزر گوارشماست و درین طریق سبب الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهما فی البدایت ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و عاقل و مبرین که برین فقیر بخشاوند و او را آن اطلاع ندانند شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقداست و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تقصیرات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات
 گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورت معنی چگونه بخند
 در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا
 اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس
 باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر اصل سخن دریم
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمکند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از
 ذات اعظم مرتبت نیست که در هر مقام باشد که ایشان صاحب تقدس است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جمله در حدت نصیب
 نیست ایمان بعیب باید آورد و هر چه بکشوف و مشهود گردد و تحت لاف نفی باید ساخت
 عقا شکاکس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به جسته از شوی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقنا بلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال
 و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و ملات متشابه است
 قابل تبادل آن میسیم و او تعالی هیچ چیز متشبه نشود و همچنین هیچ چیز با او جانیز متشبه نشود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام
 که مومنین آنها است اذ انتم الغفرم و حاله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی
 نیمانند که الله تعالی ندانیم که آن فقیر خدا متشبه شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی الله
 سبحانه تعالی هو الطالیوت علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سیر موند که معنی

کمال افعال و صفات
 در مرتبت با ایشان
 در حدت نصیب
 در هر مقام باشد
 در کمال نرسد
 در هیچ چیز معلوم
 در محیط اشیا
 در مرتبت با ایشان
 در قابل تبادل
 در عبارات صوفیه
 در کلام که مراد ایشان
 در کفر و زندقه
 در معنی سبحانه تعالی

در اثبات مطالب است همین قدر در اثبات متقاضی که ایشان خورده اند هیچ سفیهی نه خورده
 سموات و کواکب که به وقت بیقرار و سرگردانند مدار کار را بر کجاست او صلاح ایشان داشته اند و از خالق
 سموات و صوره کواکب و محرک اینها و مدبر اینها چشم پوشیده اند و در این عالم از آنست که به خود
 و به بیدارتان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک دانند و صاحب طبقات آنکارا در علوم متفرق
 و متضمر ایشان علم برسد است که با لایعنی محضست و الا لاطل صرف مساوات زوایا است
 شدت مرده قائمه را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بکدام غرض مریوط
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم
 نبوت و حکم و الصلوات و التکلیف است که در ترویج باطل خود نموده اند اما صحرای ایمان انحراف
 فی التقلید عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام اگر در اول و بر این
 فطرت کنند بلکه نیست که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوٰۃ والسلام و دلائل و بر این
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریخی آرنده انان تقلید ایشان را کفایت بخلاف این
 بیدارتان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلائل گشته صدقوا فانصروا و دعوت نبوت
 حضرت عیسی علی نبیته و صلواته و السلام چون با فراطون که کلان تر این بیدارتان بود
 سید گفت سخن قوم و معتقدون که حاجه بنیالی من بعد نبی نبی سفیه بایستی شخصیکه اجناس
 آسوات نماید و ابراهیم و ائمه و ائمه و ائمه میکنند که خارج از طوکر است ایشان است او را سید و نظر انجل
 او بگردانیده جواب و ادون از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثرست سبحان الله سبحان الله عن ظلمات معتقدانهم السوء

سید و اهل بیت
 در این عالم
 از آنست که
 به خود
 و به بیدارتان
 سفیه تر از ایشان
 آنکه ایشان را
 زیرک دانند
 و صاحب طبقات
 آنکارا در علوم
 متفرق و متضمر
 ایشان علم برسد
 است که با لایعنی
 محضست و الا لاطل
 صرف مساوات
 زوایا است شدت
 مرده قائمه را
 بچکار می آید
 و شکل عروسی
 و دامونی که
 جانکار ایشان
 است بکدام غرض
 مریوط است علم
 طب علم نجوم
 و علم تهذیب
 اخلاق که بهترین
 علوم ایشان است
 از کتب انبیا با
 تقدیم علم نبوت
 و حکم و الصلوات
 و التکلیف است
 که در ترویج باطل
 خود نموده اند
 اما صحرای ایمان
 انحراف فی التقلید
 عن الضلال اهل
 ملت و متابعان
 انبیا علیهم
 الصلوٰۃ والسلام
 اگر در اول و بر
 این فطرت کنند
 بلکه نیست که
 مدار کار ایشان
 تعلیم انبیا است
 علیهم الصلوٰۃ
 والسلام و دلائل
 و بر این بر اثبات
 مطالب عالی خود
 و سبیل تبریخی
 آرنده انان تقلید
 ایشان را کفایت
 بخلاف این بیدارتان
 که از تعلیم خود
 را بر آورده اند
 و در صده و اثبات
 بدلائل گشته
 صدقوا فانصروا
 و دعوت نبوت
 حضرت عیسی
 علی نبیته و
 صلواته و السلام
 چون با فراطون
 که کلان تر این
 بیدارتان بود
 سید گفت سخن
 قوم و معتقدون
 که حاجه بنیالی
 من بعد نبی نبی
 سفیه بایستی
 شخصیکه اجناس
 آسوات نماید
 و ابراهیم و ائمه
 و ائمه میکنند
 که خارج از طوکر
 است ایشان است
 او را سید و نظر
 انجل او بگردانیده
 جواب و ادون از
 کمال عناد و
 سفاهت است
 فلسفه چون اکثرش
 باشد رغبه پس کل
 آن به هم سفیه
 باشد که حکم کل
 حکم اکثرست
 سبحان الله سبحان
 الله عن ظلمات
 معتقدانهم السوء

سید گفت سخن قوم و معتقدون که حاجه بنیالی من بعد نبی نبی سفیه بایستی شخصیکه اجناس آسوات نماید و ابراهیم و ائمه و ائمه میکنند که خارج از طوکر است ایشان است او را سید و نظر انجل او بگردانیده جواب و ادون از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثرست سبحان الله سبحان الله عن ظلمات معتقدانهم السوء

درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہم شرح موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتها این بخیر و ان بفتح
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد للہ الذی ہدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان ہدانا
 اللہ لقلنا بجانہ رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم و علیہ السلام و علیہم السلام
 بود یعنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الاضمر
 عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند تا آنکہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی
 از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما وہ شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تحقیر مینمایند و ہمے دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ اہل حق
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ماند شیخ را کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب
 کشفی چگونہ تذکرہ و شعور و علوم او را کہ اصواب و بر اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید
 توان کرد و قال الحق ہو اللہ المتوسط الذی یوقی عنہ سبھا اندیمتہم و کسرہ آسے و رسلہ و وحدت
 و وجود ہم غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیخ و یرین مسئلہ نیز طرخصا و اروا و اصل سخن
 شریک است فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعقولات ال حق دارد ناقابل توجہ است شایان
 جمع این فقیر بجناب اللہ سبحانہ و شریح شرح رباعیات حضرت ایشان باین مسئلہ را بمعقولات
 ال حق جمع ساخته است و تراغ و بصرین البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت ظفرین را حل ساخته
 بر ہجیمہ چل تیب و اشتباہ نامندہ حکما لا یخفی علی الناس ظہیرہم باید و انست کہ ممکنات با سربا
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر مہمتہ با سربا و چہ مختار
 اند کہ از کتب علم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانہ

شیخ محی الدین از مقبولان است
 و در این ایام فرزندی محمد معصوم جو اہم شرح موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتها این بخیر و ان بفتح
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد للہ الذی ہدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان ہدانا اللہ لقلنا بجانہ رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم
 و علیہ السلام و علیہم السلام بود یعنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الاضمر
 عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال حق اند خطا و باصواب
 ظاہر میشوند تا آنکہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است
 این فقیر را و ما وہ شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند ہستند
 ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند و ہم علوم او را تحقیر مینمایند و ہمے دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را
 اختیار کرده جمیع علوم او را صواب و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق
 راہ اہل حق و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ماند شیخ را کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب کشفی
 چگونہ تذکرہ و شعور و علوم او را کہ اصواب و بر اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید توان کرد و قال الحق
 ہو اللہ المتوسط الذی یوقی عنہ سبھا اندیمتہم و کسرہ آسے و رسلہ و وحدت و وجود ہم غیر ازین طائفہ باشد شریک
 اند چہ چند شیخ و یرین مسئلہ نیز طرخصا و اروا و اصل سخن شریک است فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت
 بمعقولات ال حق دارد ناقابل توجہ است شایان جمع این فقیر بجناب اللہ سبحانہ و شریح شرح رباعیات حضرت ایشان
 باین مسئلہ را بمعقولات ال حق جمع ساخته است و تراغ و بصرین البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت ظفرین را حل ساخته
 بر ہجیمہ چل تیب و اشتباہ نامندہ حکما لا یخفی علی الناس ظہیرہم باید و انست کہ ممکنات با سربا چہ جو اہر و چہ اغراض
 و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر مہمتہ با سربا و چہ مختار اند کہ از کتب علم اینہا را
 بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانہ

مع لای السبب لکن لا بد من سبب
محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لای شجوعت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محفل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا چون در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و فهم سلبه فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او به جبار و محض او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و تبه مدعی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیء را بے توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب سبب حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا باطله انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوج کن فاعل
حق باب و احدی و از شلو امین باب منتفزه با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لای شجوعت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محفل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا چون در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و فهم سلبه فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او به جبار و محض او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و تبه مدعی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیء را بے توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب سبب حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا باطله انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوج کن فاعل
حق باب و احدی و از شلو امین باب منتفزه با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لای شجوعت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محفل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا چون در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و فهم سلبه فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او به جبار و محض او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و تبه مدعی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیء را بے توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب سبب حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا باطله انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوج کن فاعل
حق باب و احدی و از شلو امین باب منتفزه با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لای شجوعت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت
ایشان محفل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا چون در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جبار و زو عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد
بلکه آن فعل نظر جبار و تبه او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرسه و فهم سلبه فعل جبار و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او به جبار و محض او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و تبه مدعی به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیء را بے توشیح اسباب حضرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب سبب حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا باطله انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوج کن فاعل
حق باب و احدی و از شلو امین باب منتفزه با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل اوست مثل این و غیره شکی نیست چه دخول نافی تحقیقت
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تعالی که اهل بیت حق سبحانه و تعالی را مومنان و آل و ائمه است
 و در بهشت خواست در دید به جهت و بی کیف و بی شبه و بی مثال این مسئله است که جمیع فرق
 اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر آئند و رویت به جهت و بی کیف را تجویز نمی نمایند چنانچه
 که شیخ محمد بن العزبی نیز رویت آخرت را بجای صدوری فرود می آورد و بجز این تجویز نمی نماید
 روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدیه نسجید و در تنزیه
 نیز قائل میشدند و رویت را باین تجویز میسازدند هرگز از رویت آنکارا نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی
 آنکارا ایشان از بیستی و بی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی کیف
 در آن ملحوظ است و نمائند که رویت آخرت را بجای صدوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن
 است هر رویت را چه آن تجویز صدوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی
 یزاد المومنون بغير کیف و زاد منک و غیره در بیان مقال و بعثت انبیاء علیهم الصلوات
 و التسلیمات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما نزل بعثت ان
 وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلش آنکه از عدم صفیات
 او سبحانه که آنهمه نموده و محمول قصه ما باینه نیز نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه
 تمام ما باین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام
 است و مرتبه بلوغ نرسیده تجیر بالغه بعثت انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات که عذاب
 و ثواب اخروی دائمی منوط بانست **سوال** چون عذاب اخروی دائمی منوط بعثت است
 پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که بی بعثت
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخرویه است و بدو
 بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب
 تعالی است

در بیان این مسئله که در روایت آمده است که هر کس در روز قیامت با کسی از اهل بیت بیگانه شود خداوند او را عذاب میکند و این روایت را در بعضی کتب معتبره دیده ام و در بعضی دیگر نه

در بیان این مسئله که در روایت آمده است که هر کس در روز قیامت با کسی از اهل بیت بیگانه شود خداوند او را عذاب میکند و این روایت را در بعضی کتب معتبره دیده ام و در بعضی دیگر نه

در بیان این مسئله که در روایت آمده است که هر کس در روز قیامت با کسی از اهل بیت بیگانه شود خداوند او را عذاب میکند و این روایت را در بعضی کتب معتبره دیده ام و در بعضی دیگر نه

در بیان این مسئله که در روایت آمده است که هر کس در روز قیامت با کسی از اهل بیت بیگانه شود خداوند او را عذاب میکند و این روایت را در بعضی کتب معتبره دیده ام و در بعضی دیگر نه

در بیان این مسئله که در روایت آمده است که هر کس در روز قیامت با کسی از اهل بیت بیگانه شود خداوند او را عذاب میکند و این روایت را در بعضی کتب معتبره دیده ام و در بعضی دیگر نه

در بیان این مسئله که در روایت آمده است که هر کس در روز قیامت با کسی از اهل بیت بیگانه شود خداوند او را عذاب میکند و این روایت را در بعضی کتب معتبره دیده ام و در بعضی دیگر نه

انسان است حکم تقدیر

قدس است بجهت آنکه زیرا که عقل لنگ و کور با که بدین امکان و حدوث قسم است چه اند که بنا بر حسب
 و موجب که قدم از لوازم است از اشیا و صفات و افعال که ام است و این سبب که تمام اطلاق آن
 نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال انقصان و اندر نقص را کمال
 انکار و این نیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است جبر است ترا که امور نامتناهی را بجای حق
 تعالی نسبت دهد و اشیا و ناشائسته را بحضرت او سبحانه که منسب بود و بعثت است که باطل را از حق
 جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و بعثت است که بر اهل حق سب و عداوت
 بتوسط آن دعوت می فرماید و بنده را به سعادت و قرب و وصل موعود بجل سلطان که می رساند و بوسله
 بعثت اطلاق بر صفیات موعود بجلش آنکه میسر شود و حکما و جوار تصرف و رنگ و انفعال را تمام
 بجز آن متمیز می کرده و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت
 و انکسار و مهربانی نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین انکار بعثت نماید و مقتضای بعثت عمل
 کند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
 الهی حکمت است ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و اتصال
 توفیق تکلیف بر تبه و جوب تعانت و تقدیرت پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا
 اخذ نماید و حاجت به بعثت که بتوسط ماست نشود و جواب عقل هر چند آن مناسبت اتصال
 پیدا کند اما تعلقی که باین بکلی میولانی داشت با کل اهل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس و این همیشه
 و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضیه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در
 جرس و شهوتیه و همه وقت تدبیر او باشد سه و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود
 و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها شد پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ما خود اول
 از سلطان و هم و تصرف خیال معنون بودند و از شایان انسان و خطئه خطا محفوظ نباشند بخلاف
 ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود اول

سبب آنکه عقل لنگ و کور با که بدین امکان و حدوث قسم است چه اند که بنا بر حسب
 و موجب که قدم از لوازم است از اشیا و صفات و افعال که ام است و این سبب که تمام اطلاق آن
 نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال انقصان و اندر نقص را کمال
 انکار و این نیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است جبر است ترا که امور نامتناهی را بجای حق
 تعالی نسبت دهد و اشیا و ناشائسته را بحضرت او سبحانه که منسب بود و بعثت است که باطل را از حق
 جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و بعثت است که بر اهل حق سب و عداوت
 بتوسط آن دعوت می فرماید و بنده را به سعادت و قرب و وصل موعود بجل سلطان که می رساند و بوسله
 بعثت اطلاق بر صفیات موعود بجلش آنکه میسر شود و حکما و جوار تصرف و رنگ و انفعال را تمام
 بجز آن متمیز می کرده و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت
 و انکسار و مهربانی نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین انکار بعثت نماید و مقتضای بعثت عمل
 کند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
 الهی حکمت است ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و اتصال
 توفیق تکلیف بر تبه و جوب تعانت و تقدیرت پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا
 اخذ نماید و حاجت به بعثت که بتوسط ماست نشود و جواب عقل هر چند آن مناسبت اتصال
 پیدا کند اما تعلقی که باین بکلی میولانی داشت با کل اهل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس و این همیشه
 و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضیه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در
 جرس و شهوتیه و همه وقت تدبیر او باشد سه و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود
 و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها شد پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ما خود اول
 از سلطان و هم و تصرف خیال معنون بودند و از شایان انسان و خطئه خطا محفوظ نباشند بخلاف
 ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود اول

نکته و تفسیر و تفسیر

اور اس لئے کہ وہ خیال و نظیرت میں ان خطا مضمون باشند و بعض اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکم تکلیف جہاں فی حد خود
 درائنات سے تکلیف آن نبوت سے و جو اس بعض اوقات تکلیف صراحتاً کہ از راه ہم و جہاں تکلیف حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضمه شود و بحقیقتیکه در آن وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی الحال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ
 و گاہ نہ و مندرجاً لاجرم آن علوم بواسطه خلط آن مقامات بعینت قلب پیدا سے کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ در فضیلت موملے باشند
 جسٹے آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ
 میرے شے شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلال معنی افزاید و بجز از خسارت و ولات نمی نماید و کشف بعضی از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بل از تدریج است کہ مقصود از آن خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانه و تعالیٰ هذوالبلدینة المحقره من سید انهم یملکون علیک
 و علیکم السلام الصلوات والسلامات و علی الدال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ آن چنانکہ نیز آن تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان برود اند
 و تکلیف را از تکلیف تصور نموده غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مہربانیت
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمدن رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمدن رفت چہ تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چہ چندان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات آن حکم است
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگردد
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمی آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچہشت

در بعضی اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکم تکلیف جہاں فی حد خود
 درائنات سے تکلیف آن نبوت سے و جو اس بعض اوقات تکلیف صراحتاً کہ از راه ہم و جہاں تکلیف حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضمه شود و بحقیقتیکه در آن وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی الحال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ
 و گاہ نہ و مندرجاً لاجرم آن علوم بواسطه خلط آن مقامات بعینت قلب پیدا سے کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ در فضیلت موملے باشند
 جسٹے آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ
 میرے شے شود و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلال معنی افزاید و بجز از خسارت و ولات نمی نماید و کشف بعضی از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بل از تدریج است کہ مقصود از آن خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانه و تعالیٰ هذوالبلدینة المحقره من سید انهم یملکون علیک
 و علیکم السلام الصلوات والسلامات و علی الدال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ آن چنانکہ نیز آن تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان برود اند
 و تکلیف را از تکلیف تصور نموده غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مہربانیت
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمدن رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمدن رفت چہ تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چہ چندان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات آن حکم است
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگردد
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمی آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچہشت

اللہ تعالیٰ شکر ہر
 شکر ہر
 شکر ہر

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص و مذاب گفتار شفی شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتدکاد
 به مع کونیه فحالی لاجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جمل مملکت آنکه از معانی معصوم اند و از
 خطا و سیان محفوظ است بعضی الله انهم و یفعلون ما یؤوه من رزق از خوردن و آشامیدن پاک اند
 و از رزق شوی منزله اند و بر او که در کثیر نماز و قرآن مجید و رزق ایشان باغبانیا بشرف و حنف و کور است
 از حنف نسا کما آورد سبحانه تذکیر الضمیر فی فی نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی
 از ایشان ابرسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مشرف ساخته الله یخطف
 من الملائکه مرسلات و من الناس جموع کما دال حق بر آنکه که خواص بشرف افضل اند از خواص ملک
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضیلت خواص ملک خواص بشرف قائل اند و آنچه برین
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات
 اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت
 ترجیح اندا و نه نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مراد بسیار بود علیهم
 الصلوٰت و التسلیمات و فضل صومئی هر ملا که کرام است علیهم الصلوٰت و التسلیمات و التسلیمات
 ساقال بحیر مؤمنین العلماء و شکر الله تعالی سعیدیم ازین تحقیق لایح گشت که ترجیح ولی بر رتبه نبی از
 انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه سر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در
 سلسله ارسال که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجناب علمای با
 رتبه آنست که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات و کمالات کمالات نبوت و علوم آن
 تفوق کرده است و نظر صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه
 نبوت اخذ نموده شود و آنست خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت اخذ شود و تحقیق بعضی ازین معارف
 سوره زمره و آیه ۱۰

بعضی از ایشان ابرسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مشرف ساخته الله یخطف من الملائکه مرسلات و من الناس جموع کما دال حق بر آنکه که خواص بشرف افضل اند از خواص ملک خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضیلت خواص ملک خواص بشرف قائل اند و آنچه برین ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت ترجیح اندا و نه نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مراد بسیار بود علیهم الصلوٰت و التسلیمات و فضل صومئی هر ملا که کرام است علیهم الصلوٰت و التسلیمات ساقال بحیر مؤمنین العلماء و شکر الله تعالی سعیدیم ازین تحقیق لایح گشت که ترجیح ولی بر رتبه نبی از انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه سر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در سلسله ارسال که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگذرد مینمایند بجناب علمای با رتبه آنست که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات و کمالات کمالات نبوت و علوم آن تفوق کرده است و نظر صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه نبوت اخذ نموده شود و آنست خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت اخذ شود و تحقیق بعضی ازین معارف

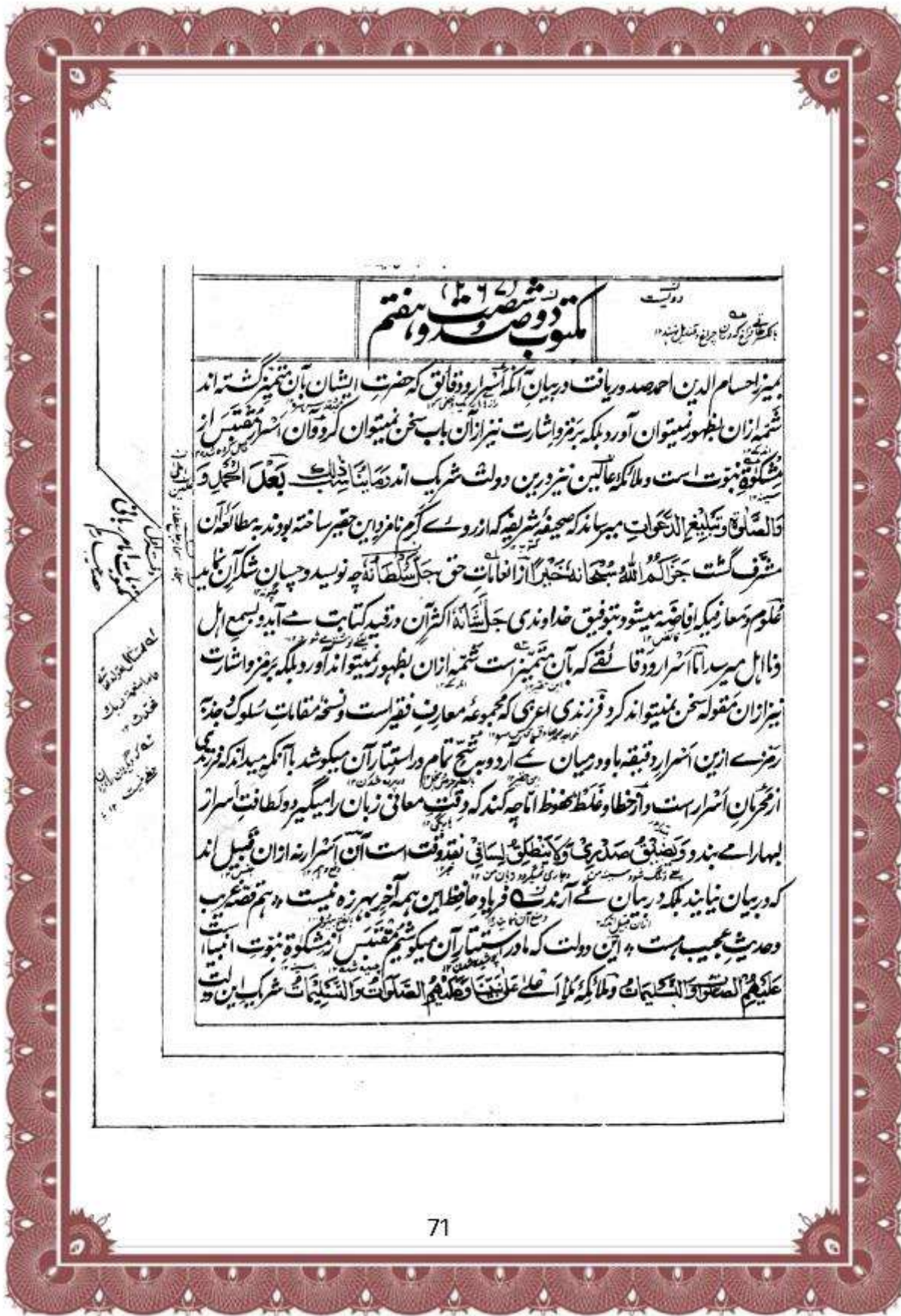
۱۰ یعنی موبد است که هر کس که در مرتبه نبوت رسیده است از راه نبوت است

فرموده اند و شکر اتیکه بر آن مترتب شود ریفاتح بان نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجز بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس
 طعام ما حاضر نشود و آنحضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کربس منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر کربس بفرموده
 نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کربس این همه لفظ نماند از
 سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل
 استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف
 و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکماء و نوغان و جوگیه و بر اسمیه بند درین معنی شریک اند علامت
 صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتبّه با آنکه سماع و
 قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحادیث
 ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که
 مروان بن الحکم الحادیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحادیث السمر و الفناء و کلان ارب
 عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان
 لا یشھد ذنبا الذراری کا یحضر ذن الفناء و حکمی عن اھل البیت من تصور انما تریذ من
 قال یفرض زماننا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

و در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجز بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آنحضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کربس منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر کربس بفرموده نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کربس این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکماء و نوغان و جوگیه و بر اسمیه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتبّه با آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحادیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مروان بن الحکم الحادیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحادیث السمر و الفناء و کلان ارب عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذنبا الذراری کا یحضر ذن الفناء و حکمی عن اھل البیت من تصور انما تریذ من قال یفرض زماننا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

و در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجز بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آنحضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کربس منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر کربس بفرموده نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کربس این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکماء و نوغان و جوگیه و بر اسمیه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتبّه با آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحادیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مروان بن الحکم الحادیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحادیث السمر و الفناء و کلان ارب عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذنبا الذراری کا یحضر ذن الفناء و حکمی عن اھل البیت من تصور انما تریذ من قال یفرض زماننا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

سئل عن رجل قال لا یحضر ذن الفناء و حکمی عن اھل البیت من تصور انما تریذ من قال یفرض زماننا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة



دوست
بکشتن و کشتن چنانکه در کتاب مذکور است

کتاب مشتمل بر ۶ جلد ملفوظات حضرت امام

بمیز احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه آنست که در وفات حضرت ایشان بان تمیز گشت تا اند
 ششمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فرض اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان است که مقتبس از
 مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه علی بن نیر درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و
 قال الصالح و یکنیع الدعوات میرساند که صحیفه شریفیه که از روسی گرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
 شرف گشت جزا که الله سبحانه و تعالی از انعامات حق بکشتن آنکه چه نویسد و چنان شکل آن نماید
 علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و سبب اهل
 و اهل میرساند آنست که در وفات آنکه بان تمیز گشت ششمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فرض اشارت
 نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزند امیری که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جزوه
 رضی ازین اسرار دقیق با و در میان سے ارد و بر سرچ تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میداند که فرزند
 از محرم اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معافی زبان را میگردد و ولطافت اسرار
 بهار سے بند و تصدیق صدق و کتلی لسانی نقد وقت است آن اسرار از ان قبیل اند
 که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هر زه نیست و هم تصدیق
 و حدیث عجیب است و این دولت که مادر استوار آن میکوشد مقتبس از مشکوٰۃ نبوت است
 علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علی بن نیر درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و

بکشتن و کشتن چنانکه در کتاب مذکور است
 لغت کلمه
 معنی کلمه
 معنی کلمه
 معنی کلمه

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحتی بر من نماند و علم دیگر
علم سراسر است که هر کس بدان نرسد فی الجمله افضل الله فی عباده من کنت آء و الله ذو الفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاوایت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

کتب و ولایت و شرف و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
عک ما متی کانیس ایچولس ایشل اقصده اند کلام اند و در بیان آمد علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان حکم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم
و سیران و قرب و عنیت و ما ایشا کل ذلک، انکم لیرسلو کل عباد الذین یحفظ احوال و
اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیم و فیما فیها انکم و ایشا کل
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقصفا وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العک
ورثه الایب علیک و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر
علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

من علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
علم سراسر است که هر کس بدان نرسد فی الجمله افضل الله فی عباده من کنت آء و الله ذو الفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاوایت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

صلوات الله وسلامه عليه
وآلته الطيبين الطاهرين
الذين هم المرسلون
والصالحين
الذين هم المرسلون
والصالحين
الذين هم المرسلون
والصالحين

این حکایات است و اگر حقیقی است نیز این حکایات ولایت از نبوة افضل گفتن و ذکر را بر جبروت ترجیح دادن و رنگ
است که کفر را بر اسلام ترجیح دهد و چون از علم به نبوة انزیر که کفر و جنون است و ولایت است و اسلام و جبروت
مناسب بر جبروت تصور شود و در شعر گفته شد: **كفرت بدين الله والکفر فواجب الادي وعند المشركين قبيح**
و محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و سلم انكفر شتمنا و مينا به قل كل يجعل على شاك كذبه
چنانچه در عالم بخان اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را کفر بهتر باید و است **ان الجح انما خلق**
اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه کفر و جنون است و مرتبه فرق بعد از اسلام و صحت و جبروت
نیز تحقیق پس کفر و جنون بر مقام ولایت مناسب گفتن بچینی بود گوئیم که صحو و مانمان در مرتبه فرق است
نمون نسبت بر مرتبه جبروت است که سر سر و پند است و الا صحو آفر بهتر نیز مرتبه کفر است و اسلام این نقطه کفر
و معرفت شوب بجهل اگر در کتب گنجایش می دانست احوال و عارف مرتبه فرق افضل ذکر و بهتر از کفر و مانمان
و از قریبه بیان می نمود آری کلمات شایان معنی را بر نفس نیز باید **النجيب كل النجيبين** قدر باید می کرد
ازینجا علیهم السلام و السلیما این همه بزرگی کفانی که یافتند از راجع بولایت یافتند نه از راه ولایت و ولایت پیش از
حکایت نیست از بعد از نبوت اگر ولایت را بر نبوت مرتبه می بود و ملاک ملا علی که ولایت ایشان است از
ساز و ولایت از انبیا علیهم السلام و التسلیم افضل همیشه در و ربه ازین طریق است و ولایت را افضل نبوت است
ولایت ملا علی را افضل از ولایت انبیا علیهم السلام و التسلیمات و بعد از ما چاره ملاک علی بن را از انبیا افضل گفتند
علیهم السلام و التسلیمات و از جمیع اول سنت جدا تمام و در کمال کمالهم علیهم السلام و التسلیمات و جبروت و نظر
مردم بر وسط بعد از نبوت کلمات نبوت و در جنب کلمات ولایت تحقیر و آینه را بر جبروت و درین باب
ساختن ترمیم از حقیقت معامله و نمودن انظر لنا ان بنی و انظر لنا ان بنی و انظر لنا ان بنی و انظر لنا ان بنی
الکافرین انوی ارشدی میان شیخ و او چون نتروان صد و بود و با عیش بن تصدیق گفتند **قال است اهد**

این حکایات است و اگر حقیقی است نیز این حکایات ولایت از نبوة افضل گفتن و ذکر را بر جبروت ترجیح دادن و رنگ
است که کفر را بر اسلام ترجیح دهد و چون از علم به نبوة انزیر که کفر و جنون است و ولایت است و اسلام و جبروت
مناسب بر جبروت تصور شود و در شعر گفته شد: **كفرت بدين الله والکفر فواجب الادي وعند المشركين قبيح**
و محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و سلم انكفر شتمنا و مينا به قل كل يجعل على شاك كذبه
چنانچه در عالم بخان اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را کفر بهتر باید و است **ان الجح انما خلق**
اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه کفر و جنون است و مرتبه فرق بعد از اسلام و صحت و جبروت
نیز تحقیق پس کفر و جنون بر مقام ولایت مناسب گفتن بچینی بود گوئیم که صحو و مانمان در مرتبه فرق است
نمون نسبت بر مرتبه جبروت است که سر سر و پند است و الا صحو آفر بهتر نیز مرتبه کفر است و اسلام این نقطه کفر
و معرفت شوب بجهل اگر در کتب گنجایش می دانست احوال و عارف مرتبه فرق افضل ذکر و بهتر از کفر و مانمان
و از قریبه بیان می نمود آری کلمات شایان معنی را بر نفس نیز باید **النجيب كل النجيبين** قدر باید می کرد
ازینجا علیهم السلام و السلیما این همه بزرگی کفانی که یافتند از راجع بولایت یافتند نه از راه ولایت و ولایت پیش از
حکایت نیست از بعد از نبوت اگر ولایت را بر نبوت مرتبه می بود و ملاک ملا علی که ولایت ایشان است از
ساز و ولایت از انبیا علیهم السلام و التسلیم افضل همیشه در و ربه ازین طریق است و ولایت را افضل نبوت است
ولایت ملا علی را افضل از ولایت انبیا علیهم السلام و التسلیمات و بعد از ما چاره ملاک علی بن را از انبیا افضل گفتند
علیهم السلام و التسلیمات و از جمیع اول سنت جدا تمام و در کمال کمالهم علیهم السلام و التسلیمات و جبروت و نظر
مردم بر وسط بعد از نبوت کلمات نبوت و در جنب کلمات ولایت تحقیر و آینه را بر جبروت و درین باب
ساختن ترمیم از حقیقت معامله و نمودن انظر لنا ان بنی و انظر لنا ان بنی و انظر لنا ان بنی و انظر لنا ان بنی
الکافرین انوی ارشدی میان شیخ و او چون نتروان صد و بود و با عیش بن تصدیق گفتند **قال است اهد**

و قد قال الله تعالى في كتابه العزيز
والصالحين الذين هم المرسلون
والصالحين الذين هم المرسلون
والصالحين الذين هم المرسلون
والصالحين الذين هم المرسلون

محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و سلم
انكفر شتمنا و مينا به قل كل يجعل على شاك كذبه
و انكفر شتمنا و مينا به قل كل يجعل على شاك كذبه
و انكفر شتمنا و مينا به قل كل يجعل على شاك كذبه

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم
ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تقدیرش و افتادگی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر
 دین و حال آنکه ایشان خود را متقدما می دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ ^{آورد} وَ اسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ
 ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ ^{بکار آید}
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدعویم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دما نیست که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و سواد
 شیات ایشان آرسه علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ التَّسْبِيحَاتُ وَ بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحست و نیاوشنا عیب آن مشاگردشته آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بد رخ زوال شمس یافتند لا جرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم
 بهر صورت او استحقاق جنت بزرگ و قدر

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

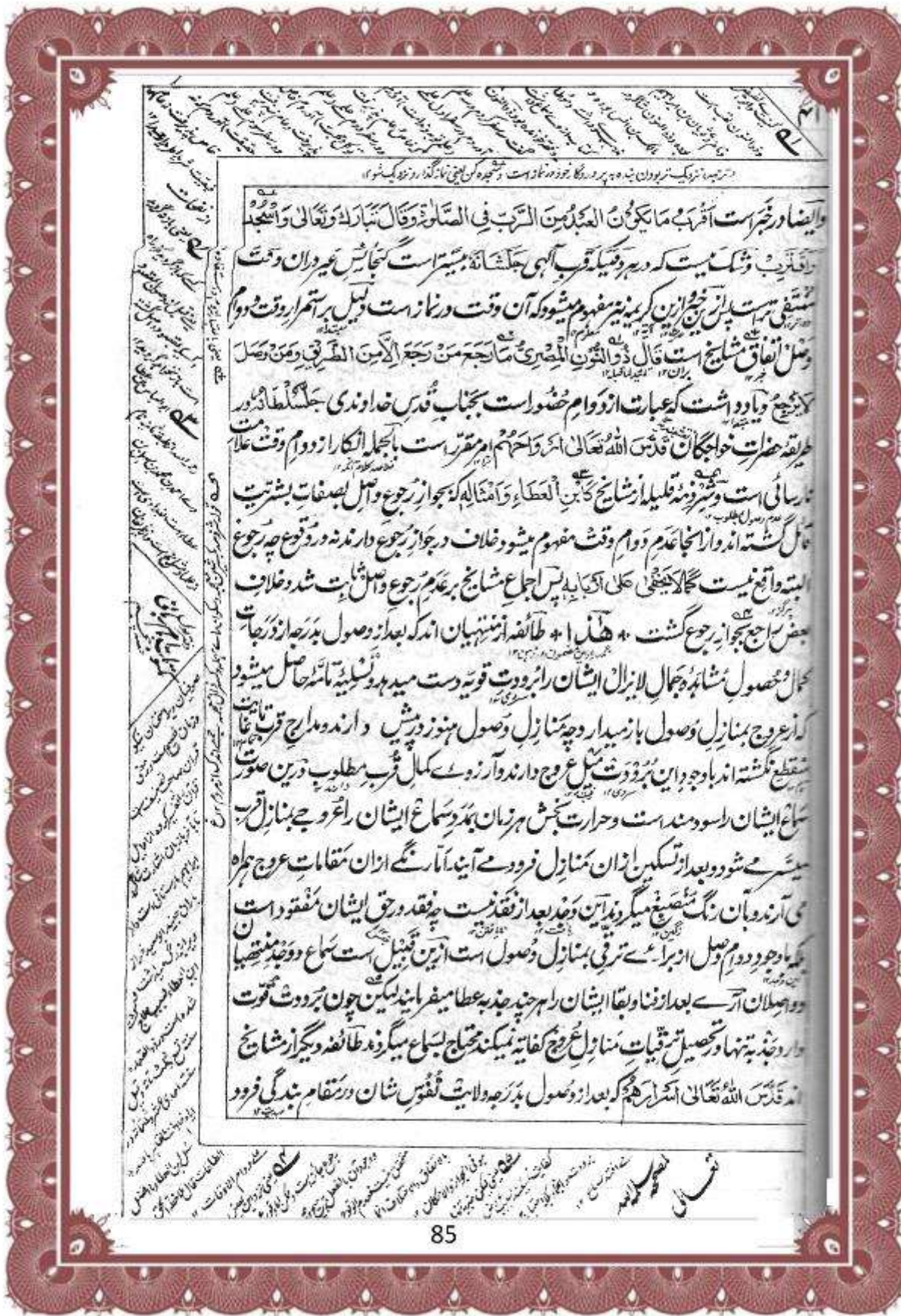
عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ عَنِ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَرْتَرِيْنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخْرَتِ پِيْدَا شُو وِجِه سَعَادَتِ كِه مَحَبَّتِ اَوْ كِبَرِيْتِ اَحْمَرِ اسْتِ وَاكْبِيْدِ الشُّو
 بَعْدَ اَز تَامِلِ صَحِيْحِ بَهْتَرِيْنِ اِيْنِ مَنَسِ رَا اَخْتِيَارِ كُنْدِ مَا لَا يَدْرُكُ كَلْمَةً لَا يَمُرُّ كَلْمَةً نَمِيْدِ اَنْ مِمْ چِه نُوسِيْمِ
 اِهْتِمَامِ كِه خَلَصِي مِ خَلَائِقِ وَا بَسْتَه بُو جُودِ عِلْمًا اسْتِ شُخْرَانِ عَالِمِ نِيْزِ اِيْشَانِ مَرْبُوطِ اسْتِ بَهْتَرِيْنِ
 عِلْمًا بَهْتَرِيْنِ عَالِمِ اسْتِ وِبَهْتَرِيْنِ اِيْشَانِ بَهْتَرِيْنِ خَلَائِقِ هَدَايَتِ وَا ضَلَالِ اَبَا اِيْشَانِ مَرْبُوطِ اسْتِ
 اَنْدِ غَرِيْبِي اِبليسِ كَعِيْنِ رَا وِيْدِ كِه فَاغِ وِجِيَا رَشْتَه اسْتِ سَهْ اَنْزَارِ پَرِيْدِ كَفْتِ عِلْمًا اِيْنِ وَقْتِ كَارِ نَا
 وِوَرِ اَعْوَا وَا ضَلَالِ كَافِي اَنْدِشَه عَالِمِ كِه كَامَرَانِي وَتَنْ پَرُوِي كُنْدِ اَوْ خُوِي شَتِيْنِ كَمِ اسْتِ كَر اَرِيْبِرِي كُنْدِ
 غَرَضِ كِه وِرِيْنِ بَابِ فِكْرِ صَحِيْحِ وَا تَمَلِ صَادِقِ مَرْعِي وَا شْتَه اَقْدَامِ خِرَا مَنْدِ نَمُو وِچُوْنِ كَارِ اَز وِستِ بَرُو وِ
 عِلْمًا جِي نَمِي پَذِيْرُو وِچِرِيْدِشِ مَرْعِي اَيِدِ كِه كُسي اَشْتَالِ اِيْنِ نَخْتَانِ بَارِ بَابِ فِطَانَتِ صَحِيْحِه اَنْطِهَارِ سَا زُو
 اَمَّا اِيْنِ مَعْنِي رَا وِسِيْلَه سَعَادَتِ خُو وَا نَسْتَه مُصَدِّقِ مِي كَرُو وِه

مکتوب پنجاه و چهارم

نیز بیاد و تقابیت پناهی شیخ زید صدور یافته در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و میان سبب
 ذَلِكَ عَظَمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَا رَفَعَ قَدْرَكُمْ وَا تَبَسَّرَ اَمْرَكُمْ وَا شَرَحَ صَدْرَكُمْ وَا مَتَّعَ قَلْبَكُمْ
 الْبَشَرِ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ
 اَلْكَلِمَاتِ لَمْ تَشْكُرْ اَلنَّاسَ لَمْ تَشْكُرْ اللهُ كَسِي كَشْكُرْ اَوْ مِي سَجَانَا وِر وِشْكُرْ ضَائِي عَرُو جِلِ سَجَا
 نِيَا وِر وِپَسِ بَر اَفْقِيْرَانِ شُكْرِ اِحْسَانِنَا مِي شَمَالَا زِمِ اسْتِ اَوْ لَاسِبِ جَمِيْعَتِ خُو اَجِيْدِ مَاشَا بُو وِه
 اِيْ بَطْفِيْلِ شَمَا وِر اَنْ جَمِيْعَتِ طَلِبِ تَحِيْجَانِ وَا تَعَالَى كَرُوِيْمِ وَا حَطْمَا مِي وَا فَرُوِيْمِ وَا نَانِيَا چُوْنِ بَكْمِ

عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آذان مغربی
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ عَنِ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَرْتَرِيْنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخْرَتِ پِيْدَا شُو وِجِه سَعَادَتِ كِه مَحَبَّتِ اَوْ كِبَرِيْتِ اَحْمَرِ اسْتِ وَاكْبِيْدِ الشُّو
 بَعْدَ اَز تَامِلِ صَحِيْحِ بَهْتَرِيْنِ اِيْنِ مَنَسِ رَا اَخْتِيَارِ كُنْدِ مَا لَا يَدْرُكُ كَلْمَةً لَا يَمُرُّ كَلْمَةً نَمِيْدِ اَنْ مِمْ چِه نُوسِيْمِ
 اِهْتِمَامِ كِه خَلَصِي مِ خَلَائِقِ وَا بَسْتَه بُو جُودِ عِلْمًا اسْتِ شُخْرَانِ عَالِمِ نِيْزِ اِيْشَانِ مَرْبُوطِ اسْتِ بَهْتَرِيْنِ
 عِلْمًا بَهْتَرِيْنِ عَالِمِ اسْتِ وِبَهْتَرِيْنِ اِيْشَانِ بَهْتَرِيْنِ خَلَائِقِ هَدَايَتِ وَا ضَلَالِ اَبَا اِيْشَانِ مَرْبُوطِ اسْتِ
 اَنْدِ غَرِيْبِي اِبليسِ كَعِيْنِ رَا وِيْدِ كِه فَاغِ وِجِيَا رَشْتَه اسْتِ سَهْ اَنْزَارِ پَرِيْدِ كَفْتِ عِلْمًا اِيْنِ وَقْتِ كَارِ نَا
 وِوَرِ اَعْوَا وَا ضَلَالِ كَافِي اَنْدِشَه عَالِمِ كِه كَامَرَانِي وَتَنْ پَرُوِي كُنْدِ اَوْ خُوِي شَتِيْنِ كَمِ اسْتِ كَر اَرِيْبِرِي كُنْدِ
 غَرَضِ كِه وِرِيْنِ بَابِ فِكْرِ صَحِيْحِ وَا تَمَلِ صَادِقِ مَرْعِي وَا شْتَه اَقْدَامِ خِرَا مَنْدِ نَمُو وِچُوْنِ كَارِ اَز وِستِ بَرُو وِ
 عِلْمًا جِي نَمِي پَذِيْرُو وِچِرِيْدِشِ مَرْعِي اَيِدِ كِه كُسي اَشْتَالِ اِيْنِ نَخْتَانِ بَارِ بَابِ فِطَانَتِ صَحِيْحِه اَنْطِهَارِ سَا زُو
 اَمَّا اِيْنِ مَعْنِي رَا وِسِيْلَه سَعَادَتِ خُو وَا نَسْتَه مُصَدِّقِ مِي كَرُو وِه

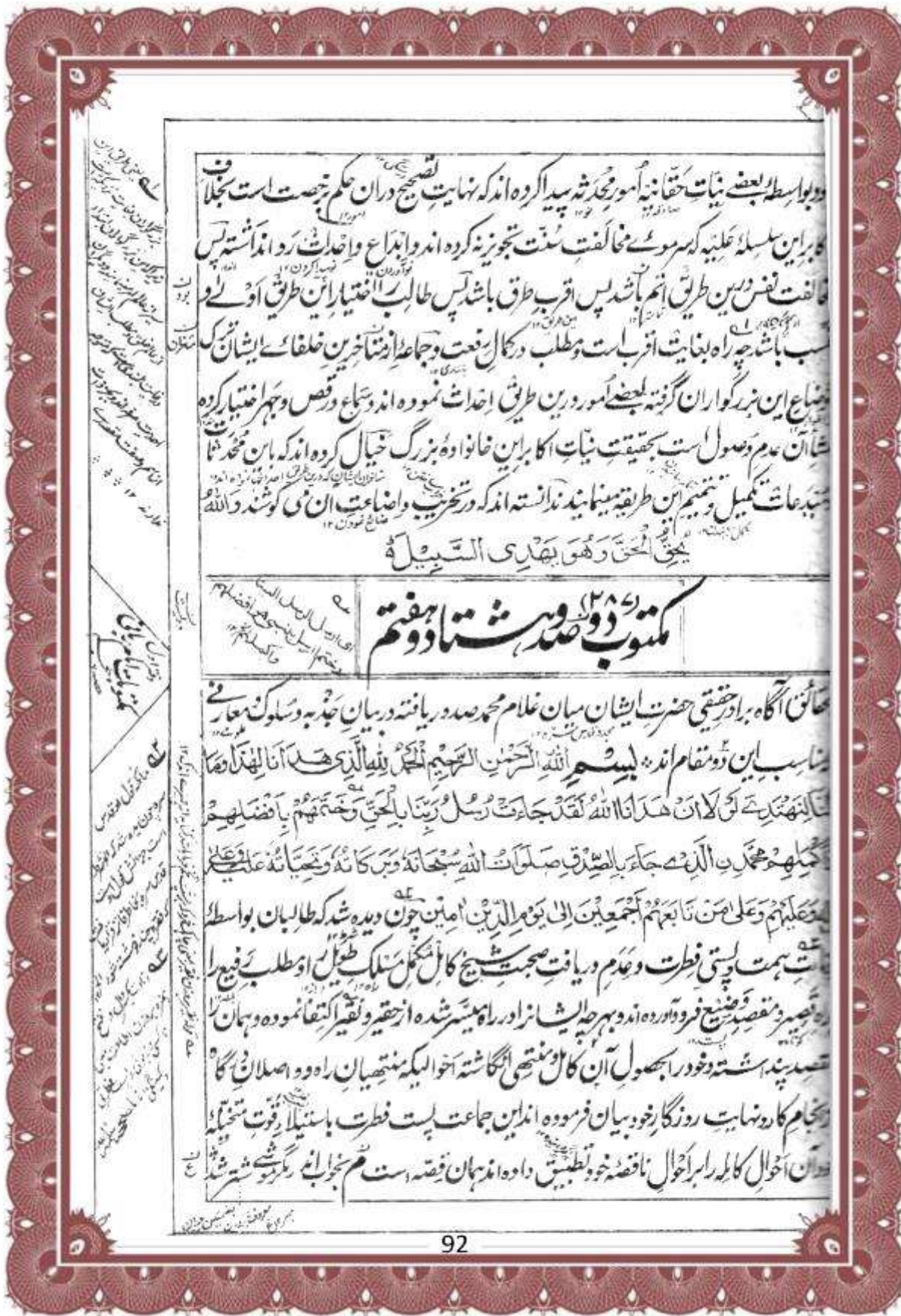


در تفسیر آنکه سرور آن بی ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که این نماز گذار در نزدیکی است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبدین السرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذیت و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلش آنگاه بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستحق است پس ازین که برین غیر مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلش لطافت دور
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نرسائی است و نیز زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما آنکه که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 قابل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا در زیارت
 کمال محصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبدین السرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذیت و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلش آنگاه بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستحق است پس ازین که برین غیر مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلش لطافت دور
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نرسائی است و نیز زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما آنکه که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 قابل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا در زیارت
 کمال محصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

فصل فی شرح کلمات
 در تفسیر آنکه سرور آن بی ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که این نماز گذار در نزدیکی است
 در تفسیر آنکه سرور آن بی ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که این نماز گذار در نزدیکی است
 در تفسیر آنکه سرور آن بی ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که این نماز گذار در نزدیکی است



و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح دوران علم تخصصت است بجملاً
 و بر این سلسله علنیه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چه راه بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که
 و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و احضار ان می گویند و الله
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علنیه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و احضار ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

کتاب و وصیه شما دو هفته

مخائن آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف
 بسیار این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْكَلِمَاتُ الَّتِي لَا تَنْفَعُ كَلِمًا إِلَّا لِمَنْ كَانَتْ مِنْهُ**
لَا يَنْفَعُ كَلِمًا إِلَّا لِمَنْ كَانَتْ مِنْهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلًا بِالْحَقِّ وَرَحْمَةً مِنْهُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ
 مُحَمَّدٌ وَآلِهِ مُحَمَّدٌ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَوَعْدًا لَهُ عَلَيْهِ
 وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه
 تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرو آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انعام نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بوصول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان را و در اصلاح آگاه
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله
 در آن احوال کمال را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

در این سلسله علنیه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و احضار ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مشابعت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و توفیق پیدا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و تفرق در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لعلی موان + فاش کتف و فیله یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کبیل و نعمه المکون و نعم الکبیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که ظالمان را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 به نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین معامله مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس
 بر آید تریه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مشابعت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و توفیق پیدا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و تفرق در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لعلی موان + فاش کتف و فیله یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کبیل و نعمه المکون و نعم الکبیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که ظالمان را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 به نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین معامله مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس
 بر آید تریه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

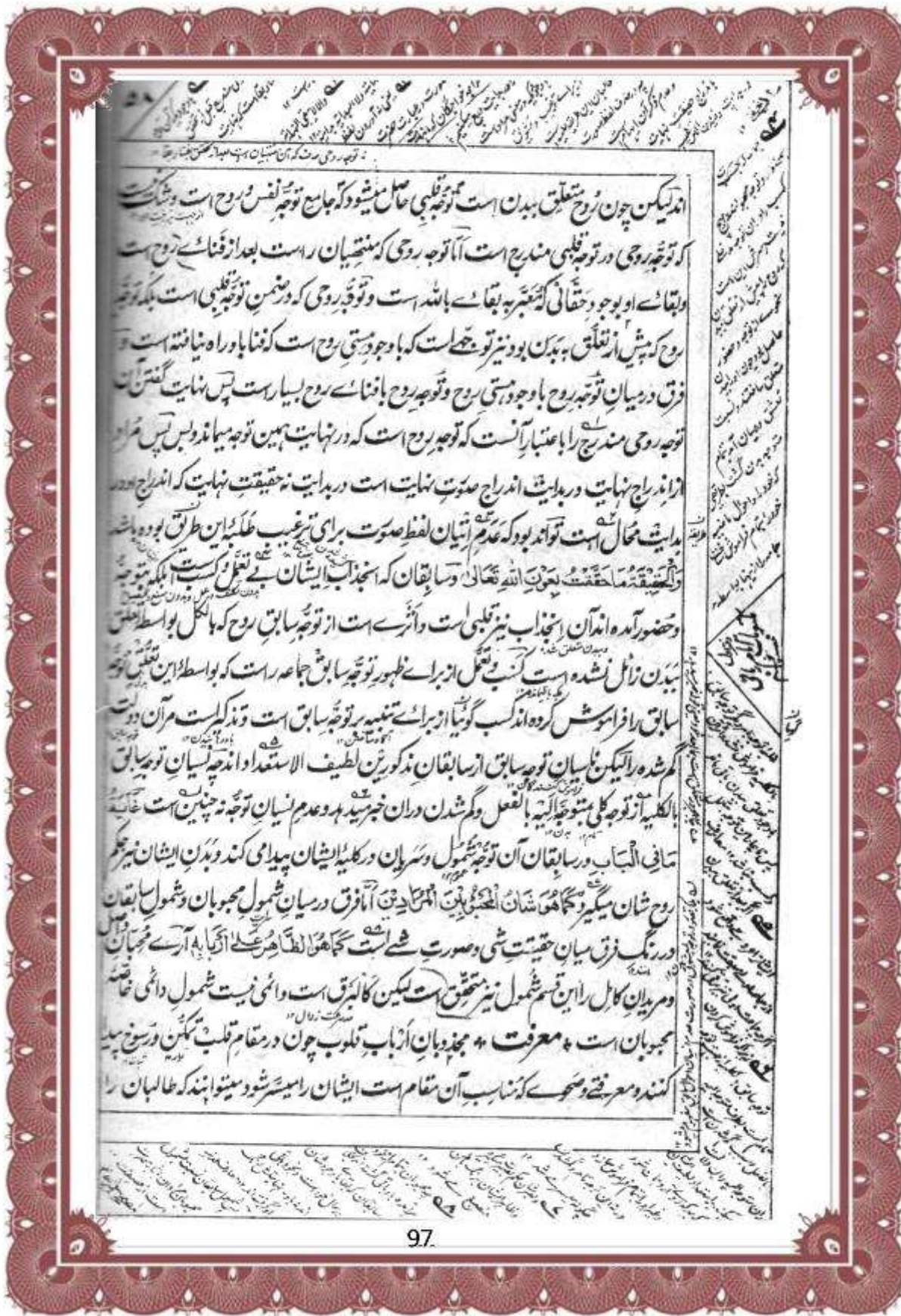
بر آنکه سنی فرق و جمیع مائت کتور بر سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین نفس نمودند و از اجناس عالم نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صفة تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه میکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین نفس نمودند و از اجناس عالم نمایند
 قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صفة تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه میکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

بقوه مدونی کسری باید خواند

مستنفر بزرگی



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است
 و بقائے او بوجو و حقیقی که بقایه باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل شده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و ذکر است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی بتوجه کلبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثلین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر کما به آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افادۀ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادۀ آریاب سلوک است هر چند پهنایت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام طلکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با
 چه مستحق غیر جمیع عالم تر بکمال افادۀ ندرود چه او را بعالم نسبتی و توجه نمانده افادۀ تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برنج مے گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 توجیه افادۀ مے نماید زیرا که او را توجیهی سبحانۀ با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افادۀ و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برنج را جامع بین آتشبید و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بناؤ آن بر سلوک است
 و این مقام شمی که بنیانک آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شدن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده
 است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجذوب شدن بیش از گیت افادۀ
 مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجذوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است
 بر نسبت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنیانک آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شدن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجذوب شدن بیش از گیت افادۀ مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجذوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیا و الله که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 و بارگه آنهاست که از باب ایشان اندر وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اندو کا تفکر
 در مر آن محل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که تبتاً و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زانده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة و السلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیهم و آله و سلم این قابلیت جامع اندو کا تفصیل اند مر آن جامع محل او طاعت که بر قدم آن سرور
 علیه و آله و سلم الصلوة و الخیرة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جده است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین هم که در باب حضرت علی الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هم در مقام سبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة و الخیرة و ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة و السلام از ذات است بتوسط امر زانده و شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است ابتدا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زانده موجودان در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زانده آرو چه صفات موجود
 اند قابلیت اینها آچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

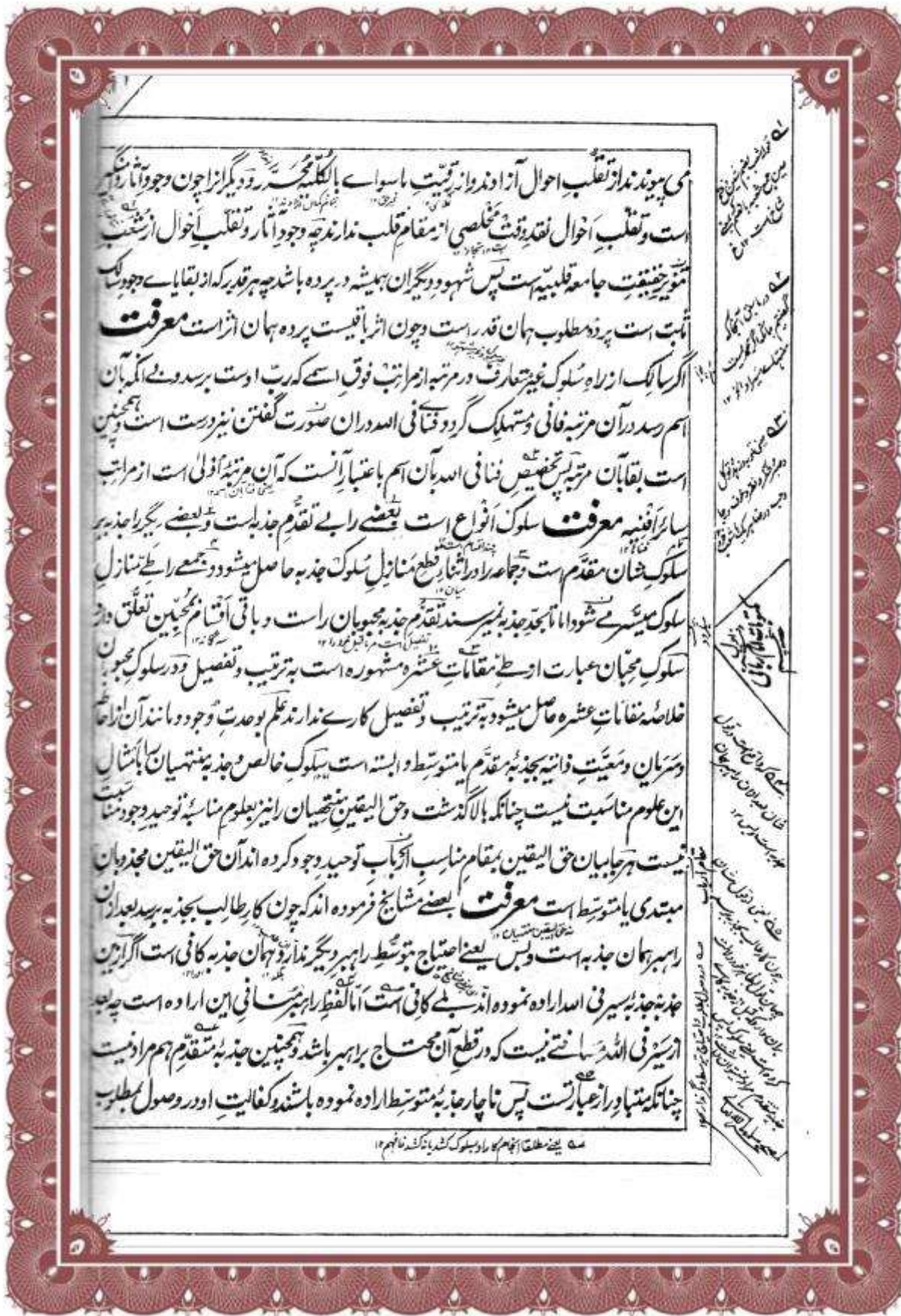
طاعت از اولیا و الله که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 و بارگه آنهاست که از باب ایشان اندر وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اندو کا تفکر
 در مر آن محل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که تبتاً و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زانده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة و السلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیهم و آله و سلم این قابلیت جامع اندو کا تفصیل اند مر آن جامع محل او طاعت که بر قدم آن سرور
 علیه و آله و سلم الصلوة و الخیرة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جده است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین هم که در باب حضرت علی الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هم در مقام سبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة و الخیرة و ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة و السلام از ذات است بتوسط امر زانده و شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است ابتدا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زانده موجودان در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زانده آرو چه صفات موجود
 اند قابلیت اینها آچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

یعنی چون قبولی اسد با صدمه

پس ناچار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد
بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد
بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد و
تخلف فانی و صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت
و عمل آن پس ظهور اسلماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا
بشترت اینست باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل
تو و منوع باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم
جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است
تحد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند
بعضی دیگر زوال اثر را جائز ندانند که اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در
تو میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن
سایه ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیت مجدی
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
و حال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکس است
حسب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
تو بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
سعد و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

عقل فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد

بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد و تخلف فانی و صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت و عمل آن پس ظهور اسلماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا



می پیوندند از قلب احوال آزاوند و از تربیت ماسواست بالکلیه ^{و در دیگر از چون وجود آثار} است و قلب احوال تقدیرت ^{مخلصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و قلب احوال از مشیت} متوجه حقیقت جامعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود کس ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است همچنین است بقایان مرتبه پر تحسین فانی البدان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب سایر اقیهیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب بر سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جمیع راهی تنازل سلوک میسر می شود اما تا بعد جذب بر سر مقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق در سلوک مجویان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال و مزیان و سعیت و انیه بجز به مقدم یا متوسطه و البته است سلوک خالص جذبیه نه تیسران با مثال این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نه تیسران را نیز به علوم مناسبت توحید وجود نیست هر چه ابیان حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجز به برسد بعد از راه بر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسط را به بر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این جذب جذب سیر فی السراوده نموده اند بس کافی است اما لفظ راه برست فی این اراده است چه بعد از سیر فی اللد سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد و همچنین جذب به مقدم هم را نیست چنانکه متبادر از عبارات است پس تا چار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که کار سلوک کشاید که تا نهم ۱۱

لله قلبه من غیره من غیره

مشیت در این عالم

مشیت در این عالم

مشیت در این عالم

مشیت در این عالم

مشیت در این عالم

مشیت در این عالم

و در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و ایشان را میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در ایشان طریق منحرف
 گذاشت آنرا این کیفیت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی نفس و باطن و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التمسک بالعمیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی بن الغفران آنجا که گفت سوسه
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی چه در همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها و من الصیات الملهات واقع شده است

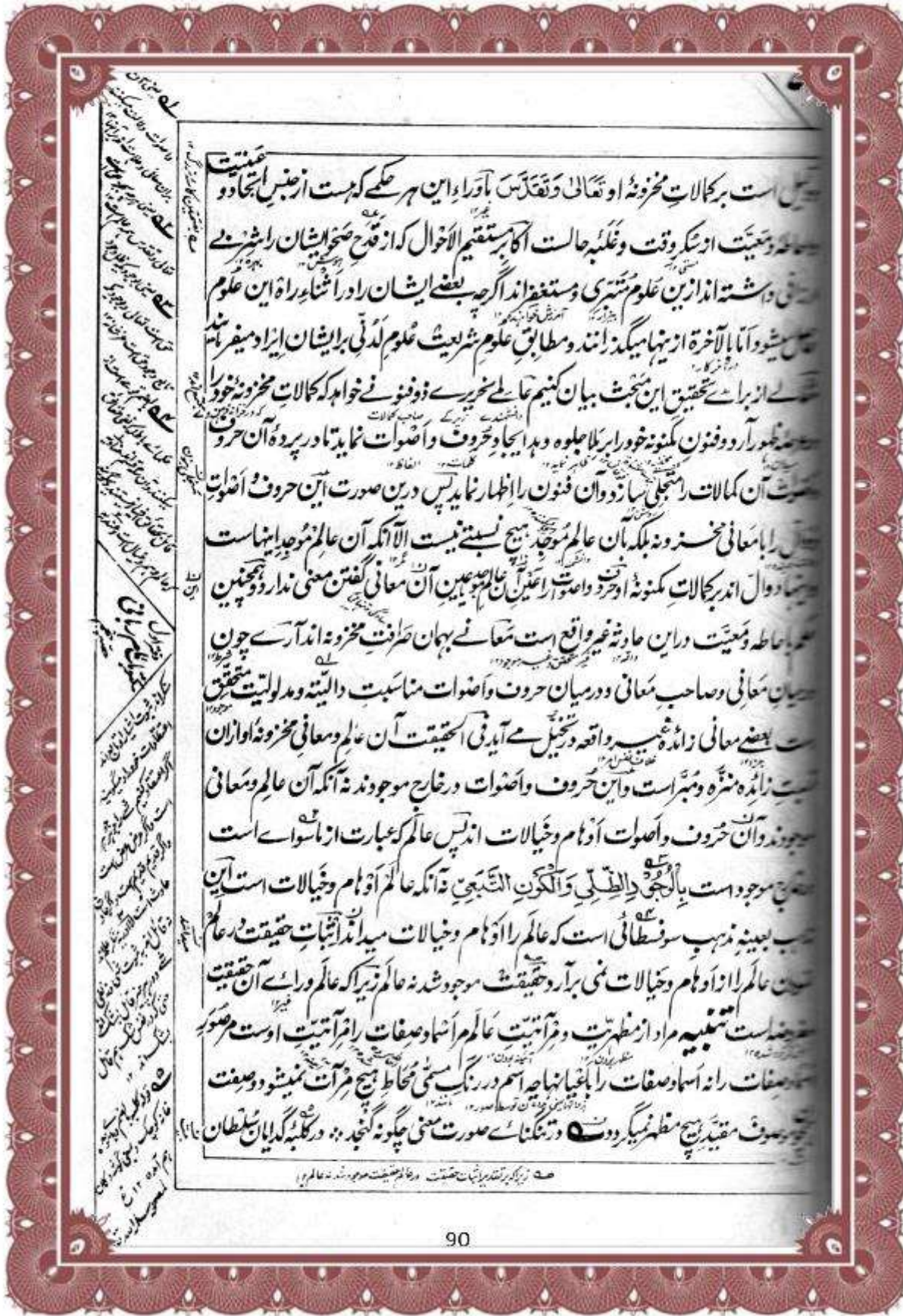
کلیه از قبیل غیر است
 و در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و ایشان را میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در ایشان طریق منحرف
 گذاشت آنرا این کیفیت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی نفس و باطن و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التمسک بالعمیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی بن الغفران آنجا که گفت سوسه
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی چه در همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها و من الصیات الملهات واقع شده است



و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق
 خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آن تا نکست
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آئینه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خرد
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و غیر
 اگر در واقع خود و مناسبتی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام
 ان تعدت اذا قدرت بالقدر لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روض
 و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان غلیظه
 حرم آمد جعل سلطان که بصورت شیخ خلیفه شمس است تا بر صورت شیخ مخلوق نباشد
 شیخ را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و کما قال عطاء الله
 الکریم طابا له + قال تبارک و تعالی انک صرحت الایمانه علی السموات و الارض و البحار
 فابین ان یجملها او اشققن منها و حملها الایسان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال
 علی نقیب یحیی لا یغنی من وجوده و کما قال او لا حکما الا ان یقرین شیخ لا یجوز
 ادراک یعلق بالمفصود و کما قاله که نسبت به الی المملوک بیل العجز عن الایدرک فی ذلک
 المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه الایدرک معرفه بالله است که هم تخیر آفرین تمسب
 اگر در بعضی عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 جعل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد
 معرفت عالم چه غیر و چه سبب یقظا هر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایا
 و کالات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و سبب بود و مخزون
 خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را آفرینا و دلالت کند بر اصل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق
 خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آن تا نکست
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آئینه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خرد
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و غیر
 اگر در واقع خود و مناسبتی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام
 ان تعدت اذا قدرت بالقدر لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روض
 و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان غلیظه
 حرم آمد جعل سلطان که بصورت شیخ خلیفه شمس است تا بر صورت شیخ مخلوق نباشد
 شیخ را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و کما قال عطاء الله
 الکریم طابا له + قال تبارک و تعالی انک صرحت الایمانه علی السموات و الارض و البحار
 فابین ان یجملها او اشققن منها و حملها الایسان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال
 علی نقیب یحیی لا یغنی من وجوده و کما قال او لا حکما الا ان یقرین شیخ لا یجوز
 ادراک یعلق بالمفصود و کما قاله که نسبت به الی المملوک بیل العجز عن الایدرک فی ذلک
 المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه الایدرک معرفه بالله است که هم تخیر آفرین تمسب
 اگر در بعضی عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 جعل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد
 معرفت عالم چه غیر و چه سبب یقظا هر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایا
 و کالات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و سبب بود و مخزون
 خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را آفرینا و دلالت کند بر اصل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق
 خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آن تا نکست
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آئینه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خرد
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و غیر
 اگر در واقع خود و مناسبتی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام
 ان تعدت اذا قدرت بالقدر لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روض
 و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان غلیظه
 حرم آمد جعل سلطان که بصورت شیخ خلیفه شمس است تا بر صورت شیخ مخلوق نباشد
 شیخ را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و کما قال عطاء الله
 الکریم طابا له + قال تبارک و تعالی انک صرحت الایمانه علی السموات و الارض و البحار
 فابین ان یجملها او اشققن منها و حملها الایسان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال
 علی نقیب یحیی لا یغنی من وجوده و کما قال او لا حکما الا ان یقرین شیخ لا یجوز
 ادراک یعلق بالمفصود و کما قاله که نسبت به الی المملوک بیل العجز عن الایدرک فی ذلک
 المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه الایدرک معرفه بالله است که هم تخیر آفرین تمسب
 اگر در بعضی عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 جعل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد
 معرفت عالم چه غیر و چه سبب یقظا هر آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایا
 و کالات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و سبب بود و مخزون
 خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را آفرینا و دلالت کند بر اصل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است



است بر کمالات مخزونه او تعالی و تقدس باور این هر حکمی که هست از جنس استخوان
 و عینیت از سکر وقت و غلبه حالت اکابر ستقیم الاحوال که از قبح صحیح ایشان را شیرینی
 دشتند از این علوم مستوری و مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنای راه این علوم
 میشود و آما لاخرة از آنها میگردد زانند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی برایشان ایزاد میفرستد
 از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالی نحیر سے ذوفنونے خواہد کہ کمالات مخزونه خورا
 جملہ جملہ آرو و فنون مکثونه خورا را بر کلام جملہ و ہر ایجا و حروف و اصوات نماید تا در پر وہ ان حروف
 صورت ان کمالات را معینی سازد و ان فنون را اظہار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 را با معانی خسز و نہ بلکہ ان عالم موجود بیع نسبتی نیست الا انک آن عالم موجود اینهاست
 و یا دو ال اندر کمالات مکثونه او حروف و اصوات را اعمال ان عالم چون ان معانی گفتن معنی ندارد و چنان
 عالم باطاعت و معیت در این حادثہ غیر واقع است معانی بہان گرفت مخزونه اندازے چون
 در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیتہ و مدلولیت تحقیق
 است بعضی معانی زائدہ غیر واقعہ و تجلیل سے آید فی الحقیقت ان عالم و معانی مخزونه او از ان
 نسبت زائدہ منترہ و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند نہ آنکہ ان عالم و معانی
 موجودند و ان حروف و اصوات او ہام و خیالات اند پس عالم کہ عبارت از ما سواے است
 صحیح موجود است یا لہی و الطیبی و الکریم الذبیحی نہ آنکہ عالم او ہام و خیالات است این
 سبب بعینہ مذہب سفسطائی است کہ عالم را او ہام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم
 است عالم را از او ہام و خیالات نمی بر آرد و حقیقت موجود شدہ عالم زیر کہ عالم و رائے ان حقیقت
 تفسیر است بتعمیم مراد از نظریت و قرآنیست عالم را اسماء و صفات را قرآنیست اوست معبود
 صفات را نہ اسماء و صفات را با بغیا نہیں اسم در رنگ می مخاطب بیج قرآتی نمیشود و صفت
 معبود مقید بیج مظہر میگردد و در کتاب صورت معنی چگونه کنجد بہ در کلمہ کہ لیا ان سلطان

صہ زربکار نقد بر اثبات حقیقت و عالم حقیقت موجود نہ عالم

علی منیران
 عالمت طاعت کائنات
 عالم حقیقت و حقیقت کائنات
 عالم حقیقت و حقیقت کائنات
 عالم حقیقت و حقیقت کائنات
 عالم حقیقت و حقیقت کائنات
 عالم حقیقت و حقیقت کائنات
 عالم حقیقت و حقیقت کائنات
 عالم حقیقت و حقیقت کائنات
 عالم حقیقت و حقیقت کائنات
 عالم حقیقت و حقیقت کائنات

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه السلام و کلامه نصیبت و سایر انبیاء را علینیت او و کلامه و کلامه و کلامه
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا و اهل
 بیت او علیه السلام و القیام و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیست
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و عالیه است بکالات و مقبلاً و پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفلی انده و کفلی
 اخرا کلامه **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و کلامه**
 افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و علی المرسلین

بسم الله و تعالی
 با همسایگان من است
 تجلی ذات هیهات

بسم الله و تعالی
 کمال تابان آنحضرت
 با انبیا و اولیا
 و پیغمبر است

بسم الله و تعالی
 کمال تابان آنحضرت
 با انبیا و اولیا
 و پیغمبر است

بسم الله و تعالی
 کمال تابان آنحضرت
 با انبیا و اولیا
 و پیغمبر است

و السکام و الخیة
کتاب و وصفت نماز و ششم

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة امة**
انتم سلین و حنبتنا عنی از کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من
بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و محبیه الاخبار باید دانست که

ترجمہ سے از مصحح

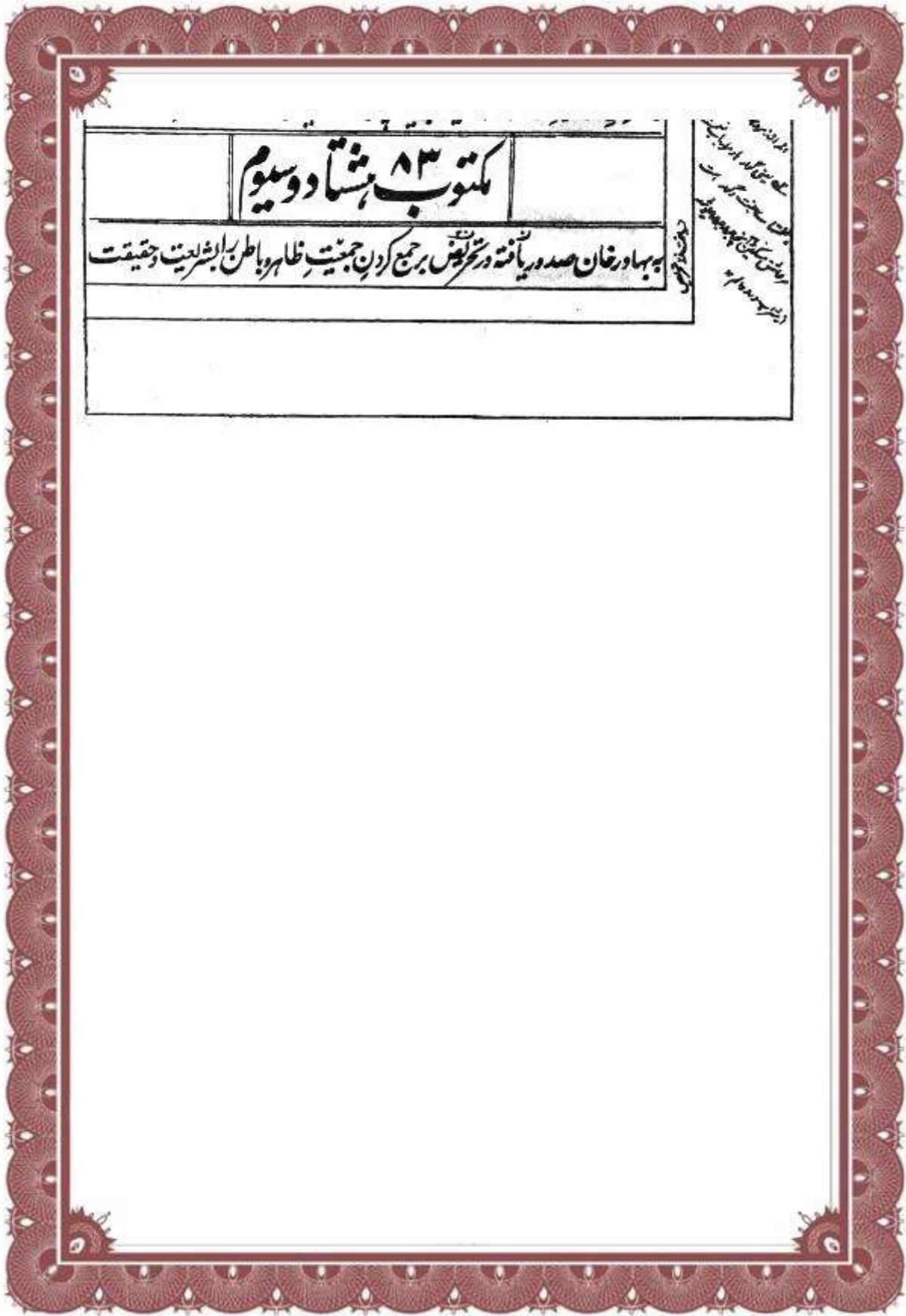
مکتوب بست و سوم (۲۳)

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم
 المشہور بنما سخنانان صد دریافت بجواب
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ
 و تعالیٰ بایان و فحاشان از اقبال خالی از حال
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلها
 ومن التسلیمات اکملها و رحم
 کنا و حق تقالے بر کسیکہ آمین گفت
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار
 و از جناب شامزبان ترجمان حکایت نمود
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم
 مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرخندہ
 از برکت الفت زوور غنائے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور
 بخان خاتان في جواب كتابته
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال
 بحممة سيد البشر المبعوث والرسول
 والأخيم عليه وعلى آل من الصلوات
 أفضلها ومن التسليمات أكملها
 ويذكر الله عهدا قال آمينا
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان
 الشيخ جان ما حكيه فأنشدت
 أهلا لسعدى والرسول وجدا
 وجد الرسول رحيب وجه الراسل

ترجمان الفتوح معترضان، غرض تقریر کہیکہ لاتندہ و در زبان ہامشہ

ترجمان الفتوح معترضان، غرض تقریر کہیکہ لاتندہ و در زبان ہامشہ
 مکتوبات نام بیان
 عدول
 ارسال منی تصدیق و توثیق و غیرہ است و در حق است و در حق است و در حق است



مکتوب هشتم و سیوم

به بهار و رخان صد و ریافته در شرح بعضی بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

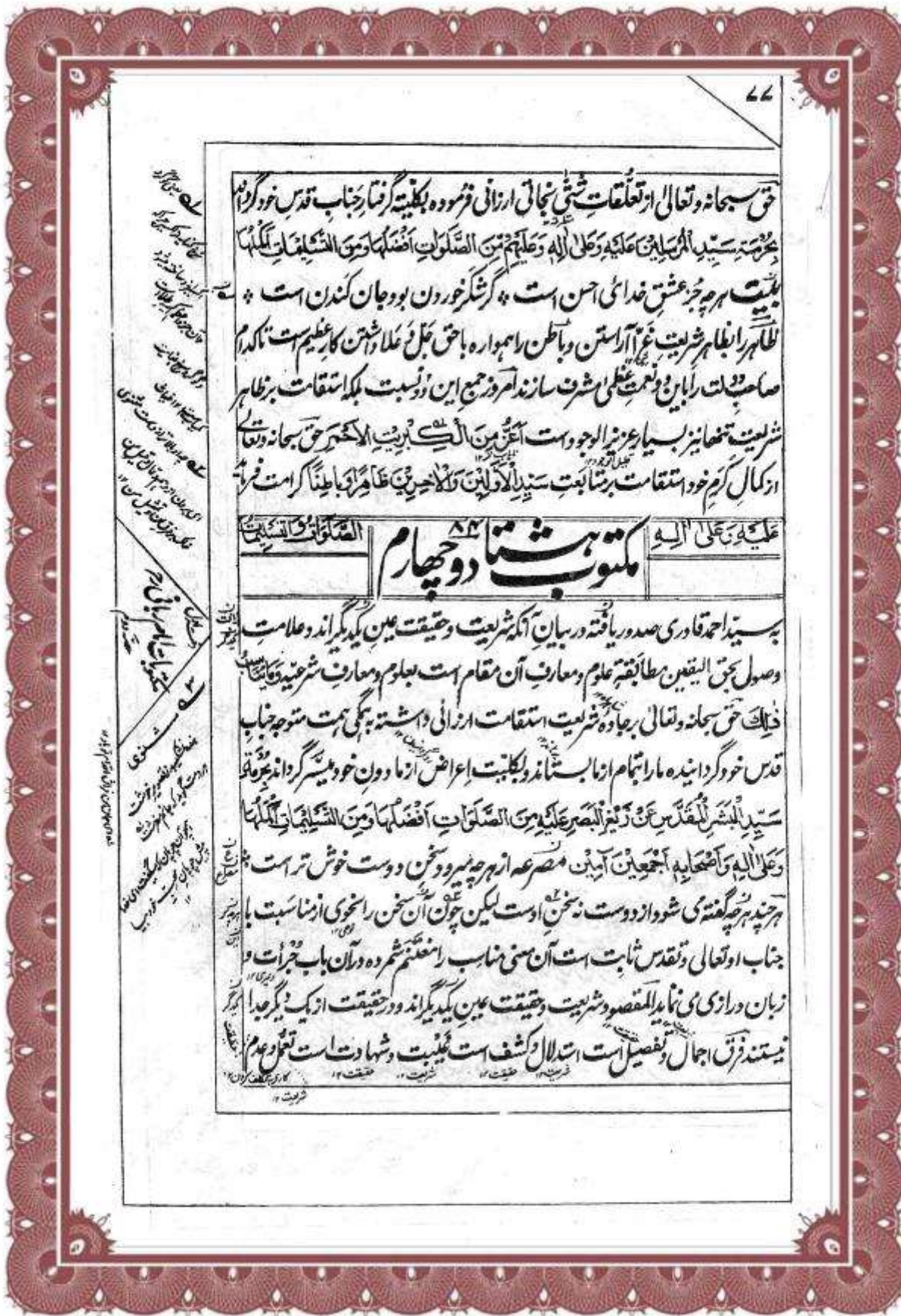
در شهر کربلا
در روز شنبه
در ماه ربیع الثانی
در سال ۱۲۸۴

حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی بجائی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانید
 حضرت سید البشر علیه السلام و علی الله و علیهم من الصلوات افضلها من الشیطان المکلب
 بکلیت هر چه چو عشق فدائی احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام
 صاحبیات را با این نوع عظمی شرف سازند امر فرموج این روز نسبت بلکه استقامت بر ظاهر
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الیک حق سبحانه و تعالی
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطناً کرامت فرمود

علیه و علی الله
مکتوبت مناهج و چهارم
 الصلوات المکملات

پس سید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت
 وصول بحق یقین مطابق علم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و
 ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته به یکی همت متوجه جناب
 قدس خود گردانیده ما را به تمام از ناب شانند و بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گردانند خود
 سید البشر المقدس عن رفیع البصر علیه من الصلوات افضلها من الشیطان المکلب
 و علی الله و اصحابه اجمعین آمین منصرفه از هر چه میر و دشمن دوست خوش تر است
 هر چند هر چه گفته می شود از دوست دشمن اوست لیکن چون آن سخن را سخوی از مناسبت با
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را منضم شمرده در آن باب جزوات
 زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است بکلیت و شهادت است تعارض عدم

کلیت هر چه چو عشق فدائی احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام
 صاحبیات را با این نوع عظمی شرف سازند امر فرموج این روز نسبت بلکه استقامت بر ظاهر
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الیک حق سبحانه و تعالی
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطناً کرامت فرمود



تعل است احکام و علومیکه بموجبشیریت غر آمین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت
حق الیقین همین احکام و علوم بموجبها به تفصیل منکشف میگردد و از غیبت بشادوت
می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق الیقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخاف و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان
نهایت نهایت راه صفا است وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت
صوفی ابن الوقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که
خلاف شرعیست علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت
که شرعیست پوست حقیقت است حقیقت مغرب شرعیست این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم
این کلام خبر میدهد لیکن تو اندر بود که مرادش آن باشد که محمل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت
بمغرب و استلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال اطمینان
ایشان این عبارات مرموز را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استلال و کشف مذکور
نمی سازند سائل از حضرت خواجگفتند قدسی الله تعالی علیه السلام اکذس سوال کرده مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استلالی کشفی شود و ترکت الله
سبحانه الشکات و الاستقامة علی الشریعة و عتقاد کلامه کانت الله تعالی و سلامه
علی صفا صفا بقیة التصدیق آنکه حامل قیمة و عامیان شیخ مصطفی شریحی از تفسیر فاضل شریح
اند پران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از تقدیر
آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

له منافع
علیه السلام
تعلیل عقل
علیه السلام
و در وقت مغرب
در مقام حقیقت
علیه السلام
و در وقت مغرب
در مقام حقیقت
علیه السلام
و در وقت مغرب
در مقام حقیقت
علیه السلام

مع تقدیر انهم با لکسر گردن و گردن ۱۱

کمال شان ۱۱
مغرب شرعیست
مغرب شرعیست
مغرب شرعیست
مغرب شرعیست

والمعروف

لعل قال هذا قال الله
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
وإن من لدن الله عذبا كبيرا

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بغض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذْهُ وَمَنْ مَنَعَ فَمَا يَمْسِكُ إِلَّا بَعْدَ إِذْ أُنذِرَ لَكُمْ الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا**
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبادت او نگردد شستن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلا کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسِي مَعْظِمَةٌ تَرَارِضًا مَعَالِيَّتِ مَضِيَّتًا بِاللَّهِ مَجْحَانَةً ذَبَابًا بِالْأَسْلَامِ كَرِيمًا
وَبِحَقِّكَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرَعًا بِمَرْيَمَ بَارِعًا بِرَبِّهِ بِحُكْمٍ سَيِّدِ
أُمَّةٍ سَابِقِ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةَاتِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلَكَ مَلَكًا وَالسَّلَامُ
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

و اینست که گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید
وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذْهُ وَمَنْ مَنَعَ فَمَا يَمْسِكُ إِلَّا بَعْدَ إِذْ أُنذِرَ لَكُمْ الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبادت او نگردد شستن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلا کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسِي مَعْظِمَةٌ تَرَارِضًا مَعَالِيَّتِ مَضِيَّتًا بِاللَّهِ مَجْحَانَةً ذَبَابًا بِالْأَسْلَامِ كَرِيمًا
وَبِحَقِّكَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرَعًا بِمَرْيَمَ بَارِعًا بِرَبِّهِ بِحُكْمٍ سَيِّدِ
أُمَّةٍ سَابِقِ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةَاتِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلَكَ مَلَكًا وَالسَّلَامُ
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

تعالی
بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب صد و نهم (۱۹۰)

سیکے از فرزندان سیر محمد نعمان نبشی صدور یافته در تخریب بر دوام ذکر الهی جل سلطانہ و در غیب
 بر خیا نمودن طریقیه علیہ تعظیبه قدس الله تعالی آمدہم بایمان طرز ذکر و مابینا سبب ذلك
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 قَالِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ وَاَمَّا اَکْثَرُ مَا بَشَّ کَمَا سَعَدَتْ تَوَلَّکَ سَعَادَاتِ جَمِیْعِیْنَ اَمْرٍ وَنَسْلِحِ
 ورتنگاری همه در ذکر مولای خود است جل سلطانہ تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر
 آہی جل شانہ باید ساخت و یک خط تجویز غفلت نباید کرد و لله سبحانه العجز و الخسار انما
 طریقیہ حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ سرادہم و ابتدا سیر کرد و بطریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ
 حاصل شود پس اختیار این طریقیہ علیہم طالب آنست و آنست باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد
 کہ قبلہ توجہ را از ہر سو گردانیدہ بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقیہ عملیہ اقبال تامل و ہمہتی از
 باطن شریف ایشان خواہی در ابتدا از ذکر گفتن چارہ نبود باید کہ متوجہ قلب صنوبری گردی کہ
 آن مضمغہ چرخ حقیقی را تو ہم مبارک اسد را بران قلب بگزینی درین وقت بقصد هیچ
 عضو و حرکت ندھی و بکلیت متوجہ قلب نشینی و در تجلی صورت قلب جانہ می و بان
 نباشی چه مقصود تو توجہ قلب است نہ تصویر صورت آن معنی لفظ مبارک اسد را بمعنی پیکر گوئی
 لما اخطت نانی اذ بیح صفت را بان منضم سازی و بجای تر و ناظر نیز ملحوظ کنی تا از ذرہ حضرت ذات
 تعالیٰ تقدس خصیض صفات فرو نیایی و از اینجا بشود وحدت در کثرت نشستی و از گرفتاری چون
 بشود و چون آرام نہ گیری چہ ہر چه در عزت چون ظاهر شود همچون نبود ہر چه در کثرت نمودار گردد
 واحد حقیقی نباشد چہ چون را در اسے و اثر ذہ چون بایدست بسیط حقیقی را بر ہر دو مجامع کثرت پیدا
 یکن

مانہ

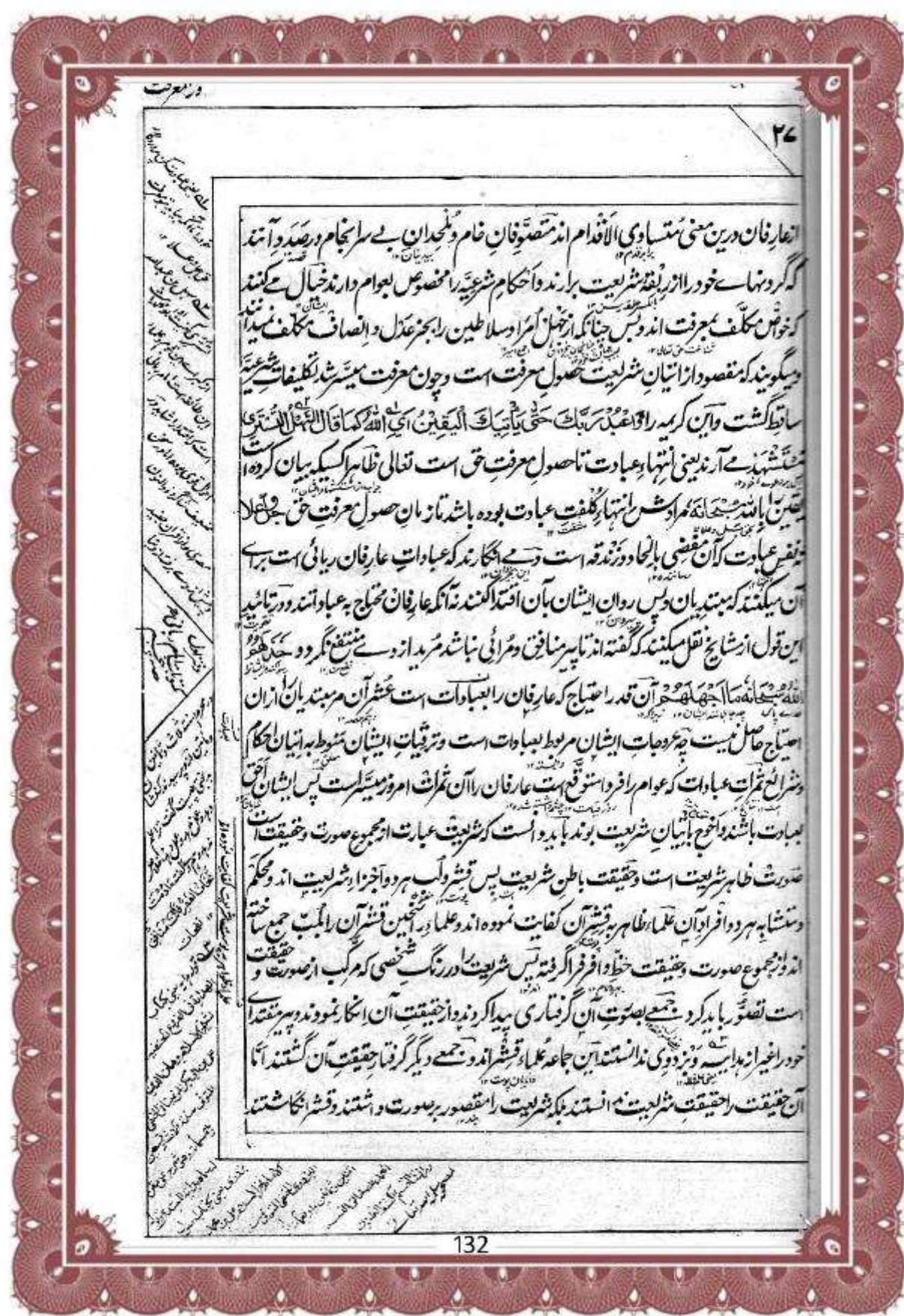
بسم اللہ الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطاهرين أجمعين
 واما أكثر ما بَشَّ كما سعدت
 وأول ما نسلح أمر من
 صلوات الله وسلامه
 وبركاته على سيدنا محمد
 وآله الطاهرين أجمعين
 واما أكثر ما بَشَّ كما سعدت
 وأول ما نسلح أمر من
 صلوات الله وسلامه
 وبركاته على سيدنا محمد
 وآله الطاهرين أجمعين
 واما أكثر ما بَشَّ كما سعدت
 وأول ما نسلح أمر من
 صلوات الله وسلامه
 وبركاته على سيدنا محمد
 وآله الطاهرين أجمعين

طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر به لکنت ظاهر شود آنگاه قلب باید برد و در قلب نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کس است که از طریق حصول بحجاب نفس خداوندی جانشانه استفاه نمائی و در او با رعایت باورین طریق یابی مجرب و کلاه و و نهی و شجره که عروت شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و در اصل رسوم و عادات مگر آنکه بمانند پیر از شیخ کمال و منکر است آری و به عقاود و اخلاص با زندگی نمائی احوال ثمرات و تلحج و در صورت نیز قوی است و بدانی که شناسات و واقعات شبایان اعظام و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب یا در واقع با شاه و دید با قطب وقت یافتنی حقیقت چه چنین است بیرون خواب و واقع اگر با شاه شود یا قطب گردو مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنجش اعتماد و او را و از افلا و بدانی که نفع ذکر و ترتیب آثار بران مربوط با تبیان شریعت است پس او را تراخص و سنن و واجبات از محرم و مشتمل نیک احتیاط باید کرد و در تفسیل و کثیر بغلام رجوع باید نمود و بمقتضای قوتی اینها زندگانی باید نمود و والسلام

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نود و یکم

بخان خانان صد و ریخته در ترغیب بر متابعت انبیاء علیهم السلام و السلام و در بیان آنکه در تکلیفات شرعی مرعاتی که نام نموده اند و تخفیف نام نموده است که لایزال است که ان شاء الله تعالی که ان شاء الله لقد جاءك رسول ربنا باحی سعادت ابدی سعادت سدی مربوط بر متابعت انبیاء است صلوات الله تعالی و تسلیما انه سبحانه و تعالی علی جمیعهم حتی ما علی انصابه مخصوصا اگر فرمائید از سال عبادت کرده شود و با مناسبت شاقه و محامدات شدیده بجا آورده اگر بنویسند متابعت این بزرگواران منور و مکر و و سبوحی که بنمیزند و خواب نیمه در

طریق حصول بحجاب نفس
 در وقت ذکر گفتن صورت پیر
 به لکنت ظاهر شود آنگاه
 قلب باید برد و در قلب
 نگاه داشته ذکر باید گفت
 میدانی که پیر کس است
 که از طریق حصول بحجاب
 نفس خداوندی جانشانه
 استفاه نمائی و در او با
 رعایت باورین طریق یابی
 مجرب و کلاه و و نهی و
 شجره که عروت شده است
 از حقیقت پیری و مریدی
 خارج است و در اصل رسوم
 و عادات مگر آنکه بمانند
 پیر از شیخ کمال و منکر
 است آری و به عقاود و
 اخلاص با زندگی نمائی
 احوال ثمرات و تلحج و در
 صورت نیز قوی است و بدانی
 که شناسات و واقعات
 شبایان اعظام و اعتبار
 نیست اگر کسی خود را و
 خواب یا در واقع با شاه
 و دید با قطب وقت یافتنی
 حقیقت چه چنین است
 بیرون خواب و واقع اگر
 با شاه شود یا قطب گردو
 مسلم است پس از احوال و
 مواجید هر چه در بسیاری
 واقعات ظاهر شود و گنجش
 اعتماد و او را و از افلا و
 بدانی که نفع ذکر و ترتیب
 آثار بران مربوط با تبیان
 شریعت است پس او را
 تراخص و سنن و واجبات
 از محرم و مشتمل نیک
 احتیاط باید کرد و در
 تفسیل و کثیر بغلام رجوع
 باید نمود و بمقتضای
 قوتی اینها زندگانی
 باید نمود و والسلام



اعارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان خام و پخته آن بے سر انجام و قصد و آینه
که گردنهای خود را از زلفه شریعت براند و احکام شرعی را مخصوص بعبادت ندارند خیال می کنند
که خوش مکتف معرفت اند و بس چنانکه از خلیل امر و سلاطین را بجز عدل و انصاف مکتف میدانند
و میگویند که مقصود از ایشان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعی
ساقط گشت و این کریمه را وقت عبد سر بک حقی یکنایات الیقین ای الله که اقال الله الفاعل الشتری
مشتمل بر آریذینی انتها عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهر که کسیک بیان کرده است
یقین بالله صحیح آنکه هر کس را شریعت را انتها کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل و علا
نیغیر عبادت که آن فیهی بالجماع و زنده است در سوره عکارند که عبادت عارفان ربانی است بر کس
آن میکنند که مبتدیان پس روان ایشان بان اقتدا کنند که عارفان تالیج به عبادتند و در تالیج
این قول از شاخ نقل میکنند که گفته اند تا بهی منافی و مرئی نباشد مرید از دست منتهی نگردد و حد
اللهم صل على من اجتهد في حق الله عز وجل
احتیاج حاصل نیست چه عبادت ایشان مربوط بعبادات است و تزییات ایشان منوط به اینان حکما
و شریعت عبادت که عوام را فرود استوقع است عارفان را آن ثمرات امر و میدهست پس ایشان
عبادت باشند و خروج با بیان شریعت بودند باید و است که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است
صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس تشوآب هر دو آجز از شریعت اند و محکم
و مشابه هر دو افرادین علماء ظاهر و بیشتر آن کفایت نموده اند و علماء در آیین بیشتر آن را کتب جمع نموده
اند و در مجموع صورت و حقیقت خط و افرا گرفته پس شریعت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت
است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و بهر منتهی
خود را غیر از هدایت و یزدوی ندانستند این جامعه علماء و قشر اند و جمیع دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند اما
آن حقیقت را حقیقت شریعت نامند بگذر شریعت را مقصود بر صورت و استند و قشر انکار گشتند

در معرفت
چون که عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان خام و پخته آن بے سر انجام و قصد و آینه که گردنهای خود را از زلفه شریعت براند و احکام شرعی را مخصوص بعبادت ندارند خیال می کنند که خوش مکتف معرفت اند و بس چنانکه از خلیل امر و سلاطین را بجز عدل و انصاف مکتف میدانند و میگویند که مقصود از ایشان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعی ساقط گشت و این کریمه را وقت عبد سر بک حقی یکنایات الیقین ای الله که اقال الله الفاعل الشتری مشتمل بر آریذینی انتها عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهر که کسیک بیان کرده است یقین بالله صحیح آنکه هر کس را شریعت را انتها کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل و علا نیغیر عبادت که آن فیهی بالجماع و زنده است در سوره عکارند که عبادت عارفان ربانی است بر کس آن میکنند که مبتدیان پس روان ایشان بان اقتدا کنند که عارفان تالیج به عبادتند و در تالیج این قول از شاخ نقل میکنند که گفته اند تا بهی منافی و مرئی نباشد مرید از دست منتهی نگردد و حد اللهم صل على من اجتهد في حق الله عز وجل احتیاج حاصل نیست چه عبادت ایشان مربوط بعبادات است و تزییات ایشان منوط به اینان حکما و شریعت عبادت که عوام را فرود استوقع است عارفان را آن ثمرات امر و میدهست پس ایشان عبادت باشند و خروج با بیان شریعت بودند باید و است که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس تشوآب هر دو آجز از شریعت اند و محکم و مشابه هر دو افرادین علماء ظاهر و بیشتر آن کفایت نموده اند و علماء در آیین بیشتر آن را کتب جمع نموده اند و در مجموع صورت و حقیقت خط و افرا گرفته پس شریعت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و بهر منتهی خود را غیر از هدایت و یزدوی ندانستند این جامعه علماء و قشر اند و جمیع دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند اما آن حقیقت را حقیقت شریعت نامند بگذر شریعت را مقصود بر صورت و استند و قشر انکار گشتند

ولایت در ایام آن تصور نمودیم که در آن سرزمین از ایشان احکام شریعت باز نماند و صورت راز
 دست ندانند و تدبیر مکنی از احکام شریعت را بظلال و ضلال شمرند و اینها اولیا و خداوند جل جلاله
 بوجوبت او تعالی از اسوامی او بخت آنکه بمرزیه اند و مجمع دیگر آنست که شریعت را مگر آن صورت و حقیقت
 دانسته اند و مجمع غیر شریعت یقین نمود و حصول صورت شریعت بے تحصیل حقیقت آن نزد ایشان
 از حقیقت اعتبار لایق است و حصول حقیقت آن بے اثبات صورت تا تمام و انصر بلکه حصول صورت
 را که بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و بخت بخش تصور میکنند که بحال کواکب
 انکسار و حکم مینویسند و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قال
 آن را ز ندین و ضلال سے نامند با جمله کلمات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کلمات
 شرعی است و علوم و معارف الهیه تصور در عقائد کلامیه که بکلمه الهیه بے ثبوت پیوسته است نه بر
 شهود و شهادت را بیک سلسله چوئی و بجا گوئی حق جان علا که از مسائل کلامیه است برابر حتمی اندازند
 و احوال و مواجید و تجلیات و ظلمات را که بخلاف مکنی از احکام شرعیه ظاهر گردند به نیم جو نمیخیزند
 و آن ظهور را از سلطان استدراجی شمرند و اوقاف الذین هداهم الله یبهد لهم ما اقتدوا ایشان را بکار
 را سخنان اند که بچقیقت معالما ایشان را اطلاع بخشیده اند و بیکت مراعات آداب شریعت ایشان را
 بچقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بچقیقت اند و در
 ایشان احکام شرعیه ممالک من مرسومه تجا و فرقه نمایند اما چون آن حقیقت را درک شریعت
 دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلمت از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند
 و بچقیقت معالما آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفائی
 بخلاف ولایت علماء در سخین که اصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تبسم
 گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوٰت و السلام و ولایت
 آن اولیا ظلی ولایت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام و القیامات نامدتها این فقیر باطلت شایسته

بے ثبوت حقیقت
 تصور نمودیم
 در آن سرزمین
 از ایشان احکام
 شریعت باز نماند
 و صورت راز دست
 ندانند و تدبیر
 مکنی از احکام
 شریعت را بظلال
 و ضلال شمرند
 و اینها اولیا
 و خداوند جل
 جلاله بوجوبت
 او تعالی از
 اسوامی او بخت
 آنکه بمرزیه
 اند و مجمع
 دیگر آنست که
 شریعت را مگر
 آن صورت و
 حقیقت دانسته
 اند و مجمع
 غیر شریعت
 یقین نمود
 و حصول
 صورت
 شریعت
 بے
 تحصیل
 حقیقت
 آن
 نزد
 ایشان
 از
 حقیقت
 اعتبار
 لایق
 است
 و
 حصول
 حقیقت
 آن
 بے
 اثبات
 صورت
 تا
 تمام
 و
 انصر
 بلکه
 حصول
 صورت
 را
 که
 بے
 ثبوت
 حقیقت
 بود
 آن
 را
 از
 اسلام
 نیز
 میدانند
 و
 بخت
 بخش
 تصور
 میکنند
 که
 بحال
 کواکب
 انکسار
 و
 حکم
 مینویسند
 و
 حصول
 حقیقت
 را
 بے
 ثبوت
 صورت
 از
 جمله
 محالات
 تصور
 مینمایند
 و
 قال
 آن
 را
 ز
 ندین
 و
 ضلال
 سے
 نامند
 با
 جمله
 کلمات
 صوری
 و
 معنوی
 نزد
 این
 بزرگواران
 منحصر
 در
 کلمات
 شرعی
 است
 و
 علوم
 و
 معارف
 الهیه
 تصور
 در
 عقائد
 کلامیه
 که
 بکلمه
 الهیه
 بے
 ثبوت
 پیوسته
 است
 نه
 بر
 شهود
 و
 شهادت
 را
 بیک
 سلسله
 چوئی
 و
 بجا
 گوئی
 حق
 جان
 علا
 که
 از
 مسائل
 کلامیه
 است
 برابر
 حتمی
 اندازند
 و
 احوال
 و
 مواجید
 و
 تجلیات
 و
 ظلمات
 را
 که
 بخلاف
 مکنی
 از
 احکام
 شرعیه
 ظاهر
 گردند
 به
 نیم
 جو
 نمیخیزند
 و
 آن
 ظهور
 را
 از
 سلطان
 استدراجی
 شمرند
 و
 اوقاف
 الذین
 هداهم
 الله
 یبهد
 لهم
 ما
 اقتدوا
 ایشان
 را
 بکار
 را
 سخنان
 اند
 که
 بچقیقت
 معالما
 ایشان
 را
 اطلاع
 بخشیده
 اند
 و
 بیکت
 مراعات
 آداب
 شریعت
 ایشان
 را
 بچقیقت
 شریعت
 رسانیده
 بخلاف
 فرقه
 ثانیه
 که
 هر
 چند
 متوجه
 حقیقت
 اند
 و
 گرفتاری
 بچقیقت
 اند
 و
 در
 ایشان
 احکام
 شرعیه
 ممالک
 من
 مرسومه
 تجا
 و
 فرقه
 نمایند
 اما
 چون
 آن
 حقیقت
 را
 درک
 شریعت
 دانسته
 اند
 و
 شریعت
 را
 قشر
 آن
 حقیقت
 تصور
 نموده
 ناچار
 بظلمت
 از
 ظلال
 آن
 حقیقت
 فرو
 مانده
 اند
 و
 بچقیقت
 معالما
 آن
 حقیقت
 راه
 وصول
 نیافته
 لاجرم
 ولایت
 ایشان
 ظلی
 آمد
 و
 قرب
 ایشان
 صفائی
 بخلاف
 ولایت
 علماء
 در
 سخین
 که
 اصل
 است
 و
 راه
 وصول
 باصل
 یافته
 و
 از
 حجب
 ظلال
 تبسم
 گذشته
 لاجرم
 ولایت
 ایشان
 ولایت
 انبیاست
 علیهم
 الصلوٰت
 و
 السلام
 و
 ولایت
 آن
 اولیا
 ظلی
 ولایت
 انبیاء
 علیهم
 الصلوٰت
 و
 السلام
 و
 القیامات
 نامدتها
 این
 فقیر
 باطلت
 شایسته

والمعرفت

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا محمد تقی
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

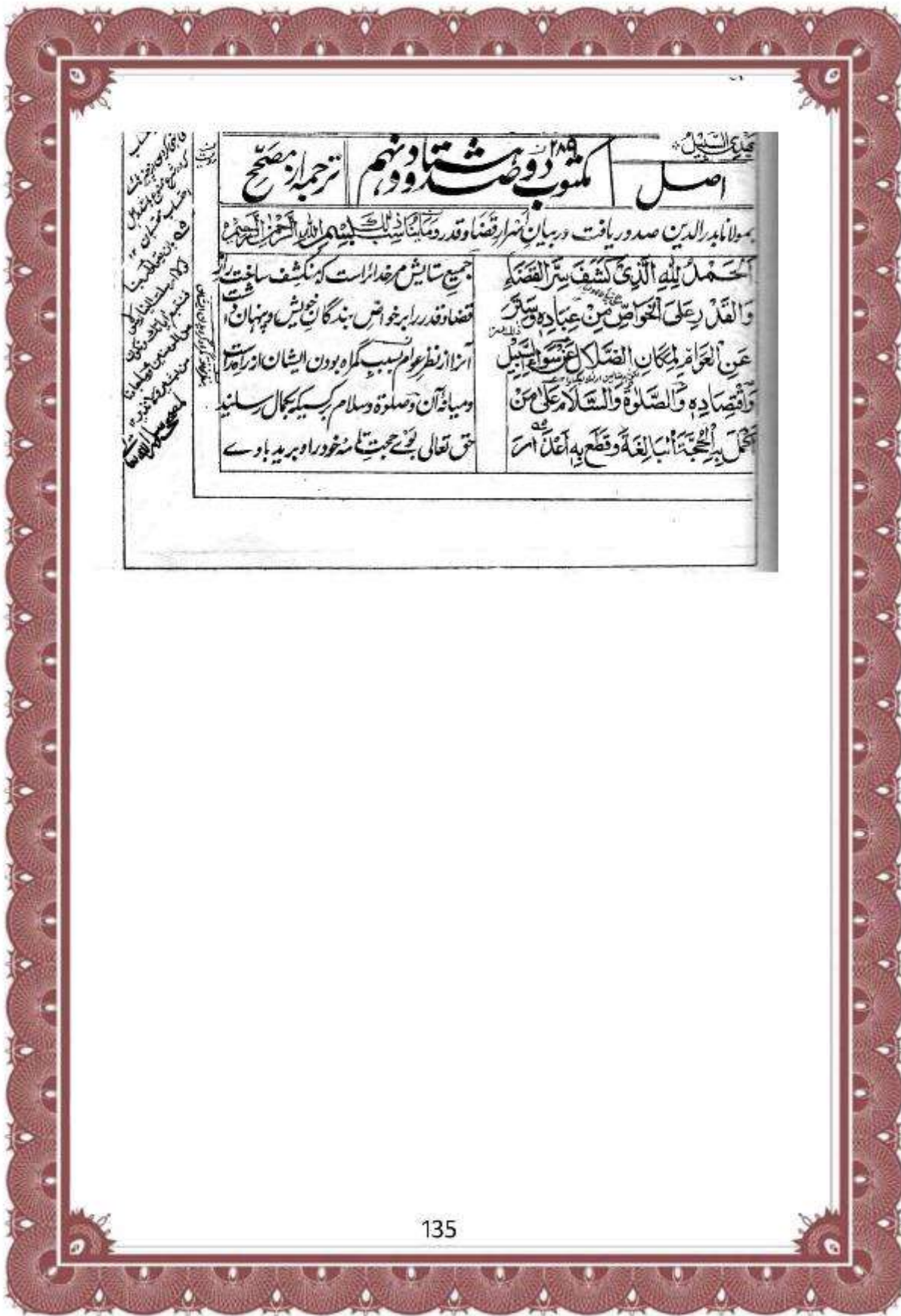
امقروض بعلم حضرت حق سبحانه و تعالیٰ یسأنت و کلماء و اسخان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب
یافت و تاویل است که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الائت شان آن متشابهات نیست و از
آنست که قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از تشابهات
گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن
آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بمحض فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تفسیر ظاهر
ساخت و حد و کسایان در ریاضه محیط زمین استعدا و این کلمین کشاده گردانید و است که علماء و اسخان را
تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سر است که کل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکفرا
که لآن هدانا الله لقد جئت من رسول ربنا بالحق تعیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند
حوال حضور و داشته از آن مقوله بیخ نمونشت چکنند ظلم معارف دیگر جاری گشت و معامله و کوشش
بمعد و روحانیت داشت و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال تفرمتا بعة
تلمصطف علیک و علی الذین اتبعوا الصلوات التالیات الغلا

این تشابهات را در بعضی از کتب صوفیہ
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

مکتوب دوست و همکار و همقدم (۲۴۴)

بماعت الحی صدر یافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقه
است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود و شهود نفسی است و معارفه که اخیر
نوشته اند شهود و نفسی را در رنگ شهود افغانی بے حاصل است و راه نفس و آفاق شهود اثبات نموده
بلکه نفس شهود را در واژه وصول دانسته اند و راه این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این
سنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به جلان آشفد که الله تعالیٰ که علم یقین در ذات حق
سبحانه و تعالیٰ عبارت از شهود آلمت است که وال اندر قدرت او تعالیٰ و تقدس و شهود آن است
و کسایان که آشفد و محقق رفائی جز در سینه نفسی متصور نیست و آن جز در نفس پاک است
سید محمد باقر و روحان و صاحب از راه شهود نفس و آفاق شهود و کسایان که آشفد

این تشابهات را در بعضی از کتب صوفیہ
مکتبہ اسلامیہ
لاہور



حمد السنين

اصل **کتاب دوشمتم و دهم** ترجمه از مصحح

مولانا میرالدین صدور یافت در بیان احوال قضا و قدر و مائیکه از سبب بیخه الله العزیز العظیم

<p>جميع ستايش من خدا راست که تکشف ساخت تقضا و قدر را بر خواص بندگان عیش و پنهان آزاد نظر علوم سبب گمراه بودن ایشان از راه و میانه آن وصله و سلام هر سببیکه کمال رسانید حق تعالی بجهت من خود را و برید با دوسه</p>	<p>الحمد لله الذي كشف ستر القضا والقدر على الخواص من عباده عن العارفة لكان الضلال سبب السبل واقصاده والصلوة والسلام على من أكمل به الحجة باب الغة وقطعه به أقال امر</p>
---	---

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي كشف ستر القضا والقد
ر على الخواص من عباده عن العارفة
لكان الضلال سبب السبل واقصاده
والسلام على من أكمل به الحجة باب
الغاة وقطعه به أقال امر

العصاة الرب الكبر وعلى المواعظ ألبتة
 ألا تفتياؤ الذين أمموا بالقدر ركضوا
 يا أقتناء وعند فلما كانت مسئلة
 أقتناء والقدر قد كثر فيه الخبير
 والتملأ وعلى الكثر فاطر بها
 باطل الوهم والخيال حتى قال بعضهم
 يخض الجارية يصدر من العبد بيا
 لاختيار وكفى بعضهم شبيبة إلى الوجوه
 أفتبار وأخذ طائفة بطرفي الاتصال
 في الاعتقاد الذي هو الصراط المستقيم
 والتهمة القوية وقد وقى هذا الطريق
 الفرة الناجية الذين هم أهل السنة
 والجماعة رضي الله تعالى عنهم وعن
 أسلافهم وأخلافهم فتركوا الأفراس
 والتفریط واختاروا الوسط والبين
 مروى عن أبي حنيفة رضي الله تعالى
 عنه أنه سأل جعفر بن محمد الصادق
 رضي الله تعالى عنهم فقال يا ابن رسول
 الله هل فرض الله تعالى الأمانة
 إلى العباد فقال الله تعالى اجعل

بہا بنات نافرمان ہاں باک شونہ گان او بران
 اصحاب و کنیکو کا راند پر بریہ گاران ان کے ایمان
 اور نہ بقدر و نور نہ رند نہ بقصد او پس از جمہور صلوٰۃ
 چون و تحقیق مسئلہ قضا و قدر حیرت بسیار و شکست
 کثیر شایع گردید و بر اکثرے از ماظرین ان دویم باطل
 و خیال ماطل غالبیت حتی کہ گفت بعضی بعضی
 در آنجا ز عیب با اختیار صواب و شر و فرضی کردن
 بعضی نسبت آنرا اختیارات کے نامے غالب گوینت
 ہر یکے ازین دو خطا لفظیکے را از دو جوان اقتضای
 و رعنا و کہ اوست صراط مستقیم و صحیح تویم
 وہر آئینہ روشن گردید باں طریق مستقیم فرودمان
 کہ ایشان ازالہ سنت جماعت رضی اللہ تعالیٰ
 عنهم و محسن اسلام لایفہم و اخلا لافہم
 پس ترک نمودند راہ افراط و تفريط
 و اختیار کردند وسط و میان را مستقیمت
 الزام ابو حنیفہ کو فی مرضی اللہ تعالیٰ العنہ
 کہ پرسید سے الزام اجل جعفر صادق
 رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس گفت سے فرزند
 خدا آیا تقویٰ منوہ است حق تعالیٰ کا
 راہ بندگان - ہے فرمود کہ خدا تعالیٰ بزرگتر

لسنہ منہم لا تصدق
 فی حرم الضحیٰ لا تصدق
 عند ما یصلیٰ بالقرآن
 تاؤدق فہم ما یصدق
 اللعین یصدق
 الطائفت الطیبت و الطیبت
 لہا کما یصدق
 بلکہ طیبت و الطیبت
 للوہم کما یصدق
 اللعین یصدق
 فی حرم الضحیٰ لا تصدق
 عند ما یصلیٰ بالقرآن
 تاؤدق فہم ما یصدق
 اللعین یصدق
 الطائفت الطیبت و الطیبت
 لہا کما یصدق
 بلکہ طیبت و الطیبت
 للوہم کما یصدق

مِنْ أَنْ يُقَوِّضَ الشَّرَّ بِوَيْكِهِ إِلَى الْعِبَادِ
 فَقَالَ لَهُ مَنْ يُجِيرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ
 اللَّهُ تَعَالَى أَقْدَرُ مِنْ أَنْ يُجِيرَ عَنْهُمْ عَلَيْهِ
 ذَلِكَ ثُمَّ جَعَلَ يَتَمَسَّحُ بِمِمْسِمْ فَقَالَ وَكَيْفَ ذَلِكَ
 فَقَالَ الْبَلِيغُ الْبَلِيغُ لَا جَبْرَ وَلَا كَفْرَ نُفُوسٍ
 وَلَا كُفْرَ وَلَا تَسْلِيْطَ لِهَذَا أَقَالَ الْهَلْ
 السُّنْدَانِ الْاَقْطَالِ الْاَحْيَا سَرِيَّةِ
 لِلْعِبَادِ مَقْدُورَةٌ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ حَيْثُ
 الْخَلْقِ وَالْاِحْيَاءِ وَمَقْدُورَةٌ الْعِبَادِ
 عَلَى وَجْهِ الشَّرِّ مِنَ التَّعَالَى يُعْتَبَرُ سَعَتُهُ
 بِالْاِكْتِسَابِ خَيْرٌ كَرَّةِ الْعَبْدِ بِاعْتِبَارِ
 لِسْمَتِهِ إِلَى قَدْرَتِهِ تَعَالَى يُسْتَوْجِبُ خَلْقًا
 وَباعتبار لِسْمَتِهِ إِلَى قَدْرَةِ الْعَبْدِ كَسْبًا
 لَهُ عَزَائِرَ الرِّسَالَةِ مِنْهُمْ ذَهَبَ إِلَى
 أَنْ كَمَا نَحَلَ لِاخْتِيَارِ الْعِبَادِ فِي أَعْمَالِهِمْ
 أَصْلًا إِلَّا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَوْجَدَ الْاَقْطَالِ
 عَقِيبَ الْاَحْيَاءِ بِطَرَفِ حَيْثُ الْعَادَةُ
 إِذْ لَا تَأْتِي الْقُدْرَةَ الْعَادَةَ عِنْدَ كَـ
 وَهَذَا الْمَذْهَبُ مَائِلٌ إِلَى الْجَبْرِ وَلِهَذَا
 يَسْتَعِيْنُ بِالْجَبْرِ التَّسْلِيْطُ وَالْاَسْتِغْنَاءُ

از اینکه تفویض نماید ربوبیت خود را به بندگانش
 خویش پس گفت ابوحنیفه من آنرا مجبور ساخته است
 ایشان را بر این فرمود خداست تعالی عا و لغت
 از آنکه مجبور سازد ایشان را اولاد و پسر عدالت
 ایشان را مانیا پس گفت ابوحنیفه من و بگنونت
 حقیقت این معاملة فرمود که میان نفوس و
 جبرست نه با کله جبرست و نه تفویض و نه کراهه
 و تسلط تا که از سخا گفته اند این است که تحقیق
 افعال اختیار می کند کان اول این تحت قدر متعالی
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت عباده و بر وجه
 و تعلق که مقبول است بگنونت کتاب حرکت عباد
 باعتبار سبب بقدرت حق تعالی خلق و افعال
 و باعتبار ارتباط و بقدرت عب و کتاب کتاب
 میگویند و مکتوب کلام ابو الحسن حری از ایشان است
 است این طرف که اختیار عباد و افعال ایشان
 اصلا من خلقت او مکتوب تحقیق حق سبحان وجود
 می رود افعال را عقیبت اختیار ایشان بطریق حری
 زیرا که قدرتی عا و شر را نیز و و سبب تاثیر است
 و این مذکوب مائل است بجمبر و از جماعت که جمبر
 است کله بمذکوب است
 متوسط نامیده میشود و و مال شده است استغناء

در معرفت
 در معرفت
 در معرفت
 در معرفت
 در معرفت

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمُرْتَبَتَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ
 فَتَحَلَّفَتَا بَيْنَ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِشَيْءٍ كَوْنُهُ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدُ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ
 أَنْ يَنْتَفِعَ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبًا إِلَى
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَكُونَ أَصْلُ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْدُودُ فِي الْقَوْلِ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَا عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذْ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت حادثه در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين
 است اجتماع دو مرتبه را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر الفلانی
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج
 که تصیف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیه و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

تفسیر
 فی شرح
 فی شرح
 فی شرح

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْأَخْبِلِ
 فِي كَاتِرَةِ الْبَابِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذَا لَمْ يَخْتَلِ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةٌ وَلَا تَأْيِيرٌ لِلْقَدَرِ سَرَفًا
 كَمَا دُرِّبَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبَابِ لَا يُسَبِّبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبِّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَخْتَلِ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّبُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا
 مَعْضَا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارِ
 عَنِ الصُّورِ قَوْلُ قَالَ صَلَاحُ الْمُهَيْدِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْيِيرِ قَدَرِ مَا دُرِّبَ هَذَا هُوَ
 أَنْ تَزِيدَ كَيْفَ اسْتِصَابًا وَأَمَّا مَذْهَبُ
 الْأَشْعَرِيِّ فِي الْحَقِيقَةِ وَفِي دَائِرَةِ
 جِبَرَاتِ مَا تَزِيدُ الْأَشْعَرِيُّ عِنْدَ رَأْيِ الْحَقِيقَةِ
 حِجَازًا اخْتِيَارِيَّ عِنْدَ قَدَرِ مَا دُرِّبَ
 حِجَازًا تَأْيِيرِيًّا مَكَرَّمًا كَمَا تَزِيدُ جِبَرِيَّةَ فِعْلِ اخْتِيَارِيَّ
 بِفَاعِلِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً وَبَلَدًا حِجَازًا
 وَتَزِيدُ الْأَشْعَرِيُّ بِفَاعِلِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً
 بِرَجْحٍ مَرَاوِرِ حَقِيقَةٍ اخْتِيَارِيَّ مَعْلُومَةٍ
 زَيْدًا كَمَا فِعْلُ تَزِيدُ الْبَابِ نَسَبَتْ قَدَرِ عِنْدَ حَقِيقَةٍ
 نَسَبَتْ اسْتِصَابًا قَدَرِ فِي الْجُمْلَةِ مَوْجُودًا
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به
 همین فرق ممتاز گردند مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل
 را از فاعل باعث با تحقیق تعنی کردن
 و باعتبار مجاز از اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بدایت صاحب تصدیق فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

له صاحبان
 من مذهب
 اشعری است
 فان و حمله
 گفت

و قول
 باینکه

له صاحبان
 تعارض الیه
 و طریقه تصدیق
 صحت بر
 از مذهب
 جبریه

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در لغت
 شجر است که چون متحرک گردد او را با متحرک گویند
 پس محمد بن عبد مجبور محض است کاشعور و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر و بدعت
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال حق
 تا تاثیر نیست و در امور احوالیه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 وارد گویم هر چند قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین وجه که همه افرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و اختیار
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استیلاعة لنا و العبد کالشجر اذا
 حركتها الريح تحركت فكذا لك
 العبد مجبور کالشجر و هذا الكفر و
 من اعتقد هذا يصير كافرا و قال
 ايضا في مذهب الجبرية قائلهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخير لا في الشر و ما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه و هذا الكفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في الافعال و لم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة الافعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدارا الوجود الالهي بان يخلق
 الله تعالى الافعال عقيب صرف
 قدرتهم و اختيارهم الى الافعال
 بطريق جبري العادة و كانت القدرة
 لعل عادية لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر
 در چه میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

لِقُدْرَةٍ لَا يَمْدُهَا إِلَّا مَا خَلَّ فِي صَلَاتِهِ وَلَا كَقَدْرِكَ
 وَلَا كَقَدْرِكَ تَوْجِدُهَا وَلَا كَقَدْرِكَ وَلَا كَقَدْرِكَ
 يَكُنُّهَا تَانِثَرُ كَفِي الْأَفْعَالِ مَا عَابَتِ الْعِلْمَ
 الْعَادِيَةِ تَيْسِبُ الْعِبَادِ أَعْمَالَهُمْ حَقِيقَةً
 هَذَا كَقَدْرِكَ مَا فِي تَنْجِيحِهِ مَذْهَبَ
 الْأَشْعَرِيِّ وَالْكَلامِ بَعْدَ مَحَلِّ تَأَمُّلٍ
 إِنْ عَلِمَ أَنَّ أَهْلَ السُّنَنِ ائْتَمَرُوا بِالْقُدْرَةِ
 وَقَالُوا يَا بَنِي الْقَدْرِ خَيْرٌ لَنَا مِنْكُمْ وَأَجَلٌ
 وَرَبٌّ مِنْ رَبِّهِمْ مُبْتَحَانَةٌ لِأَنَّ مَعْنَى الْقَدْرِ
 هُوَ الْإِحْدَادُ وَالْإِحْدَادُ وَمَعْلُومٌ أَنَّ
 لَيْسَ مَحْدُودًا وَلَا مَوْجُودًا إِلَّا اللَّهُ مَبْتَحَانَةٌ
 لِأَنَّ الْأَهْلَ الْكَاثِرِينَ كُلَّ شَيْءٍ فَالْقَدْرِ
 وَالْمَعْنَى وَالْقُدْرَةَ أَنْ تَكُونَ الْقَضَاءُ
 وَالْقُدْرَةَ وَعَسْمَاءُ أَنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ
 حَاصِلَةٌ بِقُدْرَةِ الْعَبْدِ وَحَدِّهَا قَالُوا
 لَوْ مَنَّ اللَّهُ بِسَحَابَةِ الشَّرِّ ثُمَّ يَعِدُكُمْ عَلَى ذَلِكَ
 كَانَ ذَلِكَ جَوْزًا مَبْتَحَانَةٌ وَهَذَا جَزْءٌ
 مِنْهُمْ لِأَنَّ الْقَضَاءُ لَا يَسْلُكُ الْقُدْرَةَ
 وَالْإِحْتِيَاجَ عَنِ الْعَبْدِ لِأَنَّ الْقَضَاءُ
 الْعَبْدُ يَعْمَلُهُ أَوْ يَنْتَظِرُهُ بِلِخْيَارِهِ غَايَةٌ

مقدرت را در صحت و رصده و افعال عبادت بر زکاة فعل
 بدون قدرت عبد عاوة بوجود و نیارده شد
 اگر چه ویرا در صده و افعال تاثیر سے حاصل نیست
 اینس باعث بر علت عاویبه بودن و نسبت
 کرده میشود و بسوس عبادت افعال ایشان حقیقت
 همین است غایت وسع و تصحیح مذہب اشعری
 او کلام سے تا حال جائے تر دوست با پیوست
 کہ ہم آئینہ اہل سنت ایمان آورده اند بقدر قول
 گشته اند باین کہ قدر را خیر و شر و شیرین و تلخ
 بہ آن از حق است بجانہ ہم را از قدر ہمین است
 است و ایجاد و معلوم است کہ محدث و موجود حق
 است بجانہ نہ غیر او و اوست بجانہ موجود و ناقص
 جہ پیوست پس بہ پستی اورا و فرقی معتبر از قدر
 از قضا و قدر را نکار نموده اند و زعم کرده کہ ہم آئینہ
 افعال عبادت بخش بقدرت عبد بوجود و در
 آید گفته اند کہ اگر حق بجانہ قضا میکند ویدی راست
 خدایے نموده ایشان را بر آنگ البتہ سے بود
 این امر از وجہانہ جوڑو تمہ۔ و این قول از
 جہالت ایشان است چہ قضا و حق بجانہ قدرت
 و اختیار را از عبد نیست و ہرگز کہ سے نضا فرمودہ

لعلنا نعلم انما
 من تعبدوا من
 الغنم والبعير
 والاربع على حذر
 ولا تعبدوا
 من دون الله
 شئاً من دونه
 يشركون
 الا ما يملك
 الايمان والجرادة
 والبقرة والحمير
 منكم اني اتوا
 بالبينات
 ولعلنا نعلم
 انما تعبدوا
 من دونه
 يشركون
 الا ما يملك
 الايمان
 والجرادة
 والبقرة
 والحمير
 منكم
 اني اتوا
 بالبينات
 ولعلنا نعلم
 انما تعبدوا
 من دونه
 يشركون
 الا ما يملك
 الايمان
 والجرادة
 والبقرة
 والحمير
 منكم
 اني اتوا
 بالبينات

پس برحق بود

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتداد الأول لا بد من وجوب الاختيار خصوصاً لما فينا من مقتضى بافعال الی

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِلاِخْتِيَارِ كَمَا أَنَّ لَهُ وَالصَّاحِبَ
 مَقْضُوعٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مَسْجُومٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ
 أَوْ مُتَمَعٌّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُودَ فَعَلٍ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنَافِيًا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّاهُ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالٍ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْ شَاءَ
 نَهَيْتَهُ السَّفَاهَةَ وَيَهْدِيهِ إِلَى مَشَاهِرِ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي
 تَسْلِيْلِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ لَعَدَلٌ حَاكِمَةٌ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنْبَرِيكًا وَاحِدًا وَمَنْعَ نَزْلِهِ
 أَنْبَسُوا شَرَكَاءَ لَا يَخْضَعُونَ لِعَبْرَتِهِ
 أَنَّهُ لَا يَفْعَلُ الْعَبْدُ صِلًا وَإِنْ حَرَّكَتَهُ
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 أَصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اِخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و قیاس
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است قیاس است مافی
 آن و نیز مقض است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا متمنع
 چه قضا اگر بوجوب متعلق است واجب است یا بجهاد
 پس متمنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافای اختیار
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبعمهم مبالغه نموده
 اند و تسلیل ایشان اندرین مسئله بجهاد گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله
 شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فاعل است هرگز مرعبد را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و نه

له من غیر
 متعلق است
 عطف بر
 انضمام
 متعلق
 مع الضمان
 البانی الاختیار

کبریا
 و
 و
 و

طین کان یخبر فی ذی القعدة سنات له

بقره

ان العبد لا يتاب بل يخير في يعاقب
 بالمشقة والكفار والعصاة معذرون
 غير مستولين لان الاكل الكفا
 من الله تعالى والعبد جبار في ذلك
 وهذا كفر وهو لا يخرج من المذمومين
 الذين يقولون بان المعصية لا يضر
 والعاصي لا يعاقب روي عن النبي صلى
 الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت
 المرجعة على لسان سبعين يمينا
 ومذمومهم باطل بالصحة في الفرق
 الفاصلين حركة البطش وحركته
 لا رفايش ونعلم قطعاً ان الاول
 باختياره دون الثاني والنصوص
 القطعية تنفي هذا المذهب ايضاً
 كقوله تعالى جزاء مما كانوا يعملون
 وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن
 ومن شاء فليكفر الى غير ذلك واعلم
 ان اكثر الناس لضعفاء وهم
 خصومة نياتهم يطالبون الاعتذار و
 دفع الشرائع انفسهم فميتون الى

نه فعل شر عقاب کرده شود وکفار وحصماً
 معذورانند غمیب شول زیرا که افعال تمامها
 از حق است بجانم و عبد مجبور محض است و این
 و این قول کفر است و این طائفة مجرّم ملعونه
 ایشانند که تا نمند با اینکه معصیه مرض نیست
 و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا
 صلّی الله تعالی علیه و آله و سلم که فرمود
 مجرّم ملعون است بر زبان هفتاد و سه غیر
 و مذموب ایشان باطل است بالبداهة
 از جهت تحقیق فرق ظاهر میان حرکت بطش
 و میان حرکت از تعاش و قطعاً میدانیم
 که اول با اختیار اوست نه ثانی و خصوص
 قطعیه نیزین مذموب را نفی می سازد
 همچون قول حق تعالی جزاء بهما
 كانوا يعملون و قول اوجسانه
 فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر
 فليكفرا و غیر ذلك و بدانکه اكثر
 مردم بعلمت ضعف هم خود و قصورتها
 خویش بهانه و عذر می جویند و میخواهند
 که رفع مسألت از خود نمایند پس مایل میشوند

صاحب ساقی است در بیان
 این که معصیه مرض نیست
 و عاصی معاقب نه مروی است
 از غیر خدا صلّی الله تعالی
 علیه و آله و سلم که فرمود
 مجرّم ملعون است بر زبان
 هفتاد و سه غیر و مذموب
 ایشان باطل است بالبداهة
 از جهت تحقیق فرق ظاهر
 میان حرکت بطش و میان
 حرکت از تعاش و قطعاً میدانیم
 که اول با اختیار اوست نه
 ثانی و خصوص قطعیه نیزین
 مذموب را نفی می سازد همچون
 قول حق تعالی جزاء بهما
 كانوا يعملون و قول اوجسانه
 فمن شاء فليؤمن ومن شاء
 فليكفر فليكفرا و غیر ذلك
 و بدانکه اكثر مردم بعلمت
 ضعف هم خود و قصورتها
 خویش بهانه و عذر می جویند
 و میخواهند که رفع مسألت
 از خود نمایند پس مایل
 میشوند

بزمیست شعری بلکه بزمیست جبری پس
 موم میزند با یکدیگر بعد از حقیقت اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجوب است
 و گاهی بعضی اختیار موم قائل میشود
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامیست
 از مومفیه اندرین مقام استماع بینامیت
 و فعلیست که است پس و هرگز تا
 نیست موقدرت عبد را در افعال حرکات
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزمین هموار که پندار آن را نشانه آینه در آینه
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسب
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر ساخته است مرآت را بر آینه
 و مسألهات و اقوال و افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقت المراد
 بدینستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را
 حقیقت چنانکه بزمیست شعری است البته نسبت
 به موم و حق تعالی نظم را بعباد چه را
 نه اختیاریست حاصل است موقدرت ایشان

مذهب اشعری بیل الی مذهب
 الجبری فتارة یقولون بان الاختیار
 للعبد حقیقة ونسب الفعل لیبد
 مجاز وتارة یقولون بصحة الاختیار
 المستلزم للجبار ومع ذلك یمسحون
 اکلام بعض الصوفیة فی هذا المقام
 من ان العاقل ولحد لیس الا هو
 وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال
 اصلا وان حرکاته بمنزله حرکات
 الجمادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة کسراب یقبعه بحسبه الظاهر
 ماله احکة اذ لعله کما یجد کاشیئا
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الکلام
 از کلام جبراً عنک المداهنات والکلام
 فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة
 المراد ان الاختیار لو لم یکن ثابتاً
 للعبد حقیقة کما هو مذهب اشعری
 لما نسب الله تعالی الظلم الی العبد
 اذ لا اختیار له و لا تاثیر لقدرتهم

به اشاره الی ذوات
 مثل الفی کلام العالم
 کسراب طبیعتی
 به یعنی کسراب
 جو الفاعل قد مر
 و صفة الی است
 المستلزم الجبار
 کلمات امر ربانی
 از قول

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَّ رِيَّةً بِدُونِ
 الشَّائِئِ وَكَوْنِ الْجَمَلِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْمَعْتَذِرِينَ الْعَمَّا
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَضُ
 قَائِمًا اللَّهُ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظُلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَهِيَ تَنْزِيهِ لِمُتَوَاتِرِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارُ الْجَزَائِرِ فِي هَذِهِ اللَّتِ فَجَلَّ
 الْمَسْأَلُ فِي قَلْبِ كَتَّابٍ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهِيَ سَلَمٌ وَلَا تَرْتَابٌ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْنَا مَسْأَلٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةٍ لِلْحَقِيَّةِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَهِيَ مُتَوَاتِرَةٌ وَهِيَ أَوَّلُ الْمَسْأَلَةِ
 وَسَنَدُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعده
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آنکه ايشان را اختیار سے حاصل برود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختیار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعف اختیار پس
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعف نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست
 و آن اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

در اسم
 من لانه ان کل
 انهم علیما و نزل
 فیکون اللان حادو بل
 نزل من ذم الی حادو بل
 انهم انفسک من ال
 انصاعیم انفسک من ال
 السور الی حادو بل

در اسم
 من لانه ان کل
 انهم علیما و نزل
 فیکون اللان حادو بل
 نزل من ذم الی حادو بل
 انهم انفسک من ال
 انصاعیم انفسک من ال
 السور الی حادو بل

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجْدَانَهُ حَكِيمًا رُفُوفًا رَحِيمًا
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 تَكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ رَبُّنَا نِعْمَ الْعَسْرُ
 وَالْعَمَلُ يُقَدَّرُ بِالْكُلِّ وَاللِّتْفِيفِ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلَقَ أَنْ يَتَعَسَّرَ
 الْأَصْلُ فَيَجْعَلُ الْوَصْوَةَ خَلْفًا هَلْ لَدَيْكُمْ
 وَكَذَا حَكْمُ بَابِ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آرد
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف آرد است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بنده گان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آرد

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آرد

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آرد

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرِ الْأَعْتَابِ وَالْإِنْصَافِ فَيَعِدُّ
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَاءِ
 تَبْسُرِ وَنَهَايَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمِصْدَاقِ
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِي
 تَكْلِيفَاتِ تِلْكَ مَوَالِدِ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنِ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 يَسْرِفِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَنِي
 عَلَى رَجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطِعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز داد انما یدومین
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد با اشاره نماز
 او کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت او را سبحانه بر عباد و صعوبات آفر
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزة فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مضمی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبیات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در بیان احکام شرعی
 در بیان احکام شرعی
 در بیان احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَاسِقِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ كَمَا أَنَّ مَرَضَ الْإِطْلَاقِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِي لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُهَا جِهَتَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكَ وَهِيَ كَبِيرَةٌ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَبِيرٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ
 إِنَّ لَهُمْ كَيْفًا مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 فَلَا اعْتِبَارَ لَهُ أَصْلًا فَكَيْفًا يَصِلُ إِلَى
 وَالْقَلْبِ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحِبَّةِ وَالْقَلْبُ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الْأَخْتِيَارِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است همین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از ابراهیم انبیا از من رسوم نفس
 آماره و ازاله هواس آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرفین
 نقیض اندازد جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم
 هواس نفس پس با ندادن عسر هر نفس موجود
 و آینه شود و چون هواس نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح
 فی ابطال رسوم النفس
 الامارہ و ترفعها
 جہتای موی النفس
 و متابعت الشر
 یعد علی طرفی
 القبیض

شرح الشرح الشریح
 فی ابطال رسوم النفس
 الامارہ و ترفعها
 جہتای موی النفس
 و متابعت الشر
 یعد علی طرفی
 القبیض

مستقیمه الاحوال لم یعبادوا والقرآن
 صلاک لافی الاحوال ولا فی الاحمال و
 لافی لا قول ولا فی العلو و المعانی
 و یلمون ان بقیة الخلائف مع الشریعة
 ناشیه عن ستم فی الحال و خلل فی
 و قصد الحال ما خالف الشریعة
 الحکمة و بالجمله خلل الشریعة دلیل
 انذقة و علامه الاتحاد علی ما فی
 الباب ان الصوفی لو تکلم بکلام
 مخالف للشریعة نایش عن الکشف
 فی غلبه الحال و سکر الوقت فهو
 معذور و کشفه غیر صحیح و غیر صالح
 للفتنید بل یبغی ان یجعل کلامه
 و یصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی
 یجعل و یصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میبندند
 که بقیة خلف با شریعت ناشی است
 از ستم حال و احتمال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلا نمی بود بالجمله
 خلاف شریعت دلیل رتبه است
 و علامت اتحاد غایب مافی الباب
 اگر از بعض صوفیه کلام مخالف
 شریعت ناشی اذ کشف در علیه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت
 بلکه لازم است که کلام او بر محل
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون
 ازیر که کلام سکری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتاب
 کلامیه
 امامان

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعون الله سبحانه و تحسن توفيقه تعالى
 و الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى

کتاب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيُّ الْإِطَالُ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِيسَهَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْهِيِّ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلًا وَجُودِهَا نَفْسٍ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْمَوْجِبِ يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَى
 كَلَيْتَةً انْتَقَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُهُ
 بَعْضُ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاخْتَلَفَ أَنْ كَلَامُهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرْهِيِّ بَعْدَهُ
 فَلَا اعْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْبَلُ لِلْحُجَّةِ
 وَالْتَقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هوس آن وارد شده است
 پس هوس نفس و متابعت شریعت بر دو طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هوس نفس پس باندازه عسر هوس نفس موجود
 دانسته شود و چون هوس نفس با کفایت
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

شرح الشرح الشریح

شرح الشرح الشریح

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاف مع الشريعة
 ناشية عن سفهم في الحال فخلل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وإنما خالف الشريعة دليل
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة ناشية عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالمسحوق
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از سفهم حال و اختلال بال و نه مخالفت
 شریعت حقه اصلاً نه بود باطله
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت الجاه و غایبه منافق الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید نیست
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام شکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَأَعْلَمُكُمْ وَعَلَى سَبِيلِ الْهُدَى .

مکتوب صد و نهم

بجمال الدین حسین کولانی صدور یافته در بیان فرق در میان جذبیه بتدی و جذبیه منتهی و آنکه شهود و مجذوبان در ابتدا نیست الا روح که فرق قلبست و همان شهود و روح را شهود الهی جلشانه تخمیل میکند ^{بسم الله} ^{و است} ^{که} ^{معلم} ^{عباده} ^{الذین} ^{اضطط} ^{اجذاب} ^{و کشش} ^{نمی} ^{باشند} ^{الا} بمقام فوق نه بفقوق فوق و کذلک الحال فی الشهود و یحیی پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جذبیه منتهیان است که فوق آنها مقام دیگر نیست و شهود در جذبیه برایت نیست الا روح متفرد چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود و روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح را عالم اجساد نحو ^س از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی بمعیت قائل می شوند شهود حق بجز دعای که به حصول نهای مطلق که بنهایت سلوک متحقق است تصور نیست شعر بیچکرس آمانه گرد و انتم ^ه نیست ره در بارگاه کبریا ^ه و این شهود را با عالم صحیح کاری نیست فرق در میان شهودین آنست که اگر با عالم فوضین الوجه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس و اگر بی مناسبت است علامت شهود الهی است جل جلاله شهود بواسطه تنگی عبارت اطلاق می یابد و الا نسبت ذر رنگ ^{شعب} ^{الیه} ^{چون} ^و ^{بیچگونه} ^{است} ^ع چون را به بیچون راه نیست ^ه ^{که} ^{لا} ^{یحکمیل} ^{معلم} ^{ابا} ^{الملک} ^{الا} ^{مطایا} ^ه .

لعلی
در مکتوب صد و نهم
تفاوت در جذبیه
مقام قلب است
مقام روح است
مقام شهود است
مقام احدیت است
مقام نهای مطلق است
مقام سلوک است
مقام کبریا است
مقام فوضین الوجه است
مقام جل جلاله است
مقام تنگی است
مقام بیچگونه است
مقام ع است
مقام لا یحکمیل معلم ابا الملک الا مطایا ه

آن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمی کشد و ظهور صورت مشابه و معارج و مقامات از برای او را که ظاهر است پس حال باطنی است و علم آن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد که اولیای آن که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بی نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارند اگر فرقی بست از راه علم آن احوال است و عدم علم با آنها مثلاً شخصیکه حالت جوع بر او طاری شده است و بقرار رو به آرام ساخته معذلک میداند که این حالت را جوع می نامند و همچنین شخصی دیگر است که در بیان آن حالت و در حقش ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت معتبره جوع است پس این هر دو شخص در نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در عدم علم باید داشت جامعه که علم ندارند و قسم اند طائفه اند که علم نفس حصول احوال ندارند و از کمالات آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تاییدات احوال را خبر دارند اما شخص احوال نمیتوانند کرد و جامعه هر چند شخص احوال نمیتوانند کرد و اولیای آن شخص احوال را خبر نیست بلکه اینها بعد از قرون متطا و از ظهور مینمایند تا یکی را بان دولت بنوازند و در جرای آن را بعلم او حواله فرموده طیفلی او سازند و امپراتور العرم صلوات الله تعالی و تسکین الله علیه بعد از مدتهاست مدینه میبوش می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا و دیگر علیهم السلام و السلاک و الصحبات مامور به پیروی آنها می شدند و در دعوت بهمان احکام که تعالی میفرمودند خاص کند بنده مصلحت عام را به و التکلیف

کتاب در و هیئت متا و و مجیم

بیسر تجیب الله ما کمپوری صد و ریافته در بیان احکام سماع و و وجد و قص و بعضاً از معانی که بروج تعلق دارند لیسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسکون عباد الله الذین اصطفوا بران انشدک الله تعالی طریق السداد والهمک صراط الرشاد که سماع و وجد

تجزیه احوال
تجزیه احوال
تجزیه احوال
تجزیه احوال
تجزیه احوال

تجزیه احوال
تجزیه احوال
تجزیه احوال
تجزیه احوال
تجزیه احوال

سنة تہذیب

جامعہ لاناغ است کہ بتقلب احوال متصرف اند و بہ تبدل اوقات مشغول و متہ حاضر اند و وقتے
 غائب گاہے و واجبہ ہوگا ہے فاقدا ایشا تہ اند کہ باب قلب کہ در مقام تجلیات صفاتیہ
 از صفتہ بہ صفتہ و از اسمے باسمے منتقل و متحول اند کہ چون احوال نقد وقت ایشان است
 و تشقت آماں حاصل مقام ایشان دوام حال در حق ایشان محالست و استمرار وقت
 در شان شان متمتع زمانے در قبض اند و زمانے و لیسط تھم انشاء الوقت یومعلوہ ہوتا ہے
 بعد چون کجری تھیلون از باب تجلیات و اسببہ کہ تمام از مقام قلب برادرہ بطلب قلب
 پیوستہ اند و بظہرت از رقیبت احوال محول احوال محتر گشتہ اند محتاج بسباع و وجہ بہ تنہ
 جد وقت ایشان دائمی است و حال شان سمدی لائل لا وقت لھم و کاحال تھم انشاء
 الوقت و کربان التکلین و تھم الواصلون الذین لا یخرجون لھم اصل و لا یفقد لھم صلوات
 لا یفقد لہ لا یجذکہ از سہ فسمی از متحصیان اند کہ بسباع با وجود استمرار وقت ایشان از نافع است
 بیان آن بہ تفصیل در آخرین بحث تحریر خواهد یافت انشاء اللہ تعالیٰ الرسول کسندہ کہ
 حضرت رسالہ تامتت علیک و علی الابد الصلوٰۃ و السلام فمروہ است فی مع اللہ وقت لا یسعد
 فیہ ملک مقرب و کافئ من رسول ایزن حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی ہمیشہ بہ جواب
 گویم کہ بقدر قدرت این حدیث بعضی از شاخ ایزن وقت و وقت مستمر خواستہ اند اما بہ
 فی مع اللہ وقت مستمر فلک اشکال بہ جواب دیگر گویم کہ در وقت مستمر کیفیت خاصہ نہ خواہد
 ماید ہر تواند بود کہ از وقت و وقت ناویر و دارند و این کیفیت ناویرہ خواہند ان زمان
 نیز اشکال مرتفع پیشودہ الرسول کنند کہ بسباع نعمتہ تواند بود کہ در تحصیل آن کیفیت ناویرہ ہر
 داشته باشند پس منتہی نیز برائے تحصیل آن کیفیت محتاج بسباع گشت بہ جواب گویم کہ تحقق آن
 کیفیت غالباً در زمین اوار نماز است و اگر در بیرون نماز انجامیاد است و ہر نیز از مساجد و مراکز
 است تواند بود کہ در حدیث فمروہ فی الصلوٰۃ اشارتہ باین کیفیت ناویرہ باشد

لہ شان اول
 است نہ سہ وقت
 ہر وقت ۱۲
 من اللہ وقت کہ اللہ
 تبارک و تعالیٰ
 لہ شان اول
 است نہ سہ وقت
 ہر وقت ۱۲
 من اللہ وقت کہ اللہ
 تبارک و تعالیٰ
 لہ شان اول
 است نہ سہ وقت
 ہر وقت ۱۲
 من اللہ وقت کہ اللہ
 تبارک و تعالیٰ

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تراست تمیزی که فوق العرش
 ترا متمیز می شود نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجت
 و متفک است العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگنجد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندا زد که روح از تو بعید است مست
 و دور دراز در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی متوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطاکه از انان و زلفه گذرانده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطاکه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطت صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه ایداره نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطاکه از انان و زلفه گذرانده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطاکه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطت صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه ایداره نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

در صورت بقا با بد ثابت شد پیش از تحقق بقاء با بد دوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از رسیدن باین مقام این معنی متوجه میشود علی الخصوص در طریق تعلیم و تفسیر نبیه قدس الله تعالی عنہم و الحقیقہ ما حقیقتک و الصواب ما الهمت و الله تعالی اعلم بالصواب والیک نعالی الملکیم و الذکاء الحسن الحسن للہ رب العالمین اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ و آئمتہ و علیہم السلام

مکتوب و صدوق ششم (۲۸۶)

همولانا امان اللہ تعالیٰ صدوریافت در بیان اعتقاد صحیح که ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا صاحب اهل سنت و جماعه و رجوعه که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه نمیده اند و با کشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند به بیست و هشتاد و پنج علم بدان که شکر خدا تعالی و الله ما که سوا الصراط که از جمله ضروریات طرق مسالک اعتقاد صحیح است که علماء اهل سنت آنرا از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول و دهن بر معانی که جمیع علماء اهل حق یعنی علماء اهل سنت جماعت آن معانی را از ان کتاب و سنت فهمیده اند نیز ضرور است و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف و اتمام امر سے ظاهر شود آن را اعتبار بنیادیکر و از ان استعاذہ باید نمود و مثلاً آیات و احادیث که از طواغیر آنجا توجیه وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه سربان و تزیین معینات و آیه معلوم میگردد و چون علماء اهل حق از ان آیات و احادیث این معانی نه فهمیده اند اگر در کتاب راه بر سبک این معانی منکشف شود و موجود جزئی کی نیاید یا او را بالذات محیط و اند و تزیین و آیتها بد هر چند او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه حقیق و معانی بطنی و متضارع باشد که اولاً ازین و زطر بر آورده اموریکه مطابق آراء صحابه علمائے اهل حق است بروی منکشف گرداند و هر موعده از غفلت محققات حقه ایشان ظاهر نماز و با جمله معانی منتهی علماء اهل حق را در صدق کشف خود باید ساخت و محکم انها من خود را جبراً ان نیاید و شست چه معانی که

السلام علیہ و آئمتہ و علیہم السلام
در صورت بقا با بد ثابت شد پیش از تحقق بقاء با بد دوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از رسیدن باین مقام این معنی متوجه میشود علی الخصوص در طریق تعلیم و تفسیر نبیه قدس الله تعالی عنہم و الحقیقہ ما حقیقتک و الصواب ما الهمت و الله تعالی اعلم بالصواب والیک نعالی الملکیم و الذکاء الحسن الحسن للہ رب العالمین اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ و آئمتہ و علیہم السلام
بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
من بعدك يا محمد بن عبد الله
والسلام
والله اعلم بالصواب
والله أكبر
والله أوسع
والله أعلى
والله أجود
والله أكرم
والله أعلم
والله أرحم
والله أكرم
والله أعلم
والله أكبر
والله أوسع
والله أعلى
والله أجود
والله أكرم
والله أعلم

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ
 و آله اکسبار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدٰنَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسْلِیَّاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا مَا بَدَا لَنَا مِنْهَا
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدانند یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آویس که در کار شود متوسط یا بیستوی
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زبانی واقع شود و متمسکین خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاج باشد و اشته باشد بے سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 از لی جل سخط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب که ایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مراد اندکار ایشان بے توسط پیر کامل مکمل شوار
 است پیر باید که بدولت جذب و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت
 گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد و بالهد امر ساینده
 و اگر جذب او بر شلوک او مقدم است و بر تربیت مراد ان مرئی شده که بر تربیت احمد است کلام او
 دو است و نظر او شفا حیای و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانها سه
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و تربیت ناقصان از دنیاست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موسیقی بر این
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

نسبت بعرض آمد فرود به ورنه بس عالیست پیش خاک تود به و اگر عنایت خداوندی بحل
 سلطانان طالع را بن طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مقسم داند و خود
 را تمام با وسایر و سعادت خود را در مرتبتات او داند و تفاوت خود را در خلاف مرتبتات او
 شناسد با جمله هوائے خود را تابع رضائے او سازد و زبیر نبویست علیه و آله الصلوات
 والسلامات آتتہا و آتتہا لکن یومئذ من احدکم یخون ہواک بمعانی الجنتیہ
 و بدانند کہ رعایت آداب صحبت و معاملات شرائط از ضروریات این راه است تا راه این آداب
 و استغناء مفتوح گردد و بند و بنای نتیجۃ اللصحبۃ و لا تشر فی المجلس بعضی از آداب
 و شرائط ضروریہ در بعضی بیان آورده می شود بگوش ہوش باید شنید بدانکہ طالب باید
 کہ روے دل خود را از جمیع جہات گردانیدہ متوجہ پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بنوازد
 و اذکار نیرد از دور حضور او بغیر و التفات نماید و بکلیت خود متوجہ او نشیند حتی کہ نذر
 ہم مشغول نشود مگر آنکہ او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از
 سلطان این وقت کہ وزیر شش پیش او ایستادہ بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفاتے بجانب
 جامہ خود کردہ بند آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد
 دید کہ بغیر او متوجہ است بزبان عتاب گفت کہ این را منضم نیستی تو کہ تو وزیر من باشی و در حضور
 من بہ بند جامہ التفات نمی باید اندیشید کہ ہر گاہ وسایل و بنیاد و منہ را آداب و قفقہ در کار
 و مسائل وصول الی اللہ برابر وجہ اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و ہمہ آنگن در جائے
 ایستد کہ سایہ او بر جامہ او بار سایہ او افتد و بر صلاے او پائند و در مشورتکے او طہارت
 کند و بظروف خاصہ او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول نماید و کسے
 سخن نکند بکہ متوجہ احدے سے نگردد و در غیبت پیر در جانب کہ اوست پاؤز نکند و مذاق این
 با بچانیند از دوہر چہ از پیر صابر شود و از اصواب داند اگر چہ بطاہر صواب نماید او پیر چہ میکند

طالع من ارباب
 سلطانان طالع را بن طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید کہ وجود شریف او را مقسم داند و خود را تمام با وسایر و سعادت خود را در مرتبتات او داند و تفاوت خود را در خلاف مرتبتات او شناسد با جمله هوائے خود را تابع رضائے او سازد و زبیر نبویست علیه و آله الصلوات والسلامات آتتہا و آتتہا لکن یومئذ من احدکم یخون ہواک بمعانی الجنتیہ و بدانند کہ رعایت آداب صحبت و معاملات شرائط از ضروریات این راه است تا راه این آداب و استغناء مفتوح گردد و بند و بنای نتیجۃ اللصحبۃ و لا تشر فی المجلس بعضی از آداب و شرائط ضروریہ در بعضی بیان آورده می شود بگوش ہوش باید شنید بدانکہ طالب باید کہ روے دل خود را از جمیع جہات گردانیدہ متوجہ پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بنوازد و اذکار نیرد از دور حضور او بغیر و التفات نماید و بکلیت خود متوجہ او نشیند حتی کہ نذر ہم مشغول نشود مگر آنکہ او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از سلطان این وقت کہ وزیر شش پیش او ایستادہ بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفاتے بجانب جامہ خود کردہ بند آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد دید کہ بغیر او متوجہ است بزبان عتاب گفت کہ این را منضم نیستی تو کہ تو وزیر من باشی و در حضور من بہ بند جامہ التفات نمی باید اندیشید کہ ہر گاہ وسایل و بنیاد و منہ را آداب و قفقہ در کار و مسائل وصول الی اللہ برابر وجہ اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و ہمہ آنگن در جائے ایستد کہ سایہ او بر جامہ او بار سایہ او افتد و بر صلاے او پائند و در مشورتکے او طہارت کند و بظروف خاصہ او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول نماید و کسے سخن نکند بکہ متوجہ احدے سے نگردد و در غیبت پیر در جانب کہ اوست پاؤز نکند و مذاق این با بچانیند از دوہر چہ از پیر صابر شود و از اصواب داند اگر چہ بطاہر صواب نماید او پیر چہ میکند

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد الهام
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد و استیلاست و اعتراض بران مجوز
نیست و ایضا چون این رحمتی بر پدید آمده است و نظر محیب هر چه از محبوب صادر میشود
محبوب نماید پس اعتراض آنجا نشاند و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه
در نختن و طاعت کردن نماز را بطرز اولیایا باید کرد و وقت را از عمل او باید اقتضا نمود ^{آنرا که در سیر}
نکار است فایده است به از باغ و بوستان و تماشاخانه لاله زار به وسیله اعتراض و در حرکت
و سکونت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبه خود را باشد زیرا که اعتراض را غیر از حرام نتیجه
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیه است بجان الله سبحانه
عن هذا الالب کما العینیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خطا
و وسوس باشد هیچ شنیده که موسی از پیغمبر عجزه طلب کرده باشد عجزه طلبیان کفارند
و اهل انکارند معجزات از پیر تقرب دشمن است به بوسه جنسیت بی دل برداست
موجب ایمان نباشد معجزات به بوسه جنسیت کند جذب صفات به اگر شنیده شود در خاطر
آنرا بے توقف عرض نماید اگر صل نشود و تقصیر بر خود نمهند و هیچ منقصت بر جناب پیر عاید نشازد
و واقع که زود و دیر پیر نهیاند نذر و تعبیر و قانع از و طلب کنند و تعبیر یک بر طالب منکشف شود
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود برکشوف خود زینهار اعطاء نمهند که حق با باطل درین امر
متنجم است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجد نشود که غیر او ابرو کند
گزدین ممانی ارادت است و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء است
و هر فیضی و متوح که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از شاخ دیگر رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر تمام
استعداد و خاص مریه بلام کمالات شیخ از شیوخ که صورت افاضه از و پے ظاهر شده است

بسیار از آن قبیل
و طاعت است
ان الذین یسألون الله
استغفروا
آن پیران را که از خود
سوزند بسیار است
تکلیف باید در حق
همه از خود و صواب
گشتن بی خودی
ان من یسأل الله
شده که کفایت
نیز از
متنجم همان
تاریخ خود را
از ماضی و
توزیر و
تبعیت هر دو
عبارت است
سعدی

حقیقت آن که کمال فیض از او نیز بسیار است

آن مرامی حق باشد بجای عکس و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه
 نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
 صفت علم فنی که کمالها از صفات کامله است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سواد است
 پس نفی متعلق سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق اینها است پس شخصی که مقام نبوت از راه
 ولایت آمده است او را در این راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی واسطه ولایت بان صفت
 رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست
 که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت اولیا است
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات
 و السلام کمالهاست حصول نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بکالات نبوت خواهد بود و این بیان
 واضح گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بسبب ولایت و مقدمات اوست اما ولایت
 نقلی در وصول کالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلاً بان محسوس
 واقع نشود و قاضیه و شک نیست که نفی اصل صفات متعلق است نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات
 پس حصول کالات نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت بحصول کالات ولایت و همین نسبت بر وقت
 در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که گویا اصل نسبت
 عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره
 و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن تقدیر وقت اوست و آنچه بدست آورده است بعد
 اللاتیمه و الحقی شایسته بان اصل دارد و باست که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
 خود نمود نماید و بقالبی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی
 و در نقلی آئین است و جمیع از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت از ظلال

والمعرفت
 و در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند
 و در مرتبه نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است
 و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
 صفت علم فنی که کمالها از صفات کامله است
 اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سواد است
 پس نفی متعلق سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت
 بطریق اینها است پس شخصی که مقام نبوت از راه
 ولایت آمده است او را در این راه از نفی اصل صفات
 چاره نبود و آنکه بی واسطه ولایت بان صفت رسیده
 است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد
 این صفات باید کرد باید دانست که مراد از این
 ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت
 صغری مقبر است و ولایت اولیا است اما ولایت انبیا
 که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی
 تعلقات سواد صفات بشریت است و نفی اصل این
 صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت
 ولایت انبیا عظیمه الصلوات و السلام کمالهاست
 حصول نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق
 بکالات نبوت خواهد بود و این بیان واضح گشت
 که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت
 از بسبب ولایت و مقدمات اوست اما ولایت نقلی
 در وصول کالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را
 اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلاً بان محسوس واقع
 نشود و قاضیه و شک نیست که نفی اصل صفات
 متعلق است نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات
 پس حصول کالات نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت
 بحصول کالات ولایت و همین نسبت بر وقت در هر
 امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا
 افتاده اند نمی بیند که گویا اصل نسبت عمل
 میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن
 جدا افتاده است و محنت است و عمره و تحصیل آری
 فانی می سازد و در وقت آن تقدیر وقت اوست و
 آنچه بدست آورده است بعد اللاتیمه و الحقی
 شایسته بان اصل دارد و باست که آن شباهت
 عارضه از وسه نازل گردد و اصل خود نمود
 نماید و بقالبی و در عملی گشت بخلاف اصل آن
 که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف
 نقلی و در نقلی آئین است و جمیع از سالکان
 این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید
 بظلمت از ظلال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

رسیده اند گمان برده اند که وصول بطلب منوط بر ریاضات شاقه است و مجاہدات شدیدہ جمیدہ اند کہ راه دیگر اقرب ازین راه است و تو معلول بنیاتیہ نهایت و آن راه اجمیاس است کہ بجز فضل و کرم منوط است و راهی که ایشان اختیار کرده اند را نہ آہبت است کہ مجاہدات منوط است و اصلان این را اقل قلیل اند و اصلان راه اجتناب عن غیر انبیا علیہم السلام و التسلک بکمہ بر او اجتناب فرشته اند و اجتناب ایشان علیہم السلام و التسلک تیرہ تبعیت و وراثت بر او اجتناب حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتناب از برای اداسے شکل نعرت و وصول است قال علی علیہ السلام لا تسئلوا فی حجاب الناس لا یعرف حجبہ ریاضاتہ الشکر یکفی مع لكون ذلک و المتقدمات و التواضع مع افلا کون حجابک کومرا و مجاہدات اہل انابت از برای حصول وصولت است و شکان ممانعت بر او اجتناب از بیرون ست و راه انابت راه عقبت از بیرون تارفتن فرق عظیم است از روی بر نمند و در میرسانند و بر میر و ندر و در راه میمانند حضرت خوابه نقشبندہ قدس سرہ فرمودہ اند ما فضلیا ہم نہ سے افضل باشد نہ نهایت دیگران و بدایت ایشان یکونہ نہ سج گردو ذلک فضل الله یؤتی من ییشاء و الله ذو الفضل العظیم برسہ اصل سخن رویم و تویم کہ این فقیر در عرضہ اشتما کہ بر بزرگوار خود قدس سرہ نوشته است نوشتہ کہ جمع مرادات مرتفع گشته اند ما نفس اراوہ ہنوز بر جاست بعد از مدتی نوشتہ کہ آن اراوہ نیز رنگ مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانہ تعالی بولاشیت انبیا علیہم السلام قال التسلکات مشرف ساخت و انست کہ مقصود رفع متعلق سو آن اراوہ بودہ است نہ رفع نفس آن اراوہ لازم نیست کہ رفع متعلق سو بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکل ماصل شود و یکبارست کہ بجز فضل آن مدیر شود کہ ثقل و تکلف عیش و شیر آن حاصل گردو اسے فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشست و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمار دور و آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید و انست امام داؤد طائی فرمایند کز ذلک السکامۃ تسک علی الدنیا وان آمدت الکرامۃ کز عک الاخرۃ و دیگرے ازین طائفہ گوید کہ مدہ میکتف من یرید الدنیا و منکتف من یرید الاخرۃ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
فی حق انست کہ مقصود رفع متعلق سو آن اراوہ بودہ است نہ رفع نفس آن اراوہ لازم نیست کہ رفع متعلق سو بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکل ماصل شود و یکبارست کہ بجز فضل آن مدیر شود کہ ثقل و تکلف عیش و شیر آن حاصل گردو اسے فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشست و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمار دور و آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید و انست امام داؤد طائی فرمایند کز ذلک السکامۃ تسک علی الدنیا وان آمدت الکرامۃ کز عک الاخرۃ و دیگرے ازین طائفہ گوید کہ مدہ میکتف من یرید الدنیا و منکتف من یرید الاخرۃ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
فی حق انست کہ مقصود رفع متعلق سو آن اراوہ بودہ است نہ رفع نفس آن اراوہ لازم نیست کہ رفع متعلق سو بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکل ماصل شود و یکبارست کہ بجز فضل آن مدیر شود کہ ثقل و تکلف عیش و شیر آن حاصل گردو اسے فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشست و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمار دور و آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید و انست امام داؤد طائی فرمایند کز ذلک السکامۃ تسک علی الدنیا وان آمدت الکرامۃ کز عک الاخرۃ و دیگرے ازین طائفہ گوید کہ مدہ میکتف من یرید الدنیا و منکتف من یرید الاخرۃ

عنه و انست کہ مقصود رفع متعلق سو آن اراوہ بودہ است نہ رفع نفس آن اراوہ لازم نیست کہ رفع متعلق سو بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکل ماصل شود و یکبارست کہ بجز فضل آن مدیر شود کہ ثقل و تکلف عیش و شیر آن حاصل گردو اسے فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشست و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمار دور و آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید و انست امام داؤد طائی فرمایند کز ذلک السکامۃ تسک علی الدنیا وان آمدت الکرامۃ کز عک الاخرۃ و دیگرے ازین طائفہ گوید کہ مدہ میکتف من یرید الدنیا و منکتف من یرید الاخرۃ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

خوبو بواسطه بعضی نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم شخصیت است بجمله
 اکابر این سلسله علییه که سر موئے مخالفت شدت تجویز کرده اند و اندام و اختلاجات خود انداخته پس
 مخالفت نفس درین طریق آید باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی است
 و سبب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب در کمال نعت و جماعه اند تا آخرین خلفائے ایشان که
 از صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق اختلاجات نموده اند و جماعه و قص و بهر اختیار کرده
 نشان آن مردم وصول است بصحیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که ما من محمد شاست
 و متبدعات کبیل و تمیز این طریقه مینمایند نه آنست که در تخریب و اختلاجات ان می گویند و الله
 یخیر الخیر و هو یتدی التبدیل

مخالفین
 براین است
 این
 در
 این
 در
 این
 در
 این
 در
 این
 در

مکتوب اولی و دومین شماره

بمخائن آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان علام محمد صدوریانته و بیان تجدید و سلوک عارضه
 که سبب این دو مقام آنست **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا هذانا لولا الذی هدانا لما**
كنا لنهتدیه لولا ان هدانا الله لقد كلف الجاهل العسل ربنا الحقیقی رحمته هم یا فضلهم
و اكملهم محمد بن الذی جاز به الصدیق صلوات الله سبحانه و تبین كانه و صحبه ثلثه علی بن
ابی طالب و علی بن ابی طالب و اجمعین الی یوم الدین امین چون دیده شد که طالبان بواسطه
 مخالفت بستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال کل نیک طویل او طلب فیجرا
 راه قصید و تفصیح فرموده اند و بهر چه ایشان را راه میسر شده از حقیر و تقیر گفتا نموده و بهمان
 مقصد پنداشته و خود را بصول آن کمال و منتهی انگاشته است و اینکه منتصیان راه و و اصلاک گاه
 در انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت تنگ
 خود آن احوال کایه را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند بهمان قصه است هم بخواب رگوشه شمشیر

مخالفین
 براین است
 این
 در
 این
 در
 این
 در
 این
 در
 این
 در

اینکه در پیشگاه حق تعالی

در پیشگاه حق تعالی بقدره بکلیه بصورت محض از دریای کمال بر شمع بکلیه بصورت کشف و معرفت کرده اند چون
 همچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راهبان شریف منوره از بی مانند مانند که در میان
 احوال جامع که تخلیه ایمان است چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است
 نام نکرده و تشنگان آرام طلب گرفته بمراتب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محض
 فرق بسیار است و این طالبان بطلب رسیده که محض را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صریح ایشان را معذورند از ندانند و این محض را غلط خوانند و نام این را محض خوانند
 این نسبتاً اقل است اما طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 در دنیا و راه خانه شدنی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شریف
 کرد که کعبه است و باقی است گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد آن کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محضی مذکور بهتر است از حال طالب
 محض که هر چند بطلب رسیده است اما بطلب طلب ندانست است از حال محضی که قدم در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلان قطع مسافت راه طلب و
 غلطی نگذرد است پس معرفت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را بدست نمی و اقله از خلق کشیده اند و بعلمت مقصود خویش استعداد بسیار است از استعداد آن
 را ضلالت ساخته اند و دشواری برودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاصد او اصداف او اقصای او این میل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 به جذب نرسیده و پیشتر است زیرا که بستندی و متهمی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر را هم درگیر است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر نفس معلول و در ابتدا هر چه هست

اینکه در پیشگاه حق تعالی بقدره بکلیه بصورت محض از دریای کمال بر شمع بکلیه بصورت کشف و معرفت کرده اند چون
 همچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راهبان شریف منوره از بی مانند مانند که در میان
 احوال جامع که تخلیه ایمان است چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است
 نام نکرده و تشنگان آرام طلب گرفته بمراتب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محض
 فرق بسیار است و این طالبان بطلب رسیده که محض را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صریح ایشان را معذورند از ندانند و این محض را غلط خوانند و نام این را محض خوانند
 این نسبتاً اقل است اما طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 در دنیا و راه خانه شدنی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شریف
 کرد که کعبه است و باقی است گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد آن کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محضی مذکور بهتر است از حال طالب
 محض که هر چند بطلب رسیده است اما بطلب طلب ندانست است از حال محضی که قدم در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلان قطع مسافت راه طلب و
 غلطی نگذرد است پس معرفت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را بدست نمی و اقله از خلق کشیده اند و بعلمت مقصود خویش استعداد بسیار است از استعداد آن
 را ضلالت ساخته اند و دشواری برودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاصد او اصداف او اقصای او این میل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 به جذب نرسیده و پیشتر است زیرا که بستندی و متهمی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر را هم درگیر است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر نفس معلول و در ابتدا هر چه هست

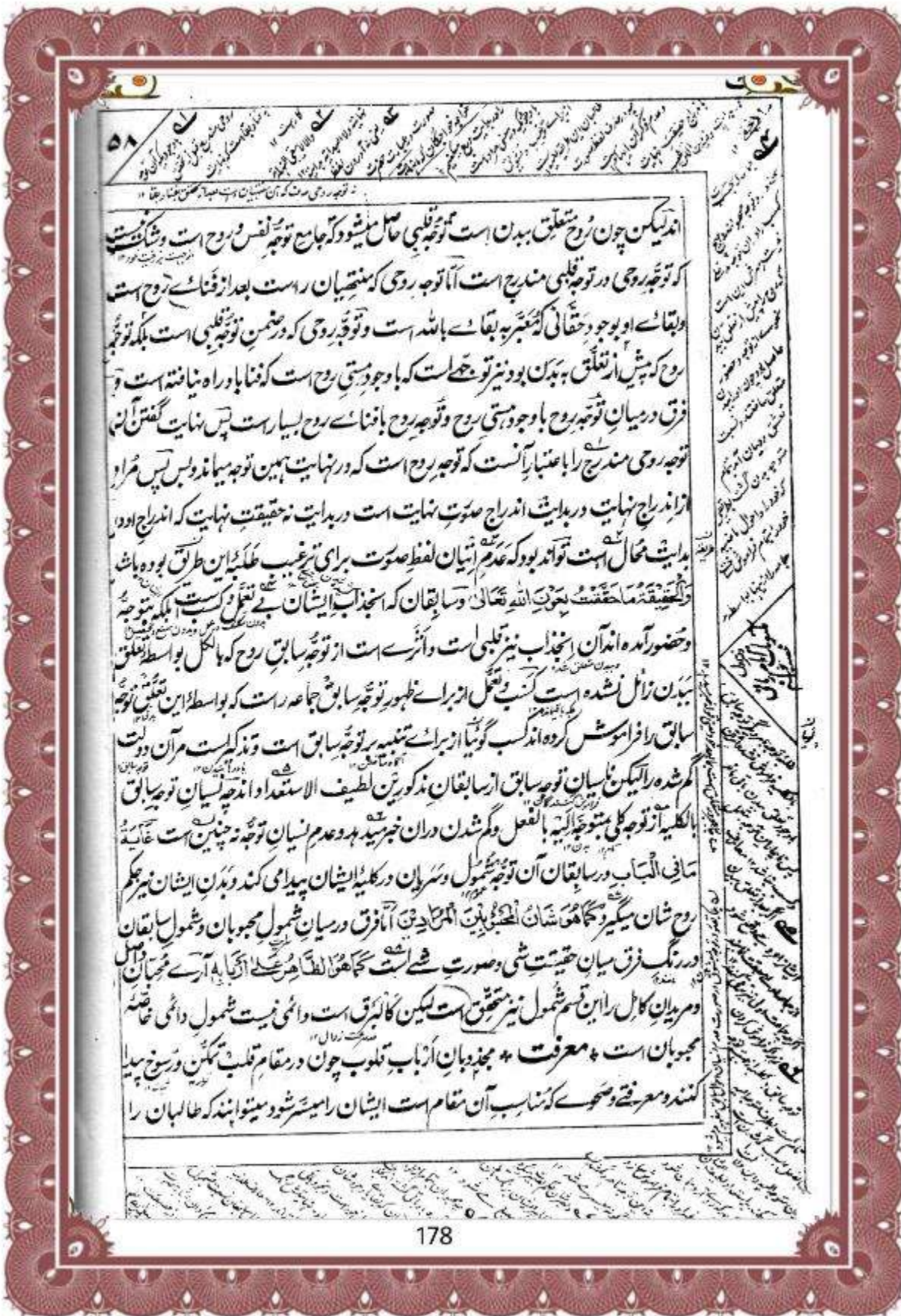
در خیال لغات است هر چه بستندی و متهمی

بحقی است بر اوست حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این عطا
 صورتی و این مناسبت ظاهری باعث آن تحلیلی می شود و چون در طریقه علیّه نقشبندیّه جذبه بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تحلیلی و این
 نوع تفرقه بسیار است و شمه راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذبه حاصل میشود و اگر بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیرالی امدیه انگارند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بخاطر تفرقه یافت که نقظه چنان زبسته شود و در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق میان
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیزه هر یک از دیگری و فرق در میان جذب بتدریج
 منتفی و حقیقت مقام مجلی و ارشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد تحقیق الحق و مبطل
 اباطیل و کفر که قلبی سوان ^{سه} مشعشع ^{سه} فییه ^{سه} یحیی ^{سه} فیغیبه ^{سه} سبحانه ^{سه} و هو سبحان ^{سه} انکند
 التلیل ^{سه} و یغیر ^{سه} الحق ^{سه} فی ^{سه} الکی ^{سه} این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک غائمه مقصد اول
 در بیان معارفی که بمقام جذبه متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک ارد و غائمه بیان
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را و استن آنها کثیر المنفعت است ^{سه} مقصد اول
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام نا کرده هر چند جذب توحی داشته باشند و از هر راهی که مستجاب شوند
 و اصل جگر که از باب بلوب اند به سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بمقلب قلب
 پیوسته اینجاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی
 چه نفس با روح درین مقام مترشح است و خلقت با نور و درین معامله مختلط بالکلیه ^{سه} اینصی ^{سه} مقام قلب
 بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 از بزرگ تزویه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی ^{سه} متصور ^{سه} نیست ^{سه} اوم
 که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامعیه قلبیه محکم در پاست انجذاب خالص روحی ^{سه} متصور
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیرالی امدیه و تحقق سیر فی امد

مقام جذبه
 مقام سلوک
 مقام تفرقه
 مقام سیر
 مقام امدیه
 مقام بلوب
 مقام تخلص
 مقام بندگی
 مقام سیر فی امد

میباشند بعضی از مجذوبان باشند که هر چند بر اسلوک درآیند و طی منازل نمایند اما نظرشان از مقام
 بالوف قطع نشود و رولفوق پیدا نکنند آنگاه این علوم و این ایشان نمیکند از دوازین و زین
 تواند برد که در عروج به ابرج قرب و صعود و معارج قدس کند و رنگ اندرین آنست چنانست
 هذِهِ الْفَرِيَّةُ الظَّالِمِ اهْلُهَا كَجَعَلْنَا مِنْكَ لَدُنَّكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْنَا لَكَ مِنَ لَدُنَّكَ نَصِيْرًا
 علامت و حصول نهایت مطلب تبرعی ازین علوم است چه هر چند بجز بیشتر نسبت پیدا شود عالم
 را با صانع منتهی نسبت ترمیم بدین زمان عالم را باین صانع و یا صانع را محیط عالم شنید
 بالذات معنی ندارد و مآل اشراق و نور است که کتب معرفت حضرت خواجۀ نقشبند قدس سره
 تعالی بیست و یکم الا قدس فرموده اند که نهایت را در بدایت درج میکنند معنی این عبارت آنست
 انجذاب و محبت که منحصراً در نهایت میسر میشود و درین طریق در انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا
 میشود مندرج است زیرا که انجذاب منتهی انجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 قلب برنج است میان روح و نفس پس ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و محبت
 کردن این اندراج را باین طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این خانواده طریقۀ ابرار است حصول این معنی در معنی فرموده اند و منطبقه از برای حصول این مطلب
 تعیین کرده اند و بگزاران را این معنی سبیل اتفاق میشود و وضو و طهارت ندارند و ایضا این مکرر
 را در مقام جذب به شان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام می نامند منازل سلوک نمایند فنا و بقا شدۀ بقا و بقا است از باب سلوک
 حاصل میشود و در شریب از مقام تکمیل که شبیه بمقام سیّد عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این پنج بحث عنقریب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 ایست باید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نخوتی از توجه مقصود حاصل بود چون بدن
 متعلق گشت آن توجه را از آنجا که بر این سلسله علیۀ طریقۀ ابرار است ظهور آن توجه را پیش از وضع نموده

این علوم و این ایشان نمیکند از دوازین و زین
 تواند برد که در عروج به ابرج قرب و صعود و معارج قدس کند و رنگ اندرین آنست چنانست
 هذِهِ الْفَرِيَّةُ الظَّالِمِ اهْلُهَا كَجَعَلْنَا مِنْكَ لَدُنَّكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْنَا لَكَ مِنَ لَدُنَّكَ نَصِيْرًا
 علامت و حصول نهایت مطلب تبرعی ازین علوم است چه هر چند بجز بیشتر نسبت پیدا شود عالم
 را با صانع منتهی نسبت ترمیم بدین زمان عالم را باین صانع و یا صانع را محیط عالم شنید
 بالذات معنی ندارد و مآل اشراق و نور است که کتب معرفت حضرت خواجۀ نقشبند قدس سره
 تعالی بیست و یکم الا قدس فرموده اند که نهایت را در بدایت درج میکنند معنی این عبارت آنست
 انجذاب و محبت که منحصراً در نهایت میسر میشود و درین طریق در انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا
 میشود مندرج است زیرا که انجذاب منتهی انجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 قلب برنج است میان روح و نفس پس ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و محبت
 کردن این اندراج را باین طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این خانواده طریقۀ ابرار است حصول این معنی در معنی فرموده اند و منطبقه از برای حصول این مطلب
 تعیین کرده اند و بگزاران را این معنی سبیل اتفاق میشود و وضو و طهارت ندارند و ایضا این مکرر
 را در مقام جذب به شان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام می نامند منازل سلوک نمایند فنا و بقا شدۀ بقا و بقا است از باب سلوک
 حاصل میشود و در شریب از مقام تکمیل که شبیه بمقام سیّد عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این پنج بحث عنقریب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 ایست باید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نخوتی از توجه مقصود حاصل بود چون بدن
 متعلق گشت آن توجه را از آنجا که بر این سلسله علیۀ طریقۀ ابرار است ظهور آن توجه را پیش از وضع نموده



۵۸
 روحی است که در بدن است
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و به عالمی دیگر می رود
 و در آنجا حساب می آید
 و یا به جنة می رود
 یا به جهنم
 و این روح همان است که
 در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و به عالمی دیگر می رود
 و در آنجا حساب می آید
 و یا به جنة می رود
 یا به جهنم

اندر لیکن چون روح متعلق بدن است مگر قلبی حاصل میشود که جامع توجیه نفس روح است و شکست
 که توجیه روحی در توجیه قلبی مندرج است اما توجیه روحی که منتصبیان راست بعد از فتنائے روح است
 و بقائے او بوجود و حقانی که تعبیر به بقائے بائنه است و توجیه روحی که در زمین توجیه قلبی است بلکه توجیه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجیه است که با وجودستی روح است که فنا با دراه می یافته است و
 فرق در میان توجیه روح با وجودستی روح و توجیه روح با فتنائے روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند و پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صحت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
 بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صحت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد
 و الحقیقت ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان بی عقل و حس است بلکه توجیه
 و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنراست است از توجیه سابق روح که با کل بواسطه تعلق
 بیان زایل نشده است نسبت عمل از برای ظهور توجیه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجیه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجیه سابق است و مذکور است مرآن دولت
 کرده را لیکن نسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجیه سابق
 بالکلیه از توجیه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجیه نه چنین است غایب
 سالی الاسباب در سابقان آن توجیه شمول و سرایان در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم
 روح شان میگیرد و حکما معاشان الحقیقیین که از فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر علی الذی به آرسه محض آن
 و مردان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی محض
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پیدا
 کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را

روحی است که در بدن است
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و به عالمی دیگر می رود
 و در آنجا حساب می آید
 و یا به جنة می رود
 یا به جهنم
 و این روح همان است که
 در وقت مرگ از بدن جدا می شود
 و به عالمی دیگر می رود
 و در آنجا حساب می آید
 و یا به جنة می رود
 یا به جهنم

فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد پیش از افاده از باب سلوک است هر چند بنیابت
 سلوک رینه و جذب منتصیان پیدا کنند اما بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را بکشف فرود نیارند و با
 چه منتهی غیر مرجع عالم بر یکجمله افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و کویچه نمانده اما فایده تواند نمود و شیخ متقد
 را که برین مکتب گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظ و آفر گرفته است از جهت روح از قوت استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایان این برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق می خوانند
 و شیخ برین را جامع بین تشبیه و التزم می گویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 این مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 سنج است و همان اندراج منشا سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس ناما سکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها هم به صورت است که مناسب مقام دعوت است **هذه**
و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدی کند و واسطه
حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیب بدست آورده
است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسبت افاده مجذوب شکن پیش از کسبت افاده
منتهی مرجع است و کسبت افاده منتهی زیاده از کسبت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند
بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف برنگ سهل است
و باقیست با و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است

این مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح سنج است و همان اندراج منشا سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس ناما سکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها هم به صورت است که مناسب مقام دعوت است

برقائے کمال عالم بان بقاباتی است پس ناچار طالبان بواسطه تشنا سبب حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند
 منتهی مروج کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتهی
 راجح باشد و ایضا منتهی رانی بحقیقت است و نوجو نیست و مجذوب صاحب است و توجہ است بہت
 کمال طالب پیش سے برود چند بجز کمال سادہ و ایضا نہایت توجہ کہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 همان توجہ سابق روح است کہ فراموش کرده بودند و صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہیکہ در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و ذہن
 و متوقف بود بر زمانے روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی بتقدیر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چند توجہ بہت کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تصحیح حجت
 چند شیخ مقتدا و اسطغیث چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان پرتنبیہ و تفسیر
 محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازل سلوک
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام
 نخصت بہر دو در مقام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد
 و قابلیت کمال تحصیل برودہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اقتضا کمال آن استعداد حاصل شود
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نخصت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور شانسبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اضاعت استعداد این صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چہ سہو اسے
 نقصانی از وسے زائل نشدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت
 افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

مقتدا در مقام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد و قابلیت کمال تحصیل برودہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اقتضا کمال آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نخصت او میدہد یعنی افادہ دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور شانسبت طالب بطریق افادہ او و عدم اضاعت استعداد این صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چہ سہو اسے نقصانی از وسے زائل نشدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

مسئلہ چنانکہ در کتب مذکورہ مذکور است یعنی در کتابہ فیہ

نجست بدو تا کار خود را از شیخ و دیگر بفرماند رساند و خود را مستحیی نداند و باین حیل راه زنی مردم نکند و مثال
 این مثل آنکه مناسب وقت و حال او داند که کور سازد و بآن وصیت تمام نموده نصرت بدو را مستحیی
 مرجوع در افاده و تکمیل محتاج باین شیوه نیست چه او را بواسطه جامعیت بجمع طرق دستمندی او است نسبت
 که کس از او بگذرد استعداد و مناسبست بجزه توانی یافت هر چند تفاوت در سرعت و لطافت بواسطه تفاوت
 سن است و ضعف آن در صحبت شیخ و مقتدیان نیز متصور است اما در اصل اوقات مساوی الاوقات
 اندیش مقتدر را در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و تعالی و اعطای مجمل متین ^{بمطلب} خرقا لکن
^{شاید در آن وقت که مشور و شورا باشد} حق سبحانه تعالی که فی حدیثی این است ^{که در آن وقت} این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
 حق سبحانه تعالی او را عطا فرموده است و در هیچ وقتی از اوقات در هر فعلی از افعال از او بگذرد
 مشکافی شود ^{این سخن} ذلک فضل الله یؤتی من یشاء یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در
 بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فریق گردد اگر با هم یکدست است
 برسد و در آن فانی و مستحکم گردد و اطلاق قنابر و سوسه در دست می آید و بعد از بقا بدان اهم اطلاق بقا
 بر او مسلم است و باین فناء و بقا بترتیب اولی از اولی مشرفست که دو یکدیگر اینجا تفصیل است که بسط
 سخن در آن ضروریست ^{در این حدیث} فهمید فیضی که از ذات تعالی ^{در این حدیث} انما نقدر من یشاء و نوع است که است که
 با ایجاد و ایضا و تخلیق و تزیین و اجساد و امات و امثال آنها تعلق دارند و نوحه دیگر باین بیان و معرفت بسیار
 کمالات مراتب و ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض متوسط صفات است و پس نوع ثانی
 بعضی را متوسط صفات است و بعضی دیگر را متوسط صفات و فرق در میان صفات و شیوات
 بسیار دقیق است ^{بینه سالار نیا و شکوه در این حدیث} لا یظهر الا حکله که یقین ^{که در آن حدیث} الا کذب الکفر و الله اعلم ^{که در آن حدیث} لکن کذب لکن
 بجز صفات خارج موجودند و زائد بر ذات تعالی و صفات مجرد اعتبارند و ذات خیر است
 این بحث بشاکی روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا بر پایان فرو می آید این فعل طبیعی و بر وقت اعتبار
 حیات و علم و قدرت و ازاوت پیدای کن چه از باب علم بواسطه فعل خود به تصفای علم خود از بالا پایداری

در این حدیث که در آن وقت که مشور و شورا باشد
 در این حدیث که در آن وقت که مشور و شورا باشد
 در این حدیث که در آن وقت که مشور و شورا باشد
 در این حدیث که در آن وقت که مشور و شورا باشد
 در این حدیث که در آن وقت که مشور و شورا باشد
 در این حدیث که در آن وقت که مشور و شورا باشد
 در این حدیث که در آن وقت که مشور و شورا باشد
 در این حدیث که در آن وقت که مشور و شورا باشد
 در این حدیث که در آن وقت که مشور و شورا باشد
 در این حدیث که در آن وقت که مشور و شورا باشد

مے آئند و توجہ بقوت نئے گستند و علم جامع حیوة است و ارادہ
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چہ ارادہ تخصیص احد المتقدیرین
 است این اعتبارات در ذات آب بمنزلہ شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کردہ شود بمنزلہ صفات
 است بوجود زائد آب باعتبار اولیٰ الحی و عالم قادر و مریضی توان گفت از برای این اسامی
 ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات اسامی مذکورہ از برای
 آب واقع شدہ است مبتنی آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنی بود و صفات
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست کہ مقام شیون مجموع
 ذی الشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اولیای
 کہ بر کرم سے اندر رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر آتیمیا و جماعہ کہ بر اقامہ ایشانند صلوات اللہ تعالیٰ و بر کمالہ علی سینان و علیکم و علیٰ جمع
 آنکہ بعضی وصول این فیض بلکہ فیض اول ہم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم کہ اسکے بہ
 آن سرور است علی الصلوٰۃ والسلام و واسطہ وصول فیض و ہم است ظل شان العلم است و این
 شان جان جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن ظل معتبر بقابلیت ذات تعالیٰ و تقدس شان
 علم را بلکہ جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم را اینہا را باید دانست کہ این قابلیت
 اگرچہ بر رخ است بیان ذات عزت اللہ و میان شان العلم آچون یک جہت او برنگ است
 و آن جہت ذات است تعالیٰ شانہ و بر رخ نیز برنگ آن پیدا نمیشود پس آن بر رخ برنگ جہت
 دیگر کہ شان العلم است منضیع است پس ناچار آن را ظل آن شان گفته شد و ایضا ظل شے عبارت
 از ظہور شے است اگرچہ بیشتر و شمال باشد در مرتبہ دویم و چون حصول بر رخ بعد حصول طرفین است
 لاجرم این بر رخ در وقت مرکاشفہ در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظہور تا با ظہور

لکے تامل حضرت ابان
 نے مسلمانوں میں علم
 علیہ السلام کے ناموں کے
 ہی اس صفت کو ہر ایک
 ان اللہ تعالیٰ کے
 فیض کے لئے ہر ایک
 اللہ تعالیٰ کے
 فیض کے لئے ہر ایک
 اللہ تعالیٰ کے
 فیض کے لئے ہر ایک

ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اند که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کانتقال
 اندر آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نسیه لایه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذاتی عن ساطع انک بصفت موجوده زائده و طالع
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علی الصلوة و کانت کانت قابلیت اقصاف ذاتی تعالی و تقدست
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسائل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیک و علیک وسلم طلال این قابلیت جامع اند و کانت فیض اول و ثانی جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور
 علیک و علیک وسلم الصلوة و اللقیة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که معنی آنست
 محمیان را و وسائل وصول فیض اول جدا از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است
 بعضی از اشخاص محمد را تعالی امیر که در باب حضرت علی الصلوة و اللقیة و قابلیت اقصاف منحصر
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله یحیی الموتی
 و یرحمه الله التبتیل پس متوجه شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتزعات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات بوجود زائده موجود اند خارج خصیص در میان افتاد و محفل صفاتی نامر
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طالع
 قابلیت
 جامع
 اند
 و
 کانت
 فیض
 اول
 و
 ثانی
 ایشان
 را
 جدا
 است
 که
 معنی
 آنست
 محمیان
 را
 و
 وسائل
 وصول
 فیض
 اول
 نیز
 ایشان
 را
 جدا
 است
 که
 معنی
 آنست
 بعضی
 از
 اشخاص
 محمد
 را
 تعالی
 امیر
 که
 در
 باب
 حضرت
 علی
 الصلوة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 هم
 در
 مقام
 شیون
 و
 هم
 در
 خانه
 صفات
 و
 واسطه
 وصول
 سر
 و
 فیض
 است
 و
 نیز
 معلوم
 گشت
 که
 وصول
 فیض
 مراتب
 کالات
 و
 ولایت
 آن
 حضرت
 علی
 الصلوة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 و
 اللقیة
 سیرت
 است
 و
 اعتبار
 زیادتی
 در
 ایشان
 از
 مرتزعات
 عقل
 است
 لهذا
 محفل
 ذاتی
 مخصوص
 او
 گشت
 و
 کمال
 آبهان
 او
 چون
 از
 راه
 او
 فیض
 میگردد
 ایشان
 را
 نیز
 از
 این
 مقام
 شرفی
 بدست
 آمد
 و
 دیگران
 را
 چون
 واسطه
 صفاتی
 در
 میان
 است
 و
 صفات
 بوجود
 زائده
 موجود
 اند
 خارج
 خصیص
 در
 میان
 افتاد
 و
 محفل
 صفاتی
 نامر
 ایشان
 گشت
 باید
 است
 که
 قابلیت
 اقصاف
 هر
 چند
 اعتبار
 است
 و
 وجود
 زائده
 در
 وجه
 صفات
 موجود
 اند
 قابلیت
 اینها
 همچون
 قابلیت
 در
 رنگ
 بر
 از
 میان
 ذات
 و
 صفات
 بلکه
 میان
 شیون
 صفات

ببر رخ رنگ و فتن خودی گیر و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته عالمیت پیدا کرده اند ^{و فانی است}
 اگر آنکه است اندک نیست به درون دیده اگر نیم هست بسیار است ^{که ازین بیان لایح گشت}
 که ظهور ذات تعالی تقدس سے پرده منافی شجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است ^{یعنی}
 لهذا آن سرور را علی الصلوة والسلام والرحمة والهدی و جانب وصول فیض وجود کمالات ولایت
 حاصلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی حاصلی در میان آمد که قابلیت انصاف
 است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقل باشد وجود ذہنی
 ثابت شد و از ان حجاب علمی لازم آمد غایب مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون
 علمی زیرا که گوئیم که موجود ذہنی در میان دو موجود خارجی پرده نمیشود و موجود جسمی را پرده نمی شود
 که موجود خارجی و گوئیم که فایحجاب العلمی ^{من ان نقاعه من الذین یجسول بعضه اندک}
 یخالف الخارجی فی ان الیمن کن زواله چون این مقدمات معلوم گشت پس بداند اگر محمد است
 استنبات سیر او که منسبی سیر الی الله است تا بظلال شانست که اسم اوست و بعد از فنادان اسم
 بقنا فی المشرق می گردد و اگر آن اسم باقی گشت بقا باسد و از نیز میسر گشت و باقی فنا و بقا
 در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علیها الصلوة والسلام والرحمة والهدی و اول میشود و اگر محمدی مشرب
 نیست بقا بلیت صفت یا نفس صفت که رب اوست میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله
 بر سر اطلاق نباید که در بین بر تقدیر بقا آن اسم باقی باسد نیست چه اسم الصیبات از مرتبه است
 که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در حقیقت چون زیادت اعتبار است عین ذہنی
 یکدگیر پس فنا و یک اعتبار فنا و جمیع اعتبارات است بلکه فنا و زیادت تعالی و تقدس و همچنین
 بقا یک اعتبار بقا و جمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی باسد درین صورت گفتن درست
 میشود و خلاف در جانب صفات که موجود اند وجود را در بزرگات منافی است اینها با ذات عزه سلطان
 و با یک دیگر تحقیقی است پس فنا و یک صفت سلم فنا و جمیع نیست و هناك ذلک الخالق البقاع

بسیار از تمام است در صفتی

بسیار از تمام است در صفتی
 کلمات صفتی
 کلمات صفتی
 کلمات صفتی
 کلمات صفتی
 کلمات صفتی
 کلمات صفتی
 کلمات صفتی

بعضی چون فیضی و صاحب کمال

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد
تخلف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو نخل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و اخلا فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امیر المومنین و جو از رجوع و اصل عدم
چرا آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و اول و نخط است و همچنین است
تکلیف فیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه نیست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی
همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد تخلف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو نخل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و اخلا فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امیر المومنین و جو از رجوع و اصل عدم چرا آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و اول و نخط است و همچنین است تکلیف فیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه نیست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیوندند از تغلب احوال از اندوخته تربیت ماسواست بالکلیه ^{مؤلف} در دو دگر از چون وجود آنها را می
 است و تغلب احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آنها و تغلب احوال از تغلب
 متوجه حقیقت جاسمه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود لک
 ثبت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن
 ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم گردد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحمیل فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در آثار ^{منازل} سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تنازل
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر میسرند تقدم جذب میجوین راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارند
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحث وجود و ماندن آنرا
 در میان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است سلوک خالص جذب به نیتیان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نیتیان را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است
 نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن
 را به بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این
 جذب بجز به سیر فی السداد نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد
 از سیر فی السداد نیست که در قطع آن محتاج بر راه باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست
 چنانکه تنها در از عبارت است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

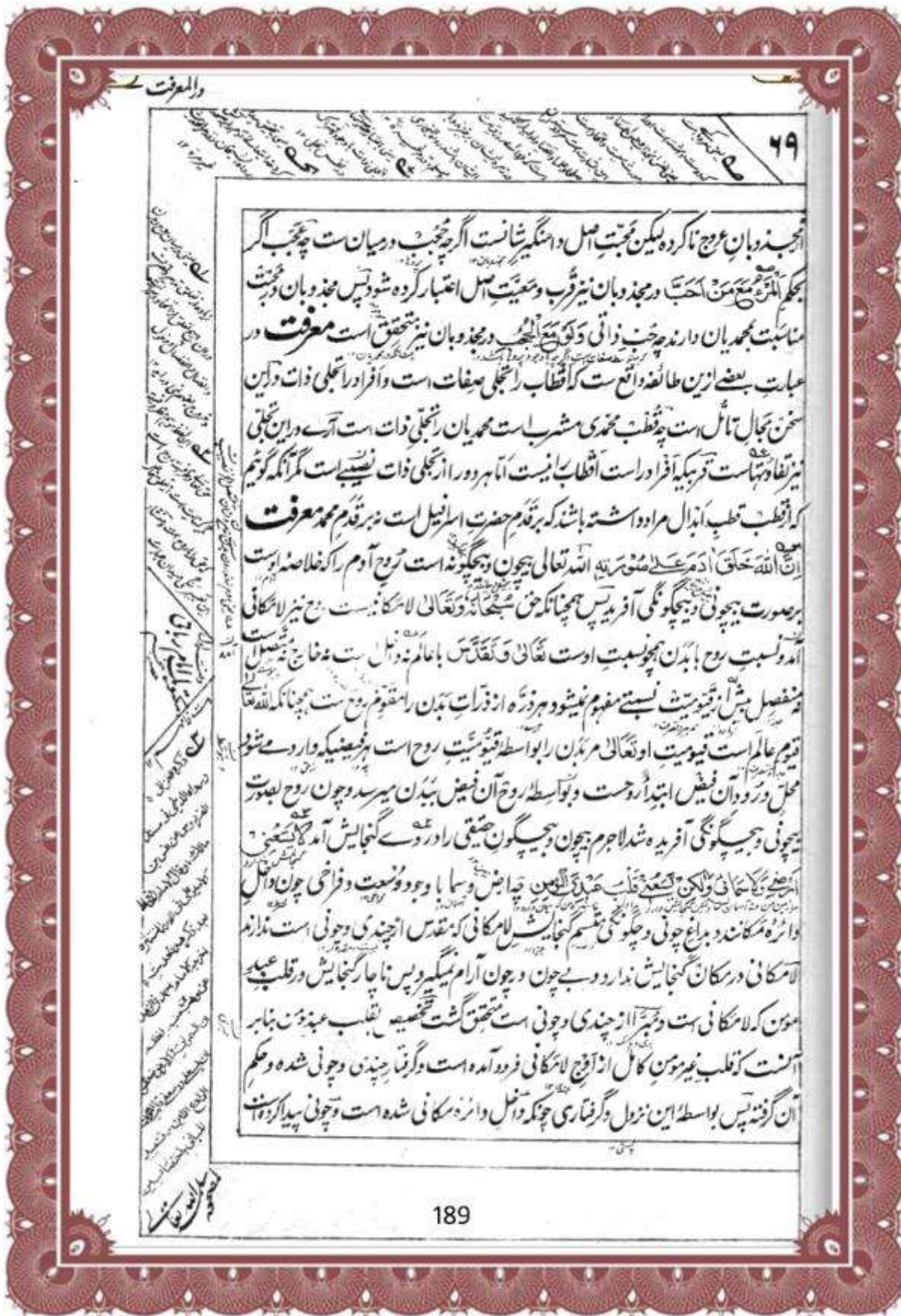
سه فایده از این است
 یکی اینست که در این مقام
 شاکست
 سه در این مقام
 گفته اند که در این مقام
 شاکست
 سه در این مقام
 گفته اند که در این مقام
 شاکست
 سه در این مقام
 گفته اند که در این مقام
 شاکست

سه میحضرت امام که را در سلوک کشد بانکه نامهم

و در وقت حصول این جذب از خروج بفرق تعارض نموده اند و بهمان

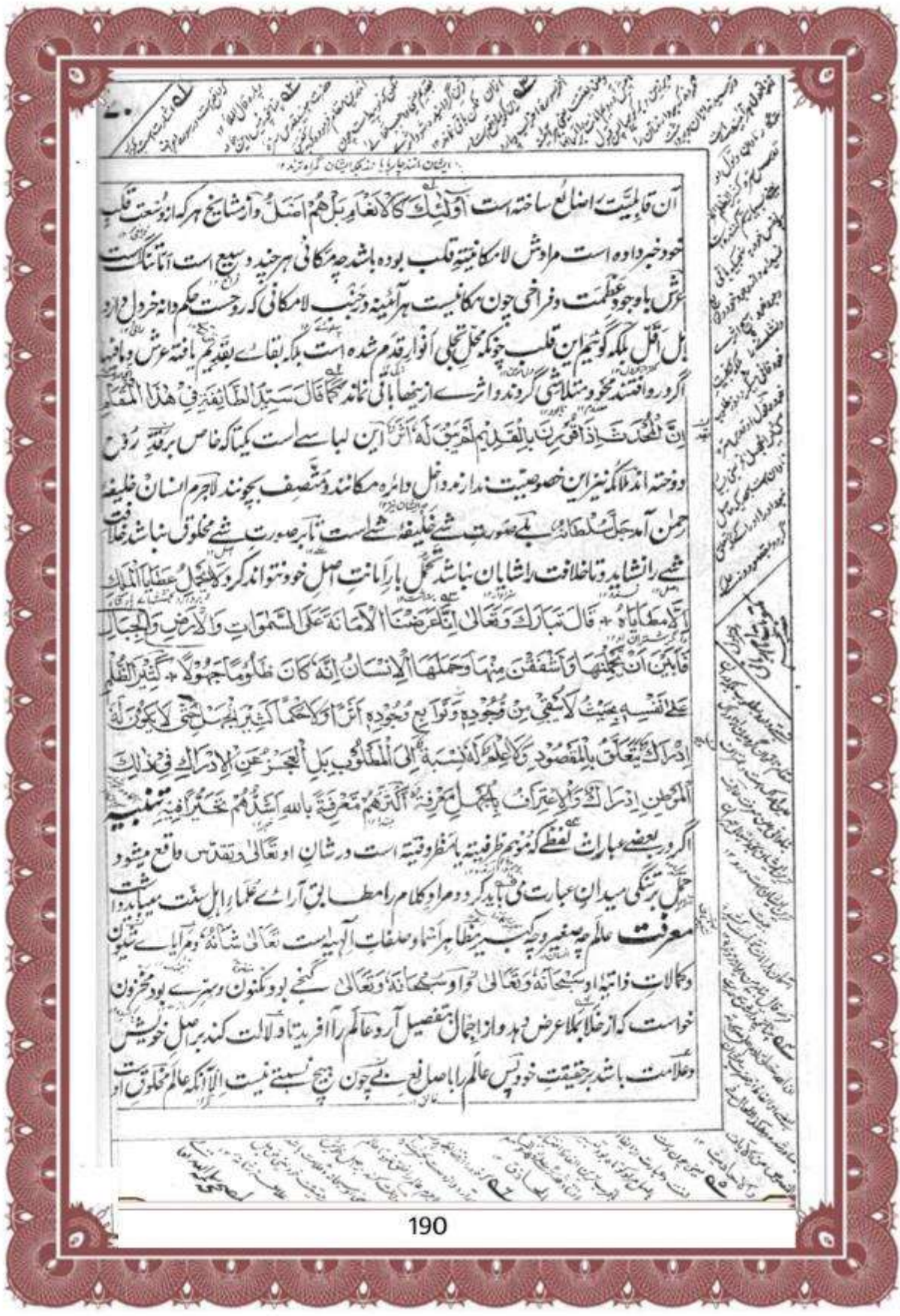
معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بفرق تعارض نموده اند و بهمان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی است بود و انشاء را میگذشت آری جذب مقدم چون محبوبان
 علق دارند اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلاب غایت خواهند کشید و در انشاء طریق نخواهند
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار را و بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مدخل شعور است و محطل حس بعضی ایشان از
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشأده بود و در دم و
 می انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کرده اند و حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از انشاء و بقا و پرده بواسطه بقایا است اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را میسوزید ساخت شعور تجلی بالذات این نفس بقا و من هو لک اکیف تجلی
 اقبال ما پس ناراست بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و فانی عین ناراست گویف تجلی بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
 علیه الصلوٰة و السلام و الغیب تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور است و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین نسبت را و علی الاعتراف آنجا که گفت است
 بیروش رفت بیک پر تو صفات به تو عین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را و انبی است و مجبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته اند آن نسبت در کلبه ایشان سرایت کرده است و در مجبان این سرایت بوسیل قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰة و السلام آمده است انما هی الصلوات الالهیه واقع شده است

عقل از جذب است
 هم در وقت حصول این جذب از خروج بفرق تعارض نموده اند و بهمان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی است بود و انشاء را میگذشت آری جذب مقدم چون محبوبان
 علق دارند اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلاب غایت خواهند کشید و در انشاء طریق نخواهند
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات مقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار را و بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مدخل شعور است و محطل حس بعضی ایشان از
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشأده بود و در دم و
 می انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کرده اند و حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از انشاء و بقا و پرده بواسطه بقایا است اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را میسوزید ساخت شعور تجلی بالذات این نفس بقا و من هو لک اکیف تجلی
 اقبال ما پس ناراست بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و فانی عین ناراست گویف تجلی بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
 علیه الصلوٰة و السلام و الغیب تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور است و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین نسبت را و علی الاعتراف آنجا که گفت است
 بیروش رفت بیک پر تو صفات به تو عین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را و انبی است و مجبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته اند آن نسبت در کلبه ایشان سرایت کرده است و در مجبان این سرایت بوسیل قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰة و السلام آمده است انما هی الصلوات الالهیه واقع شده است



آنجا که در بیان عروج ناکرده لیکن محبت اصل و انگیزه شناخت اگر چه محبت در میان است چه محبت اگر
 بکلمه ائمه جمع من کتب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان و محبت
 مناسبت مجذوبان دارند چنانچه ذاتی و کفایتی محبت در مجذوبان نیز متحقق است **معرفت** در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و درین
 سخن بحال تامل است چنانچه حضرت محمدی مشرب است مجذوبان را تجلی ذات است آنست که در این تجلی
 نیز تفاوتی نماند زیرا که افراد راست اقطاب نیست آنها هر دو را از تجلی ذات نسبت است مگر آنکه گوئیم
 که اقطاب تطبیق ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسرافیل است نیز بر قدم محمد **معرفت**
 ان الله خلق ادم على خلق من الله تعالى و چگونه است روح آدم را که خلاصه او است
 بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفرید پس همچنانکه جن سبحانه و تعالی لامکانی است بیچون و بیچگونگی
 آدم و نسبت روح با بدن همچون نسبت او است تعالی و تقدس با عالم ذل است بیچون و بیچگونگی
 نیز مفصل پیش از تزیینت نسبت مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را بقوه فرود است همچنانکه گفته
 قیوم عالم است قیومیت او تعالی مراد از او واسطه قیومیت روح است بر نفسینیک و واروسه شود
 محلی در روان فیض ابتداء رحمت و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت
 بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگونگی حقیقی را در روح گنجایش آمد که بیچون
 از بیچون و بیچگونگی و لکن کسب قلب هدیة اللہین چنانچه با وجود نوعیت و فراحی چون در اصل
 و اثره مکلفند در باغ بیچونی و بیچونی تقسیم گنجایش لامکانی که تقدس از چندی و بیچونی است ندارد
 لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون و بیچون آرام نمیکند و پس تا جا گنجایش و قلب عیب
 آمیزن که لامکانی است و در آن از چندی و بیچونی است متحقق گشت تخصیص اقطاب عین بنابر
 آنست که قلب بیچون کامل از افق لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و بیچونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در اصل و اثره مکافی شده است و بیچونی پیدا کرده است

در بیان عروج ناکرده لیکن محبت اصل و انگیزه شناخت اگر چه محبت در میان است چه محبت اگر
 بکلمه ائمه جمع من کتب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان و محبت
 مناسبت مجذوبان دارند چنانچه ذاتی و کفایتی محبت در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و درین
 سخن بحال تامل است چنانچه حضرت محمدی مشرب است مجذوبان را تجلی ذات است آنست که در این تجلی
 نیز تفاوتی نماند زیرا که افراد راست اقطاب نیست آنها هر دو را از تجلی ذات نسبت است مگر آنکه گوئیم
 که اقطاب تطبیق ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسرافیل است نیز بر قدم محمد معرفت
 ان الله خلق ادم على خلق من الله تعالى و چگونه است روح آدم را که خلاصه او است
 بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفرید پس همچنانکه جن سبحانه و تعالی لامکانی است بیچون و بیچگونگی
 آدم و نسبت روح با بدن همچون نسبت او است تعالی و تقدس با عالم ذل است بیچون و بیچگونگی
 نیز مفصل پیش از تزیینت نسبت مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را بقوه فرود است همچنانکه گفته
 قیوم عالم است قیومیت او تعالی مراد از او واسطه قیومیت روح است بر نفسینیک و واروسه شود
 محلی در روان فیض ابتداء رحمت و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت
 بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگونگی حقیقی را در روح گنجایش آمد که بیچون
 از بیچون و بیچگونگی و لکن کسب قلب هدیة اللہین چنانچه با وجود نوعیت و فراحی چون در اصل
 و اثره مکلفند در باغ بیچونی و بیچونی تقسیم گنجایش لامکانی که تقدس از چندی و بیچونی است ندارد
 لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون و بیچون آرام نمیکند و پس تا جا گنجایش و قلب عیب
 آمیزن که لامکانی است و در آن از چندی و بیچونی است متحقق گشت تخصیص اقطاب عین بنابر
 آنست که قلب بیچون کامل از افق لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و بیچونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در اصل و اثره مکافی شده است و بیچونی پیدا کرده است



این قابلیت اسطیع ساخته است اولشک کا لافزار بمل هم استدل و آرشاخ هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لاسکانیتیه قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آما تانگ است

عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمینیه و ذریب لاسکانی که در دست حکم دانه خردل در بل اقل مکه گویم این قلب چونکه محل نبی انوار قد مر شده است بگا بقا بقا بقیوم یانه عرش و بانیه اگر در او آفتد خود متلاشی گردند و اثرش از نیخا باقی نماند حکما قال سید العکا ایقظ فی هذا المعقل ان القلقت اذا قرئت بالقلوب لم یبق له انش ان این لباسه است یکتا که فاس بر غصه رفون و نوشته اند که نیر این خصوصیت مدار و دخل دامره مکانند و تصرف بچون لاجرم انسان خلیفه حسن آمد جل سلطه که بجه صورتش شمس خلیفه شمس است تا بر صبرت شمس مخلوق نباشد فعلات شمس را نشاید و ما خلافت را شایان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و لکن عطا المالك لا لامطایه + قال تبارک و تعالی انما نضمت الامانه علی السموات والارض والعرش فابین ان یعملها او اشفقن منها و عملها الانسان انه کان ظالم و اجبر و لا ینکر ان علی نفسیه بعینت لا یعنی من موجوده و توابع موجوده آنرا او که حکما آید بر نفسش لکن لا یجوز له ان یدلک یعاقب بالمقصود و کالعلمه که نسبت به الی الملکوت بل العجز عن الازدک فی عدلک المرین اذ سلاک ولا عبرت بهم الی معرفت معرفت با الله آشد لهم بخیر فیه تمسبیه اگر بعضه عبارات لفظیه که نیز مظهر فیه یا نظر و قیته است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود عمل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابقت آراء علماء اهل سنت میباشد و معرفت عالم چه معنی و چه سبب یظهرا هر آنها و صلغات الیه نیست تعالی شانه و مرایا سبب و کالات فاتیله او سبحانه و تعالی تو او سبحانه و تعالی گفته بود مکنون و مبرز بود مخزون خواست که از خطاب ملاء عرض نه در و انجان تفصیل آرو عالم را افرید تا دلالت کند بر عمل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل فیه چون هیچ نسبتی نیست الا که عالم مخلوق او

تصیر هر که از فضایل
عقلیه و عینیه و کونیه
لایس له دور و کونیه
نیز دیده اند چه خود
بهر موهبه می آید
و منطوق آنست که
فوقه نالی بر او
فقد قول الله تعالی
یکر یعمل ان یفهم
و این است هر که در
بهداد راه است
و در بعضی موارد
که در بعضی موارد
که در بعضی موارد
که در بعضی موارد

اینکه در بعضی موارد
که در بعضی موارد
که در بعضی موارد
که در بعضی موارد

والمعرف

وویل است بر کلمات مخزونه او تعالی و تقدس تا ورا این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و
 واحاطه و تعینت او سکر وقت و غلبه حالت آکا بر تقسیم الاحوال که از قبح سخن ایشان را بشیرت
 از زانی داشته اند ازین علوم مستبصری مستغفرا اند اگر چه بعضی ایشان را در اشنای راه این علوم
 حاصل میشد و اما الاخره ازینها میگذاشتند و مطابق علوم شریعت علوم کدنی برایشان ایازد میفرستند
 نشانای از براسه تحقیق این بحث بیان کنیم تا علمای مغربیه از این علوم کلمات مخزونه خود را
 در بعضی علوم را در و فنون کمند خود را بر کلام جملوه و بدایع حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 باصوات آن کلمات را سبجی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 و قوال را بمعانی حسنه و نه بملکه آن عالم موجد بیج نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجد اینهاست
 و اینها در و آل اندر کلمات کمند او حروف و اصوات را علین عالم موجدین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
 حکم با حاطه و تعینت در این مادی غیره واقع است معانی بهمان صفت مخزونه اند از آسے چون
 در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت معین
 است بعضی معانی زانده غیب و اتمه و تجلی سے آیدنی است حقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن
 نسبت زانده منزه و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواس است
 در خارج موجود است یا لیس فی الظنی و الکنون الذی یبین ذانکه عالم او نام و خیالات است این
 تهب بعینه تهب سوسطائی است که عالم را او نام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم
 سنون عالم را از او نام و خیالات نمی بر آرد و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم وراثت آن حقیقت
 مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است موصوف
 اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسنی مخاطب بیج قرآت میشود و وصف
 موصوف مقید بیج مظهر میگردد و در تکلیف صورت معنی چگونه بجهت در تکلیف گردان سلطان نام

علمای مغربیه از این علوم کلمات مخزونه خود را در بعضی علوم را در و فنون کمند خود را بر کلام جملوه و بدایع حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف باصوات آن کلمات را سبجی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات و قوال را بمعانی حسنه و نه بملکه آن عالم موجد بیج نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجد اینهاست و اینها در و آل اندر کلمات کمند او حروف و اصوات را علین عالم موجدین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با حاطه و تعینت در این مادی غیره واقع است معانی بهمان صفت مخزونه اند از آسے چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت معین است بعضی معانی زانده غیب و اتمه و تجلی سے آیدنی است حقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن نسبت زانده منزه و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حروف و اصوات او نام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواس است در خارج موجود است یا لیس فی الظنی و الکنون الذی یبین ذانکه عالم او نام و خیالات است این تهب بعینه تهب سوسطائی است که عالم را او نام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم سنون عالم را از او نام و خیالات نمی بر آرد و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم وراثت آن حقیقت مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است موصوف اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسنی مخاطب بیج قرآت میشود و وصف موصوف مقید بیج مظهر میگردد و در تکلیف صورت معنی چگونه بجهت در تکلیف گردان سلطان نام

صه از کتب قدسیه حقیقت و عالم صفت موجودند عالم

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و علی الصلوة والسلامه والحقیه اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلامه والحقیه از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة والسلامه نصیب و سایر انبیاء را علینیت و علیه الصلوة والسلامه والحقیه از تجلیات
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 یتیم و علیه الصلوة والسلامه والحقیه و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در اجزای
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و یکی از کفیلان
 انحر الکلادیه انکل الله سبحانه علیه ذلک و کلن جمیع نعمایه و الصلوة والسلامه علیه
 افضل انبیا و کلن جمیع الایاتیه و المرسلین و المذنبین و المقربین و کلن الصلوة والسلامه علیه

سعد بن عبدالله بن مسعود
 را به صلوة انبیاست از
 تجلیات هجرت
 طے در تمام فضیلت
 کل تابان از زمین
 با این طریقه صوت
 و شکیلیت

کتابت در این
 در تمام فضیلت
 کل تابان از زمین
 با این طریقه صوت
 و شکیلیت

و الشهداء
مکتوب و وصفت مناد و مشتم
 و الصالحین

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبات غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی نزلت فتنایمنا بعتة سید
 المرسلین و حبیبنا من ان کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة والسلامه علی من مع
 بنیان الضلالة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و خصیه الاختیار باید دانست که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**